[illegible]
۲۵/۲/۱

رساله تذکره شوشتر من تالیف السید عبد الله فی احوال دار المؤمنین الشوشتر و اوضاعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی محمد و اله اجمعین و اصحابه الطاهرین
فصل اول آورده اند که قصه طوفان نوح که عالم غرق آب و معموره
زمین خراب و جمهوری آدم آواره دیار عدم گردیدند معدودی
که بمضمون آیه کریمه فانجیناه و اصحاب السفینه نجات یافته بودند بر فراق احباب
و فنای صحاب همواره مکدر و ملول و بنوحه و زاری مشغول بودند در کمال
بی سامانی و پریشانی بسر میبردند و بعد از آن که بمرور روزگار و تمادی دهور و
اعصار توالد و تناسل نمودند و کثرت در افراد انسانی بدید آمد هرج
و مرج و اختلاف و جدال و نزاع و دعوی و قتل و قتال که از لوا
زم کثرت است در میان ایشان سنوح یافت و از بی اعتدالی و تغلب
اقویا ضعفا در رنج و زحمت بودند تا آنکه دانشمندان برای صواب سرا
بر این قاعده قرار یافت که فرمان فرمائی مقتدر مطاع و واجب الاتباع
فیمابین خود تعیین و در مواقع اختلاف برای بزین او رجوع نمایند
و نظم

و نظم مهام عباد و تنبیه و تادیب اهل فتنه و فساد منوط بکفایت او بوده خلایق
در مهد امان آسوده باشند و جهة این مهم اهم کیومرث بن آدم را که از
مورخین گفته اند که کیومرث از نبیره حضرت آدم بود و برخی از احفاد نوح
گفته اند و خدمه و اسباب لازمه جهة او مرتب داشته هریک از رعایا بقدر
استطاعت چیزی از خاصه خود قبول نمودند که همه ساله برسم خراج
جهة مصارف سلطنت بسرکار او رسانند و تاجی بر سر او نهادند که در مجلس
دیوان بآن علامت مردم او را بشناسند و مدت پادشاهی او بسی سال بود
و بعد از آن هوشنگ پسر یا برادرزاده او بسلطنت نشست و او پادشاهی
عادل و حکیمی کامل بود و تا آن زمان مردم خشت خانه و عمارت گلین بردآخشته
بودند و کپرها که از چوب و نی ترتیب مینمودند بسر میبردند و بعضی بکهوف
جبال و مغارها و جنگلها مسکن مینمودند و باین سبب تعب و رنج بسیار میکشیدند
لاجرم هوشنگ مقرر داشت که خانها را نزدیک بیکدیگر و اساس آنها را
محکم و دیوارها را بلند نمایند و بعد از اتمام خانها حصاری وثیق بدور خانها
بنا نهادند که مجموع شهر حکم یکجا داشته باشد و چون مردم در مساکن خود

قرار گرفتند و از زحمت سرما و گرما و باد و باران آسوده دل گشتند و ذخایر
و اقوات خود را در محلی زن و محلی در مضبوط و اطفال و عورات را در اند
رون‌ها مستور نمودند و بسبب باروی شهر از آسیب سباع و حیوانات
وحشی خلاص شدند این وضع ایشان را بسیار خوش آمد و آن شهر را
شوش گفتند بلغت قدیم یعنی خوب و بعد از آن بشهری هوشنگ بکنار
رود کرن رسید چون ملاحظه وضع آن مکان نمود گفت این شوشتر است
و استعداد برای بنای شهر بهتر است و مهندسان را امر فرمود که طرح
انداختند و به بنای آن اشتغال نمود و گویند شوشتر بشکل اسب
و مشهور است که در وقت آغاز بنای شوشتر هوشنگ خود بر سر عمله
حاضر بود دید که سگی از موضع شهر بیرون رفت و بعد از زمانی پاره استخوانی
بدندان گرفته مراجعت نمود و بجویدن آن مشغول گردید از ملاحظه
و مشاهده این فال پادشاه متأثر شد و آثار ملال بر ناصیه او ظاهر گردید
دانشمندی از ندما این معنی را بفراست یافته معروض داشت که از رهگذر
این سگ غباری بخاطر انور نرسد غالبا این چنین باشد که مردم این
ولایت مقتضی فقر و درویشی و دون همتی و پس فطرتی و قناعت
باشد

باشد و مردم آنجا زحمت زندگی نمایند و کسب ایشان ضعیف و تحصیل مایحتاج
خود در وطن نتوانند نمود بلکه از جاهای دیگر بغربت و مشقت بهم رسانند
در اینجا صرف نمایند و مؤید این سخن که صاحب نزهة القلوب در جواب
بلدان آورده که خاک شوشتر مقتضی فقر و نیازمندیست و مردمان صاحب درد
و توانگر در اینجا نعمت نادر میباشند و بزبان تازی شوشتر را تستر گویند
بقاعده عرب که الفاظ عجمیه تعریب میکنند و بعضی گفته‌اند که شخصی از
بنی عجل تستر نام این فتح نموده و باسم او مشهور شد و صاحب
قاموس گوید تستر بروزن جندب و ششتر بکسر الشین لحن است و باروی
آن اول شهریست که بعد از طوفان نوح بنا شده یعنی از بلاد
معموره و در بعض کتب قدیمه مسطور است که طالع شوشتر جوزا است و مولانا
جلال الدین محمد بن عبدالله یزدی در کتاب تحفة المنجمین طالع شوشتر
سرطان گفته و این بصواب نزدیکتر است چنانچه مشاهده اخلاق
و احوال اهل این ولایت دلالت تمام بر آن دارد و بتجربه
رسیده که هرگاه قرانی از قرانات کبری یا کسوف یا خسوف

در برج سرطان واقع شود معظم تاثیرات ان در انجا بکمال ظهور بهم رسد
فصل دوم در شوشتر نرخ غلات و اطعمه غالب ارزان باشد
و گندم و جو و برنج و سایر حبوب نیکو بعمل آید و در بیع زراعت فراوان
باشد و اراضی این جا پر برکت و بجدی سبک که بیک درار
گوشت شحم توان کرد و اشجار زود ترقی نماید و نارنج و لیمو و انار
و انجیر و سایر ثمار متوسط و نمک انجا بغایت لطیف و ممتاز است
و قسم از خواص انجاست که بهمه بلاد عالم از این جا میبرند و پنیر این جا
نیکوست و از انجمله بادنجان و خیار و هندوانه بسیار خوب است و
چغندر انجا بغایت نیکوست و پنبه آن بهتر از پنبه اکثر بلادست و بنا گو
و خربزه را اگر رغبت کنند بدستور و در روزگار قدیم در حوالی شهر
باغ و بوستان بود و مزارع صیفی صحرای گتوند و جوشند بود که از
قنوات کلوکه پادشاهان کیان احداث نموده بودند و هنوز
هستند آب بانجا جاری میشد و چون از شهر دور بود و عبور رودخانه
گشتی بود مردم بان سبب زحمت میکشیدند و دارای اکبر نهر دارا
ابتدا

ابتداء و دارا اتمام نمود و آب از میان شهر بصحرای عسکر جاری ساخت و
بغرس اشجار و زرع صیفی پرداخت و این قبل از ظهور اسکندر ذی القرنین
بود و بمرور ایام رودخانه عمیق شد و آب از نهر منقطع گردید و باغات
که بعمل آورده بودند خشک و مزارع فاریاب دیم شد و ان قنوات
هم بایر شد و این ها در عهد ملوک طوایف بود و کسی التفات ننمود
و چند سال بتوالی خشک گذشت و قحط بدید آمد لاجرم ولایت خراب
و مردم متفرق گردیدند و احدی از ایشان باقی نماند و مدتها بدین منوال
بگذشت تا اردشیر بن بابک بن ساسان بر ممالک استیلا یافت و ملوک
طوائف را مقهور گردانید و همت بتجدید عمارت شوشتر گماشت
و مردم از اطراف بانجا کوچانید و امر نمود که خانه بسازند و در اینباب
تشدد بسیار نمود و منظور داشت که با ئین دهنه داریان بعرض رود
خانه شادروان بنا نماید تا آب مرتفع و بنهر داریان جاری شود و ان
زمان رودخانه منحصر در ماه فاریان بود و قبل از اتمام شادروان
اردشیر وفات یافت و شاپور پسر او کوچک بود و طایفه عرب
از بادیه حرکت نمودند الخذ و دراز اطراف خراسان تا خند

و انواع خرابی در آن اراضی و بلاد بظهور رسانیده چون شاپور بحد کمال رسید اولاً
بمؤاخذه و تادیب عرب پرداخت و خلقی کثیر از ایشان اسیر فرمود که
شانهای ایشان را سوراخ و ریسمان گذرانیده دو دو بیکدیگر بسته بودند
و همراه اردو میگردانیدند و بهمین سبب او را ذو الاکتاف گفتند و او را بعمارت
شوشتر عنایت عظیم بود و چون بر قیصر تسلط یافت و او را محبوس ساخت
گفت اگر نجات خود خواهی باید در آن شوشتر را بندی و چنان کنی که در زمین
نزدیک شهر مزارع صیفی پیدا شود و زراعت نمایند گویند قیصر چون بر جان
خود ایمن گشت کس فرستاد تا صناع و مهندسان زبردست از روم بیاوردند
و مال و خزاین بیاوردند و چنان کردند که بستر رودخانه گرگر را از ریگ
کوهی که الحال بقعه سید محمد بر آن واقع است الی بند قیر حفر نمودند و هنوز آثار
کلنگ بر بعض اطراف آن نمایانست و آب را بطرف سر داده این طرف را خشک
نمودند و سنگ و ساروج بند زیر پل را ساختند و قیصر بفرمود که هر روز هر
هزار گوسفند روانه کنند در گردن هر یکی قدری زر یا نقره یا آهن یا سرب
یا ارزیز چنانچه هر بامداد هزار گوسفند و هر شب هزار گوسفند میرسید و بیشتر گوسفند
نوره و گل تر میکردند و بکار میبردند و سنگهای بسیار بزرگ که جز بجر اثقال حرکت
نتوان داد دو دو بر یکدیگر میبستند و بلولهای آهن و سرب بهم محکم میکردند
و کار مینهادند و بعد از آن رود گرگر را که شکافته بودند بهمان دستور
سد نمودند و آب را با عمارت بردند و باغ و بوستان مجدد آباد شد
و گویند شاپور قیصر را الزام نموده بود که گلی که در این کار صرف میشود باید از
خاک قسطنطنیه باشد و قیصر مردم خود را امر نمود که از خاک قسطنطنیه بقدر ده
اشتر بیاوردند که بعد از اتمام کار آنچه فاضل مانده بود در خارج شهر
ریختند و این تلهای که الحال است و کوزه گران از آنها استعمال میکنند
از آنست و قعر رودخانه از دهنه ماهیان الی زیر پل یک تا ارف
بسنگ و ساروج فرش نمودند تا بمرور ایام دیگر باره عمیق نشود و از این جهت
بند میزان گویند و آب را از آن او را مأمور داشت که بالای شادروان را
رفو قدیم پلی عظیم جهت سهولت تردد کاروان و حیوان بر لب شادروان
بعرض نمود و چهار دهنه آب تخمیناً بر فوق قدیم از زیر پل جاری بوده و دو دهنه
از آنها را چرخهای عدیک و دولی و فرحهای بستند و خلقها که بمرور ایام در آن
راه یافته بود بر رود گرگر نهادند هر که بکنار آن رود بوده دو دکه و آن را

که بکنار آن رود بود چهار رد که نام نهادند و این رود از منبع آن که در جبال بختیاری است
الی مشهور دریای عمان است فاصله مابین فارس و عراق است فصل سوم مورخان
در وصف شادروان شوشتر مبالغه بسیار نموده اند و گفته اند در عالم بنائی
از آن محکمتر نیست و مشهور است که چون کارگذاران و مستوفیان قیصر شروع
بکار و بر آورد خرج آن نمودند دیدند که خزاین قیصر وفا باتمام آن نمی نماید
علاوه کارکنان از آن کار پر آزار در زحمت بودند و هر مزدوری که یکروز در
آنجا کار کرده بود روز دیگر طاقت کار نداشت و هر چند اجرت را مضاعف
مینمودند رغبت نمی نمودند آخر الامر رای بر آن قرار دادند که جهت اشتغال
قلوب و تحریک دواعی شوق کارکنان و تخفیف تفرّجی مرکب از بعض
فواکه و اجزای حیوانی چند نفر از شاهزادگان فرنگی گلعذار در دو طرف سایبان
غرفه کار با انواع باده و نقل و مزه و طعام خوشگوار بر سر کار حاضر و آماده
داشتند تا آخر روز که عمله از زحمت کار می آسودند بوصال آن دلبران در
آغوش آن سیمین بران می شدند و مجمع آن ماه پارگان کنار رود خانه بود
و از این جهت آن رود را ماه پاریان گویند و گفته اند بان هوس کار
کنان بسیار از اطراف و جوانب فراهم آمده روز بروز آنچه را اسم
اجرت

اجرت باز یافت می نمودند شب با آن غارتگران عقل و هوش بسر می بردند
تا آن کار باتمام رسید و در میان ببلاد خود مراجعت نمودند و بعضی از ایشان که از
آب و هوای شوشتر خوش آمد رخصت از قیصر حاصل نمودند و در آنجا تمکن
نمایند و بعضی از امور غریبه و صنایع عجیبه از ایشان بمردم آنجا رسید از آن جمله
معدن نقره تتبع نموده بودند در خارج شهر نزدیک چشمه آب گرگر و چون کیفیت
بعمل آوردن آن را بهمه کس تعلیم ندادند شیوع بهم نرسانید و الحال موضع آن
معلوم نیست دیگر حیاکت دیباج که از گرمی هوا در فصل پاییز در حوالی قلعه
بهم رسیده مراتب از حریر خالص لطیف تر می باشد و آن را بطراز از زر و نسیم
و نقوش و الوان مختلفه مزین می نمودند و در روزگار پیشین البسه و عمائم
ملوک همه از آن دیباهای شوشتری می شد و جمیع شعرا و ادبای زمان بود
عبد الواسع جبلی که از فصحای شعرای کشور بود و در مدایح سلطان سنجر و غیره
همه جا ترکیبی بهار و طراوت رخسار و زینت مجلس پادشاهان مکارم
بدیباهای شوشتری تشبیه کرده و در مدح سلطان عبد الصمد گوید بیت
گوید در آفرین تو هر روز مدحتی   آراسته بگونه دیبای شوشتر

در موضع دیگر گفته که از جنس حجابی بر سر از زرینه پوشید که از غیر نقابی بر اطراف شوشتر بندد و چون اختراع این نوع لباس در عهد شاپور واقع شده دور نیست که این رسم که در احادیث اهل بیت علیهم السلام مذکور است و فقها بیان شده منسوب بشاپور تفسیر کرده اند همان باشد و الحال بدیهیست که ان هیچ

و علاج رشش از امید نشد و از بعض معتبرین استماع شده که از ابا بعض ادویه طبخی میکرده اند که قوتی بهم میرسانید و برشش می آمد دیگر دولاب ردزه در کمال سهولت آلوا از حضیض بالای اوج برین میرسانند و الحال بند اول است

دیگر عمل آتش بازی در شبهای عید نوروز معمول است چون رومیان را عادت آن بوده در شب سال نو که بعد از تشرین الاول ایشان است این رسم را معمول میداشتند و پیش قیصر بحال خود برجا بود تا در زمان دولت بنی امیه که شبیب خارجی خروج نمود و شوشتر را پایتخت ساخت و حجاج بن یوسف که از جانب عبدالملک بن مروان بن الحکم والی عراقین و خراسان بود مدتهای مدید در دفع او کوشید و فایده نبخشید و شبیب همه روزه با سپاه خود از شهر بیرون میرفت و با عسکر حجاج

محاربه

محاربه مینمود روزی وقت حشن بشهر رجعت میکرد اتفاقا آب سیل طغیان نموده بود و شبیب بکنار پل آب میرانده و به تماشای آب مشغول بود و شخصی توار مادیان پیش پیش میرفت و اسب شبیب نریان بود و چون بمادیان نزدیک شد میل کشید شبیب با همین آن زده خود با اسب برودخانه پر پیر فرو رفته سیلاب فنا گردید روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را بر جان شبیب معاتب ساخت و ایشان معذرت خواستند که ما را از آمدن شبیب جری نبود و در شب تاریکی دفعه خود با سپاه وارد شد از راه پل و ما ماندگان را قدرت بیرون کردن او نبود و حجاج این معذرت را قبول و از مواخذه ایشان درگذشت و نفرمود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم از کشتی عبور نمایند تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود و ازان وقت از معمول گردید تا فتحعلی خان از انجدید نمود چنانچه مذکور خواهد شد

فصل چهارم آب و هوای شوشتر بسیار ناگوار و با اکثر امزجه ناموافق است و مردمان غریب در هر موسم که وارد انجا شوند کمتر بیمار نشوند و مرض طاعون هرگز مسموع نشده که در انجا واقع یا از بلاد قریبه سرایت نموده باشد

و عوام شوشتر گویند که این برکت دعای حضرت امام رضا علیه السلام که
در حین مسافرت از مدینه بخراسان وارد اینجا شده این دعا در حق اینان
نموده و امراض و بائی نیز بسیار کم است و غالب در اکثر امزجه صحت است
و امراض کثیر الوقوع حمیات سهلة العلاج است و هر گاه مرض مفارقت نمود
بزودی رفع نقاهت میشود و در اکثر فصول اغذیه غلیظه در اینجا معتاد است
و بسبب سلامتی آب و هوا منشأ انحراف مزاج کمتر میگردد و اصل رود
اینجا از چشمه کرن است که از حوالی زنده رود اصفهان میجوشد و همه جا
مابین کوه کیلو و بختیاری تا شوشتر جاری است و از این هر دو انهار
شور و شیرین بسیار داخل آن میشود و رود عظیم میشود که در خوزستان بآن
عظمت رودی نیست و پائین بند قیر رود دزفول بآن میپیوندد مجموع را دجیل اهواز
گویند و اکثر اوصافی که اطبا در مدح آب تعداد نمایند از کثرت
و غزارت و بعد منبع و شدت جریان بر صخور و جبال و صفای لون و سبکی
وزن در آب شوشتر موجود است و در تابستان بسیار گرم و باید کمی
نسیم شمال که بر آن بوزد بسیار سرد میشود و معتاد است که در آن فصل بعد از ظهر
انهار را

انهار را بکوزهای سفالین در موضع مرتفع میگذارند تا حرارت آفتاب از آن زایده تلطیف نماید
و مجرد غروب آفتاب و هبوب شمال بمرتبه سرد شود و لذیذ میشود که بجرعه واحده سیر
نتوان خورد و هر چند دورتر از آفتاب بگذارند سردتر میشود و هوای اینجا حار رطب است
که در هر دو کیفیت موافق مزاج و روح حیوانی است و رطوبت آن باعتدال
لیکن در بعض سنوات حرارت آن در فصل تموز بحد افراط میرسد و سابقاً
معمول بوده که اعیان اندرونهای گلین بسیار مرتفع میساختند و درها و روزنهای متعدد
از اطراف جهة نفوذ هوا قرار میدادند و گاهی اکثر خارهای نیز بشبابیک آن
میزدند و آب میپاشیدند و این قسم اندرون را گلستان گویند در اوقات
شدت حر تا آنجا میغنودند و بعض از ایشان شکافهای دود خانه و دودکش بسیار
چرخابها دفع آسیب گرما مینمودند و در بعض خانها قنات بوده از انهار
آب میآوردند و در زیر زمین صفها و مجلسهای وسیع بود در آب میساختند و
مردم هر محله تفاوت زیاد داشتند که تماشا مینمودند الحال بسبب انهدام که فتوات
همه بارزه و اکثر چرخابها نیز بر طرف شده و بنای گلین متروک است و عمارات
جدیده بسنگ و آجر پوخته و گچ ساخته میشود انسب باعث زیادتی اشتداد

حرارت هوا اگر دیده است بدرجهٔ طغیان زاینکه تاب گرما هر از نشوادان اختیار
نموده رو بکاریزها رسیده که کم خانه ایست و سواد نهار متعدد در آن نشسته باشند
و هوای بهار انجا بغایت معتدل است و در فور گل و لاله و ریاحین چندان سبزه
آوزین در صحراهای انجا بحدیست که وصف نتوان نمود و شعرای سلف بهار تون
ضرب المثل و تشبیه بهار بسیار بلاد نموده‌اند و نشاط در طبایع خاص و عام
انجا در ان فصل پیدا میشود و اکثر اوقات را بسیر و تفنن در باغ و رود
میگذرانند و بعضی طبیعت ظرافتها و حرکات طفلانه چند از ایشان بظهور
میرسد که در سایر اوقات از ان قسم شوخیها کمال تحاشی و استنکاف
مینمایند و بهار نارنج انجا بسیار معطر و گل سوری انجا نیز از گل اکثر بلاد ممتاز است
و هرگاه در کشیدن عرق انها پرداز نکنند از گلاب و عرق سایر
امتیاز ظاهر دارد و هوای زمستان انجا نیز معتدل است و بآتش کردن بخاری و
نشستن کرسی خانه کمتر احتیاج میشود و برف بسیار نادر است در مدت العمر
راقم حروف مرا زنجاه سال متجاوز است یکدفعه برف باریده را رو
و الحال بعنوان تاریخ مذکور میشود و باران در سنوات مختلف است و اکثر
انجا الحال دیم است و چون اراضی پربرکت و هوا معتدل است

بهٔ چهار باران که در تمام زمستان بشود محصولات حبوبات خوش بعمل می‌آید و در بعض اوقات
شده است که برف و باران کم باریده زراعات نیکو بعمل امده از چنانچه حضرت ذوالجلال
بسبب کمی بارش باران آفات زراعات دیم ضایع شده اینمعنی باعث ضعف
یقین را زعیان نمی‌شود و در اساس توکل ایشان نوع خللی راه نمی‌یابد بلکه باعث
زیادتی امیدواری ایشان برحمت رب العالمین است و این حالت بیشتر باعث شده
شده و حیله دیگر و شیطنت در طبع مردم شوشتر کمتر وجود دارد و پرهیزکاری ایشان
از حقوق الناس بیش از اهالی اکثر بلاد است و مسامحه در امور دنیوی باعث
ما فات از حالات جبلی ایشان است و شجاعت و دلاوری در ایشان غالب است
و در حسن اعتقاد بسلسله سادات و علما و مشایخ و عباد در مرتبه اعلاست و
بسبب اتصاف بجامع صفات حمیده انجا را دار المؤمنین گویند فصل پنجم
در شوشتر مساجد و بقاع الخیر بسیار است و قدیمترین مساجد مسجد جامع است
و ان در زمان خلفای بنی عباس بنا شده است و بر دیوار قبلی آن اندرون
قدری از آیات سوره یس بخط کوفی جلی گچبری کرده اند و در انجا کتابهای بخط
کوفی نوشته اند مشتمل بر اسامی خلفا و غیره و انچه الی الآن از انها موجود است

کتابه چوبین است که بطرف راست منبر بالای بطرزی نفیس لطیف بخط مورخ
بتاریخ خمس و اربعین و اربعمائه و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای
منبر نوشته است و کتابه بر ضلع یمین منبر و کتابه گچبری در محراب پائین
و کتابه گچبری ایضا بالای محراب پنج بطرز و کتابه دیگر بوده که بمرور ایام مندرس
شده و از مجموع اینها و سایر نوشتجات که بخط کوفی در آنجا مرقوم
است مفهوم میشود که المعتز بالله محمد بن جعفر المتوکل آغاز بنای آن نهاده
و او خلیفه سیزدهمین بنی العباس است و در سال دویست و پنجاه و چهار در
زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخلافت نشسته و اسم او
در چوب پای منبر منظر است نوشته است و مدت خلافت او سه سال و
شش ماه و سه روز بعد از او کسی متوجه اتمام او نشد تا خلیفه بیست و پنجم القادر
بالله احمد بن اسحق المقتدر و اسم او بچوب کتابه نوشته است که
کشیده است تا منبر و مدت خلافت او چهل سال بود و او نیز تمام
نکرد و در سال چهارصد و بیست و دو وفات نمود و بعد از او خلیفه بیست و هشتم
مقتدی بامر الله ابو القاسم عبد الله بن القائم بن القادر در شروع بکار مسجد
نمود

نمود و مدت او نوزده سال و پنجاه بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت
و اسم او در محراب چوبین بالای منبر نوشته است و بعد از او خلیفه بیست و
نهم المسترشد بالله منصور فضل بن المستظهر بن المقتدی در آن باب کوشید
و باتمام رسید و اسم او در گچ کاری بالای محراب نوشته است و مدت
خلافت او هفده سال و شش ماه بود و از این تاریخ ظاهر میشود که آنچه
فیمابین عوام شوشتر مشهور است که حضرت امام رضا علیه السلام در این مسجد
نماز گذارده است از شهرتهای بی اصل است زیرا که آغاز بنای مسجد مدتها بعد
از زمان آنحضرت بوده لیکن محتمل است که حضرت در آن حوالی در آن
زمان صحرا بوده نیز و در آن مکان نماز گذارده باشند و بعد از آن بسبب
این شرافت بنای آن مسجد را در آنجا اختیار نموده باشند و منشأ شهرت
این شد و مسجد در اصل چوب پوش بوده بهمین شاه چوب هندی در منبر و بنظر
کشیده ساخته اند و چند اصله از آنها در صفوف پیشین مابین ستونهای
است و ستونهای قدیم آن بارگیر و مرتفع تر بوده با گلدسته و چون
اکثر چوبها بمرور ایام شکسته و خورده در آن غالب جمعی از خیرمندان

که بر حسب فرمایش ان حاجی ابو الفتح الدین خیاط بود بتجدید عمارت ان باین هیئت که
هست بظهور رسید و خواجه طالب ابن خواجه سعید بن خواجه افضل صراف
تاریخ ان را برین وجه گفته قطعه شه سکندر نشان باذل صاحب در بهره
جهان بود سرافراز هر کس توفیق ساختن یافت کرد و بجهان زخلق
ممتاز فتح بنمود فاخش باد از خش درجهان باز طالب تاریخ این بنا
خواست از صاحب سر و محرم راز بر خواست یکی از این میانه گفتا
مسجد شده خراب از و منار گویند با اصل مسجد ساخته شده و
بانی ان سلطان اویس ابن شیخ حسن بونایی است و اسم او بکتابه
جلی بر سنگی که بالای در گلدسته منقوش است تاریخ شهر ذی حجه اثنین
و عشرین و ثمانمائه و آن از غرایب ابنیه است و منار باین ارتفاع کمتر
دیده شده و چند سال قبل از این فقره آن شکستی خورده بشرف انهدام
بود و از تاخیر تعمیرش خراب بظهور رسید و از جمع ثقات خود مشاهده نموده
بظهور استماع شده که در ایام واخشتو خان پهلوانی بادیگر نوشته آمده
بود که انواع هنرها از او بظهور میرسید از انجمله کاکل بسیار دراز
داشت

داشت سنگی در دست آسیای سنگین بکاکل می بست و میخ آهنی که طول آن یک
وجب و نیم بود بمنار میکوفت که نیم وجب آن بمنار می نشست دیگر وجب بیرون
میماند و بالای آن میرفت و سنگ آسیا در میخی دیگر بهمانقسم بالاتر میکوفت باز جای
دست او میرسید و دست بان میگرفت و بالای آن میرفت الغایه آخر منار را
پارا بان بند می نمود و سرنگون آویزان میشد و با چکوش میخ اول را
بیرون می آورد و درست می نمود و ان را بالاتر میکوفت و بالای آن
میرفت و ان سنگ بکاکل او بسته بود و بهمین قسم تا قبه منار بالا
میرفت و از راه نردبانها پایین می آمد و از این مقوله کارها بسیار میکرد
و در خارج دروازه گرگر سر راه آسیاها بر دست چپ سنگ آسیای
بزرگی افتاده است میگویند ان پهلوان آورده بود چون بسیار
از عوام الناس فریفته او شده بودند خان او را اخراج البلد کرد و
قبله مسجد جامع را سخت درست ساخته اند و کمترین بر اندازه بندی و بسیار
اعمال ریاضی در کمال دقت احتیاط نموده در نهایت استوار و استقامت قبله
و محاریب اکثر بلاد که ملاحظه نموده از خراسان و آذربایجان و بعض بلاد

فرس دعوی یقین و قوی نجد و جای زیغیر از مسجد کوفه اینجا را با ان عهد الی بزیره و

قبله مسجد میرنگار برو فق آن بی زیاد و نقصان اعتبار شده و اینک با این آیین

عوام بلکه خواص شوشتر نیز شهرتی داشت که در قبله مسجد جامع این تیاسری

است و با این سبب در نماز تیاسر می‌نمودند و مساجد دیگر را نیز تیاسر

شهرتی و صحتی است و از بنای قدیم مسجد اینجا بغیر از دیوار قبلی و قطعه از دیوار

شرقی با این گلدسته و منار چیزی باقی نیست و در مسجد سنگها منصوب است

که بعض حکام و ارباب احتشام در باب بعض امور خیر یا رفع بعض بدع لصفه

لغت بوده و سنگها نقش نموده به دیوارها چسبانیده اند و اسامی

ایشان همه مکتوب است فصل ششم قدیمترین مزارات شوشتر

مزار براء بن مالک انصاری است و او از اکابر صحابه حضرت رسالت پناه

بود و در شان او روایت شده رب اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه

به لو اقسم علی الله لابره منهم البراء بن مالک یعنی ای بسا ژولیده موی گرد

آلود در شده پوشش گم شده نام که اگر خدا را سوگند دهد حق تعالی قسم

او را راست کند از آن جمله است براء بن مالک و او در سپاه لشکر بود

در ایام

در ایام خلافت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بفتح بلاد عجم آمده بود و سردار

کل مغیره بن شعبه بود و حضرت امام حسن علیه السلام نیز همراه ایشان

بود و در آن وقت پایتخت ملوک فرس شهر مداین بود و شاه پور بعد از فروع

از مهم شاذروان شوشتر در کنار رود دجله با معظمه بود و سایر پادشاهان

عجم بعد از او بر عمارت آن افزودند و نوشروان ایوان خسته بود پادشاه

وقت یزدجرد بن شهریار بود و در روز سه شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول سال

یازدهم از هجرت جلوس نموده بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی بچند

روزی و چون آن حضرت ارز و آل دولت فرسیان و اشغال آن با ایشان

اسلام خبر داده بود مسلمانان باین مژده دل گرم و صادق العزم و فرس را نشاط

شورش و مضطرب حال بودند و مع هذا در حین عبور لشکر اسلام از

دجله جوالی چند رخ نمود که فرسیان یقین بمغلوبیت خود حاصل نمودند و

دانستند که با مشیت الهی معارضه و مقاومه نمی‌توانند کرد بالضروره یزد

جرد از مداین فرار اختیار کرد و تا در مرو در حرب ان مقتول آمد و شهربانو دختر

او است که بشرف فراش حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه رسیده و مادر

حضرت سید الساجدین است و حضرت امام حسن علیه السلام تا همراهان لشکر را
وقف نمود بقیه لشکر را برگرفته تا حدود خراسان مفتوح و بعد از فتح نیشابور
متوجه توشتر گردیدند و مردم شهر چون شنیدند قبل از رسیدن لشکر
خارهای سه پهلو آهنین بسیار ساختند و در صحرا پاشیدند و چون قشون خالی
الذهن بحوالی رسیدند خارها بر دست و پای اسبهای ایشان نشسته بیکار
گردیدند و مدتی در آنجا توقف نمودند تا آنکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده
از عساکر اسلام امان گرفت و ایشان را براهی دیگر بلدیت نموده تا
شهر رسیدند و گویند پیر بهره مزار آن در توشتر معروف است آن
شخص است و مردم شهر تیر و سنگ و فلاخن مدافعه مینمودند تا آنکه یکی از سران
سپاه نزد براء آمد گفت که من از حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده ام
و حدیث مذکور براو خواند و گفت حال اگر خواهی این ولایت مفتوح شود
دعا بکن که البته مستجاب خواهد بود آنگاه براء روی بجانب آسمان کرده گفت
که پروردگارا بحق جاه و جلال خودت این قوم را مغلوب و مقهور و عساکر
اسلام را مظفر و منصور گردان و سر بر روی گشوده بر روی پی برده
دلیران

دلیران لشکر متابعت و یورش نمودند و جنگ در دروازه قائم شده تا
حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هرمزان حاکم آنجا را که عمزاده
یزدجرد بود دستگیر نمودند و براء در آن واقعه از شدت زخم بدرجه شهید بود
و قشون مدت یکماه بسبب او توقف نمودند و در همان مکان که الحال
معروف است مدفون شد آنگاه حرکت نمودند و هرمزان را مقید و محبوس
بمدینه نزد عمر فرستادند و هرمزان سابقا با عساکر اسلام صلح نموده و وفا
بآن ننموده بود و عمر او را ملامت نموده عاقبت غدر را دیدی و مرات
ثمره آن را چشیدی هرمزان گفت سابقا که عرب و عجم با یکدیگر جنگ می
نمودند و خدای تعالی با هیچیک از ایشان نبود زیرا که همه کافر بودند
همیشه عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و زیر دست بودند اکنون که به
برکت اسلام حق تعالی با شما است غلبه شما باین سبب است و بعد
این سیاه کون برهنه بی استعداد آخر الامر مسلمان شد و او را
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخشید و آن حضرت او را
آزاد نموده و دیهی در حوالی مدینه داشت ینبع نام بآنجا فرستاده
متصدی و ضابط شد و فرمود چون هرمزان حکومت کرده است رعیه

امر ونهی وسیاست رعایا وزارعین را نیکو میدانست ودر انجا بود تا ابو
لولوه که بابا شجاع الدین گویند واو از اسرای عجم بود عمر را مقتول
نمود وحفص بن عمر بتهمت انکه این امر بتحریک هرمزان بوده بتیغ رفت
هرمزان را مقتول نمود وعمر هنوز رمق حیاتی داشت چون بشنید و
صیت کرد که هر که بعد از من خلیفه اسلام شود حفص را بخون هرمزان
قصاص نماید زیرا که ان تهمت موجب قتل هرمزان نبود واز جمله مطاعن
که بر عثمان گرفته اند یکی که عمل بان وصیت ننمود تا انکه خلافت بحضرت
امیر المومنین علیه السلام رسید حفص بگریخت ونزد معویه بشام رفت
ودر حرب صفین مقتول شد وفتح توشتر در سال بیستم از هجرت بعد

فصل هشتم در بعض کتب تواریخ از ابو موسی اشعری منقول است که چون عسکر
اسلام توشتر را مفتوح نمودند در انجا تابوتی از سرب یافتند که
میتی در ان بود وکیسه زری با او بود هر که ضرورت داشت بقدر احتیاج
از ان زرها بعنوان قرض برمیداشت وچون رفع احتیاج شده
بود در ذمه نموده بجای خود میگذاشت واگر در بردن نسبت تاخیر مینمود بیمار
میشد این امر غریب را بصحابه در مدینه بعمر عرض نمودند صحابه
در

در جواب نوشتند که این نعش حضرت دانیال است وامر نمودند که اورا
دفن نمایند والحال مدفن دانیال در شوش مشهور است وبارگاهی بزرگ بران
ساخته اند که اب نهر جند شاه پور از زیر ان جاری است ومؤید این
شهرت حدیثی که در بعض کتب معتبره است روایت است که مردم
شوش از کثرت باران بخدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام
شکایت نمودند انحضرت فرمود این بسبب انست که استخوانهای
حضرت دانیال را شما دفن نکرده اید وهرگاه از استخوانهای انبیاء الله
چیزی منکشف شود اسمان بر او گریه میکند وایشان بانجا معاودت و
استخوانهارا دفن نمودند وباران منقطع گردید غالبا چون توشتر از اعظم
بلاد خوزستان وشوش از توابع ان معدود بود صاحب تاریخ این
واقعه را در احوال توشتر مذکور ساخته است وایضا در احوال محمد بن
جعفر الطیار رضی الله عنه ذکر نموده در فتح توشتر شهید شده در انجا مدفون
است والحال مدفن محمد بن جعفر در حوالی دزفول معروف است وقر

جعفر آباد که از اعمال عربستان معدود است بجمله موقوفات سرکار آن
بزرگوار است و اسم چنین قریه شرف آباد در وقفنامه واقف
این هر دو شرف النسا بیگم صبیه شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی
است و بمرور ایام از تصرف مباشرین موقوفات بیرون رفته
اند و اکنون آنچه اسم وقفیت بر آن باقی است همین قطعه زمین
برجم و اهنیم در تصرف اغیار و چیزی از آن عاید آن سرکار
نمیگردد و در بعض کتب قریه شهر الطامس در جوار شوشتر مذکور است
و محقق است که همین شهر در زمین بوده که در بعض تواریخ [illegible]
و آن رودخانه را دزکو گویند و قول در لغت بعضی با قلا و بعضی نوشته با
قلا گفته اند و چون کشت و اکل با قلا و نوشیدن آن در آن بلده زیاده از
سایر بلاد متعارف است موسوم باین اسم شده باشد و از جمله مزارات
قریه شوشتر بقعه امامزاده عبد الله است و نسب او بر این وجه است
عبد الله بن الحسن الدکه بن الحسین الاصغر بن زین العابدین علی بن الحسین علیه
السلام و گویند سر او و دست او در شوشتر مدفون است و باقی
اعضای او عضو عضو در بلاد متفرق گردیده و چون مخالفان او را
شهید

شهید نمودند سر و دست او را برگرفته نزد والی خود بردند در شوشتر در خانه
پیرزالی نزول نموده بودند چون شب خسبیدند آن ضعیفه جهت مهمانان
اندرون خانه سر را گذاشته بودند داخل شد که دید سقف اندرون
شکافته و نوری چند از آسمان بزمین می‌آید و اشخاص چند را آثار
روحانیت بر ایشان غالب بود در آنجا نشسته اند و این سر بریده
با ایشان متکلم است از مشاهده این امر غریب بغایت متحیر گردید
پسری داشت نوجوان ابراهیم در اندرون دیگر خسبیده بود رفت
و او را بیدار نمود و بآنجا آورد چون ابراهیم سر بریده را دید گفت که این
شهید از جمله ذریت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بزرگ زادگان زین
العابدین است رای آن است که او را تجهیز نموده دفن کنیم تا در کشف
از دست این مخالفان چه گونه خلاص توانیم شد ابراهیم گفت سر را
و جای این سر بگذار که ایشان بیرون روند و خاک کردند و ابراهیم سر بخشک که
بقعه آن در جوار امامزاده معروف است همانست و در شوشتر محله مشهور
بنگرف در صحرای عسکر مادر اوست و بانی اصل عمارت امامزاده ابو المظفر اتابک

خلیفهٔ عباسی است و بعد از آن سادات عالی درجات مرعشی شوشتر که در نسب
برادرزادگان آن بزرگوارند و حکام کرام آنجا و بسیار خیرات
بر آن افزوده‌اند و از بقاع مشهوره بقعهٔ شیخ محمد بوار در جوار مسجد آخوند
ملا محمد نجار و بقعهٔ سری بن مغلس سقطی که این هر دو از کبار مشایخ طریقت
بوده‌اند و خانهٔ سهل بن عبدالله و مادر او در اصل شوشتر و صحرای
گرگر هنوز معروف‌اند و بقعهٔ سادات از بقاع معروفه است
و بعضی گویند عبدالله افطح است پسر مهتر حضرت امام جعفر صادق
است لیکن ثابت نیست و عبدالله بانویه بعضی گویند پسر حضرت امام
حسین است و آن هم ثابت نیست و از آخوند ملا میرزا
نسابهٔ شیروانی که در ایام فتحعلی خان بشوشتر آمده بود مسموع است
که از مشایخ صوفیه است و سلسلهٔ نسبتش و تصوف او را مردود
داشت و بزیارت قبر او نرفت و تصحیح نسب سید محمد بازار
و سید محمد ماهرو قریب دروازهٔ گرگر هر دو بحضرت امام موسی
کاظم علیه السلام نموده مرقد جابر بن عبدالله انصاری و عبدالرحمن بن عوف
و سعد

و سعد و سعید که همگی از مشاهیر صحابه‌اند در شوشتر معروفه‌اند و هیچ یک ثابت
نیست و در جوار بقعهٔ جابر جمعی کثیر از ذریهٔ خود را اغلام زادگان جا
میدانند و نزدیک باغ دیگی بقعه‌ایست که اویس قرنی گویند و اینجا
در کتب معتبره مذکور است که اویس قرنی در کنار شط فرات آواز
طبل شنید و از حقیقت آن استفسار نمود گفتند محاربهٔ علی بن ابی
طالب است با معویه فی الفور بمعسکر شاه مردان ملحق شد و از آن
حضرت رخصت مبارزت طلبید و چند نفر از ایشان بقتل رسانید
تا مقتول شد و نقل جسد او از صفین بشوشتر بسیار مستبعد است
والله اعلم و در محلهٔ ماه‌لو بقعه‌ایست که مقام حسین گویند و همیشه جمعی
طایفهٔ قزلباش در آن جوار میباشند خصوص جماعت چرکس در
آنجا میباشند و در ایام عاشورا مراسم تعزیت و مرثیه خوانی و
سایر رسومی که در بلاد شیعه معمول است در آنجا بعمل میآورند و چند
سال قبل از این مردم این محله امداد نموده مسجدی بنا نموده‌اند
هرچند چندان وسعتی ندارد و نهایت در کمال فیض و صفا و معموریست

ودر ان حوالی نیز مزاریست که سید صالح گویند ومتولیان اورا
صالح بن الحسن المثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب ع میخوانند و
مقامی دیگر است مشهور به پیر فتح وگویند سلطان محمد علمدار اسلام است که در
روز فتح شوشتر با براء بن مالک بوده وبقعه دیگر در ان حوالی نیز میباشد
مشهور بصالح شهید وبقاع دیگر بسیار است که الحال حقیقت آنها
معلوم نیست ونمی توان نوشت ومردم شوشتر بسبب مزید صفای اعتقاد
ونهایت ارادت که باهل صلاح وسداد دارند از هر بابی که اثر
که از اهل رشد دیده نموده باشند بعد از وفات قبه وبارگاهی بنا نهاده
ووصایا ونذور وموقوفات مخصوص ساخته دهنی وجماعت جابها
قرار داده اند وبمرور ایام چگونگی مجهول گردیده   فصل ششم شهر
شوشتر الحال ده محله است دستوا وگرگر وهریک مشتمل است بر
بر محلات جزئیه متعدده وبوجهی دیگر محله را که نزدیک درب
عسکر است دستوا گویند واز کلام صاحب قاموس معلوم
میشود که دستوا اسم قصبه شهر است ودستوا بلفظ عربی
فصیح است

فصیح است وآنکه بعض خواص دستاباد ودشت آبادی گویند ومیشنید
اشتباه است وعوام بعضی مردم ده در کنار رودخانه بود وآنکه خانه واشند گرگر بعضی
نموده بوده لهذا آب از رودخانه می کشند نزدیک بآن بسبب آن محله را گرگر گفته از
وباروی شهر از آن طرف رودخانه است وارتفاع اطراف حصار
عظیم است که قولها عظیم است وسابقا بسکنی جماعت وقوانش در ان بعهد قلعه و
شوشتر قلعه بسیار محکم است وآن را قلعه سلاسل گویند وگویند بنای اسم
علاء بعد از والی فارس که بنای آن مأمور گردیده وباروی ولایت طول
رود دارد آنکه بنحوی که داریان نمیز که خندق در پای حصار قلعه
وصحرای بسیاری داخل حصار که در اوقات احتیاج مردم ما دهها
با حیوانات ودواب نزول توانند نمود ومنقول است که سلاسل بعد از
اتمام قلعه وحصار وجمع ذخایر واقوات بر دولتمندان خود یاغی شده
قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده وآل فارس با جمع عسکر
متوجه او شده هشت نه سال بمحاصره او اشتغال هر چند ساعی جمله و
انواع تزویر وحیله نمود مؤثر نیفتاد تا آنکه عزم ارتحال از آن مقام نمود

و چون سلطان بر این معنی واقف شد در آن نیمه شب شمشیر بگردن آویخته
خود را بولی نعمت خود رسانید و بزبان تضرع عرض نمود که مدعای غلام
از این عصیان بغی و سرکشی نبود بلکه مقصود آن بود که حضرت این کمینه
استحکام معاقد این قلعه و حصار بر اولیای دولت روشن گردد
و والی این معذرت را تحسین نموده او را بنواخت و بایالت
سرافراز ساخت و قلعهٔ توستر بقلیل فاصله شهر عسکر مکرم
بود که الکنون خرابست و بعضی آثار قدیمه و تلهای مرتفع از آن
باقیست و گویند مکرم اسم یکی از امرای عربست که بتسخیر توستر
آمده بود و آنجا را معسکر ساخت و چون مدت توقف ایشان زیاده
بکشید خانه و بازار بنا نمودند و چون ایشان برفتند مردمان
متفرقه از اطراف و جوانب جمع شده در آنجا ساکن شدند
و بعسکر مکرم موسوم گردید و غالباً محصول آنجا نیشکر بود و توستر و
عسکر مکرم هردو از اقلیم سوم اند و در زیجات طول توستر یعنی بعد
توستر را از مبدأ عمارات از جانب مغرب هشتاد و چهار درجه و سی دقیقه
رصد

رصد نموده اند و عرض آن را یعنی بعد از مبدأ عمارات از جنوب سی و
یک درجه و سی دقیقه و عرض عسکر مکرم سی و یک درجه و پانزده دقیقه است
چنانچه پانزده دقیقه جنوبی تر است و در طی توستر شادروانست و از
مشاهدهٔ آثار قدیمه مفهوم میشد که پادشاهان سلف را بتوستر عنایت
عظیم بوده و در عمارات اطراف و نواحی آن اهتمام زیاده مینموده اند و در
اصل رودخانه بنوای شادروان بند قیصر و بندها و آب گردانها از ملوک
و غیرهم بسیار است از انجمله بالاتر از بند میزان بندیست از
سنگ و ساروج مستور بقدری از آن در وسط رودخانه باقی
است مشهور به بند دختر و از طرف شرق آب بگرکستان راه عقیلی
میرود و از طرف مغرب بحکم محمد علی بیگ و از رودخانه الی او ایحج نهری
که اکثر از سنگ و ساروج ساخته اند دیگر پایین بند میزان آخر شهر
بندیست ایضاً از سنگ و ساروج است که الحال خشک گشته موسوم
به بند برجعیار از طرف شهر آسیاها و چرخهای متعدد از آن دایر بود

و باغ برج عباس رو برا کرده اند و کلاتی و سالم آباد که در میان شهر اند با باغچه در آن
محلات بود همه آن چهار جا معمور بوده اند و در اکثر جاهای آن محلات آب جاری
بوده و از طرف صحرا باغ بلبل و باغ خواجه فیض لشکر نویس و طاس علیا و
سفلی همه مشجر بوده و گویند منشأ حسن این ضیعه بوده برج عباس خود نیز
فرو ریخت و ابتدا نموده و بعد از آن بسیار از ارباب مروت تعصب فرستاده
باتمام رسانیده اند و در جوار این آستانه است که مقام علی گویند
و آن از متنزهات متحمه است و در آنجا باغچه بسیار بتکلف بوده میرزا
حیدر بن میر شرف الدین حسین بن میر سید علی بن اسدالله صدر
غرس نموده و اشجار نارنج بسیار بعمل آورده بوده و آن زمان سرکاه
مقرر اهل شوشتر آنجا بوده و در آن محله فرقه از اهل کفر ساکن
اند و ایشان را صابیه گویند و دین ایشان ما بین یهودیت و
نصرانیت هستند و قبایح و مناکیر ایشان بسیار است و آنچه در کتب
معتبره از مذهب صابیه بنظر رسیده با آنچه در آیین این طایفه مذکور
مشاهده می شود و آنچه مشایخ ایشان تقریر می نمایند مباینت

و مغایرت

و مغایرت تمام دارد و در یک فرسخی شهر بندی است خراب اقسامی از سنگهای خارا
که شکارگاه ماهی است و مشهور است بماهی بازان و در اطراف آن آثار
چرخاب بسیار است و اکنون در طرف شهر آسیاها است که بسبک گشتن
اعراب اکثر آنها خراب است و در هفت هشت فرسخی بند دارا است
و آنچه الحال از آن موجود است همه سنگ ساروج و آجر پخته است و در فن
آثار انهار عظیمه است و ما بین آن بند قبری است که یکی از سلاطین سلف جهت
استحکام بعوض سنگ و ساروج قیر ریخته بوده و پادشاه بعد از او نیز
نپسندیده و گفته این کارها این قدر قابلیت ندارد و بفرموده دو فرسخ
پایین آن رودخانه معظم را آنجا که بستند و بعد از آنها بند اهواز است
که انهار آن از هر دو طرف مشهور نمایان است و آن از بلاد عظیمه زمان بود
و ملوک و خلفا آنجا را سنة الخبز و مجمع المال نامیده بودند و مزارع و جلگه های
آن همه شکرستان بوده و باین سبب خلق آنجا بکمال ثروت ممتاز بود و در
و بمضمون ان الانسان لیطغی ان راه استغنی همواره بر خلفا و امرا
طریق طغیان و عصیان میپیمودند و باین تقریب فساد در آن بلاد بسیار

واقع می‌شد و علی بن محمد منجم مشهور بصاحب الزیج در اینجا خروج نمود و بنا
با اولیای دولت بنی العباس معارضه و رزم نمود و خلایق بسیار از اهل اینجا یار
بعضی نمود تبعیت و بعضی نمی‌نمود و مقتول گردید و از شکستن آن فتنه
چون خلفا را بعمارت آن ولایت رغبت باقی نمانده و دانستند که آن اینجا
از عهده ضبط آن همه لشکر و ادای متوجهات دیوانی آنجا بیرون نمی‌توان شد
آمد لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابی مزارع و خانها عقرب جراره
و از مواد ارضیه حاره مکون میگردد بسیار بهم رسانید و بقیه خلق تا آن
تقریب جاهای دیگر نقل نمودند و اکنون از عمارات آنجا همین قلعه موجود است
که شیخ ناصر بن حمید آن را حصار کشیده مشتمل بر چند خانه و ارزی رعیت
دیدم کار نهایت آثار عمارات قدیمه بسیار و در نظر اعتبار شاهد بی‌یار حضره
کردگار است هر آجر پاره بفنای دنیا اشاره و هر سنگی لوح مزار او واره
هر سفال شکسته از کنگره ایوانی نشانی و هر بنک جندی از احوال گذشتگان
داستانی هر بته خاری شمع مزار گلعذاری و هر شاخ گیاهی شاخ گلهای زرین
کلاهی بیت هرکه آمد این جهان بیوفا را دید و رفت پاره بر سستی عهد جهان خندید و رفت
کس

کس از این ویرانه ده یکدانه حاصل بر نداشت هرکه آمد پاره تخم هوس پاشید و رفت
گلعذاران بسکه در زیر زمین خوابیده اند هیچ شبنم میتوان بر روی گلی غلطید و رفت
دار دنیا کاروان زنجیر کی را منزل است کار و بار خویش را فرزانه باید دید و رفت
فصل پنجم در صحاری بوشهر بقاع الخیر بسیار است از آنجمله در مغرب شهر بقعه ایست
که کفعل گویند و بنای این حاجی طهماسب ملازم شیخ ناصر بیک میرشکار است و در آنجا
باغچه بسیار خوب مشجر نموده بود و آب آن از نهر و اریان بود و چون آن نهر را
چاهی حفر نموده و مداری قرار داده و تعمیر نموده که باغچه بر طرف نشد آخر الامر
حوادث زمان و کثرت عیش در آن اوان از پیش رفت و الحال محل
باغچه عدا کار نهایت عمارات آن برقرار است در محل جام آباد بقعه ایست
که شعیب گویند و تل خاکی بود از رسیدیم که کسی حقیقت از امید است و چند
سال قبل از این شخصی آن را بخواب دید که کسی با او گفت این تل را بشکاف
که حضرت شعیب و دختران او هر دو در اینجا میباشند و بقعه بر ایشان بساز
مرا ما ایست صرف ساختن این بقعه نمایم گفت لا ضرر است در این ضلع
این تل آجر پخته در زیر خاک بقدری که کفایت نماید هست و در آن ضلع است

هسم هست این خاکها را بردارد و بصحرا بیرون برید و بمصرف بستان چون
از خواب بیدار شد و این رؤیا را حکایت کرد همه کس او را استهزا نمودند و اعتنا
هیچ کس ننموده خود با اهل و اولاد بتفحص آن مشغول گردید تا آنکه در سه ذرعی
سطح زمین بکثافت یک ذرع بنهایت طول قامت و عظمت جثه که جمیع اعضای او بحال
خود برقرار بود در پائین او ضعیفه همان دستور و بطلق از اعضای ایشان
چیزی ریخته بود و از اطراف دیگر بکثافت آجر و گچ و آهک همان نحو در
خواب دیده بود بیرون آورده و حاجی حسن بن خواجه عنایت الله بن خواجه
عبدالباقی که در آن وقت بزرگ و ریشسفید دار الحکم بود اجرت عمله را داد و تعمیر بنا
نموده و بنا مقام شعیب در کنار رودخانه در قلعه معروف بود و مقابر بسیار
از انبیای بنی اسرائیل در آن نواحی معروف است مانند اسحق و لاوی و حزقیل و
روبین که در میان سرحدان است و جمیع اینها در مرتبه ثالث زیرا که مساکن
ایشان در مدین و کنعان و مصر و بیت المقدس بوده انتقال باین حدود بسیار
مستبعد نماید خصوصا که حضرت شعیب اعمی و کبیر السن و از حرکت عاجز بود
و در صحرای گرگر بقعه و بقاع بسیار است و آثار عمارات قدیمه الی الان
و بعضی

و بعضی آثار ملوکانه اثر دخالت رود و دو که دره بود در وسط شهر مثل سیل و بعد از آن که
حفر نموده اثر قدری از خانها با نظرف آب بازده شد و بعد از آن مردم در ایام
با نظرف نقل کرده باشند و الحال موضعی است که سرگچ گویند در
روزگار پیشین شخصی محمود نام در انجا گنج یافته بود و آن اوقاف نهانی بین مردم
مشهور است و در عهد حکومت آخر عبدالله خان الصفاوی فیه در کنار رودخانه
یافت شده بود و سکه اینها خط کوفی بود باسم المقتدر بالله عباسی و اگر
اینها در وزن با این اشرفیهای حضر موافق بود و بعضی معتقد اند ذخیره […] بود
و بقعه مسجد محمد در کنار رودخانه از بقاع قدیمه است و چند سال قبل
از این حاجی محمد قلی ابن حاجی حسن کندزلو جماعت خانه و بعضی عمارات
بر آن افزوده و جانب همان عابد که شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در منظومه نان
و حلوا بدین وجه آورده بیت نوجوانی از خواص پادشاه مرشدی […] حشمت و
تمکین براه دل ز غم خالی در سر از هوس جمله اسباب تنعم میسر کس
بر یکی عابد در آن صحرا گذشت کو علف میخورد چون آهو بدشت تر زبان در
ذکر حی لایموت شکر گویان کش میسر گشته قوت نوجوان زین حرف امید و تعطش

کم شده با وحشیان در قوت جثه برگشته چون زمرد رنگ تو زانکه باز جز
علف در چمن تو نخورده چون عنکبوت از لاغری چون کوزه ان چند در
صحرا چری گرچه نبودی تو صنعت کار شاه در علف خوردن نشد عبرت پناه
پیر گفتش که جوان نامدار گشت بود از صنعت شه فخار گر تو چون من نبرین مجور
دی علف هرگز نشد عبرت در این صنعت شگف و مقام شیخ شمس الدین
که اکنون اکثر آن خراب شده از عمارات عالیه و آنکه پر فیض بوده حال
شیخ شمس الدین گلچشم الحال معلوم نیست لیکن در قطعه نظمی در پیشطاق
آنجا نوشته است بقطعی شهر بعرفت موصوف است از آنجا معلوم میشود
که بانی آن عمارت خواجه مظهر نامی بوده و لفظ خواجه مظهر تاریخ است
و او غیر خواجه مظهر است که بانی مسجد عتیق است زیرا که تاریخ این
زیاده از یکصد سال نیست و قبر قندی بیگ و بابری بیگ در صحرای گرگر
است و ایشان دو برادر بوده‌اند از قزلباش جغتای شوشتر و میر قاسم بن
امیر مظهر با قرین میر سید علی صدر از اعاظم سادات مرعشیه مقتول
نموده بقصد و مردم از عرب و عجم غوغا نموده ایشان را در خانه خود مقتول ساختند
و در

و در همانجا مدفون گردید بر فضی یازدهم سادات مرعشیه شوشتر اولاد
سید مظهر شاه بن مبارز الدین ماندہ بن جمال الدین بن حسین بن
نجم الدین محمود در کتب عتره بدین وجه مذکور است نجم الدین محمود بن احمد
بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی بن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن
یحیی بن حسین بن محمد بن حمزه بن علی المرعش بن عبد الله بن محمد السلیق بن
الحسن الدکه بن الحسین الاصغر بن زین العابدین علیه السلام و ایشان
از سلسله ملوک مازندران اند و میر نجم الدین از آمل بشوشتر آمده
و در آن زمان نقیب و مقتدای آن دیار سید عضد الدوله حسینی بوده و عقب او
منحصر بوده بیک صبیه و او را بحباله میر نجم الدین داد و بآن سبب املاک و ضیاع
و اقطاعاتی که سید عضد الدوله از سلاطین سلف داشت بکلی بمیر نجم الدین
انتقال یافت و چون بسبب کثرت فتن و انقلابات اوضاع الحال در
اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین ضعیف الحال شده‌اند و املاک
ایشان رو به خرابی نهاد و سید مظهر بن فلاح مشعشع در عراق عرب ظهور

نمود و باعث مزید التهاب نایره فتنه و جدال گردید و ظهور او در سال
هشتصد و بیست بود و در آن وقت والی بغداد اسپند میرزا ولد
قرا یوسف ترکمان بود و والی فارس سلطان عبد الله بن ابراهیم میرزا
الغ بیک بن شاهرخ بن تیمور و او در شیراز بود و شیخ محمد جزری شافعی
در دولت او مملکت مدار بود و شیخ ابو الخیر پسر او حاکم شوشتر بود و اسم
او در سنگی بزرگ منقوش در مغرب مسجد جامع منصوب است
نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا و شیخ ابو الخیر جنگها نمود تا
بر واسط و حویزه و بعض خوزستان استیلا یافت و شیخ ابو الخیر گریخت
و نزد پدر خود بشیراز رفت و در این فرات احوال دارات
زیاده استقلال بهم رسید و اولاد سید محمد شاه سه برادر بودند
میر زین الدین علی و میر نور الله و میر مانره چون از اوضاع ولایت
دلگیران شدند میر زین الدین علی و میر نور الله بشیراز رفتند و میر زین
الدین علی از شیراز بهندوستان رفت و میر نور الله در آنجا توقف
و به تحصیل علوم و اکتساب فضائل اشتغال ورزید و نسب سید محمد مذکور
در کتاب

در کتاب مجالس المؤمنین بدین وجه است محمد بن فلاح بن هبة الله بن
محسن بن علی المرتضی بن عبد الحمید النسابه بن فخار بن احمد بن ابی الغنائم
بن محسن ابن محمد بن ابراهیم بن محمد بن صالح بن امام موسی الکاظم علیه
السلام و وفات او در سال هشتصد و هفتاد و دو در اواخر حال مولی علی
پسر او اختیار را از او گرفته بود و او مردی بی باک بود و در نهب اموال
و قطع طرق و هتک دماء خود داری نمی نمود تا آنکه در کنار رود خانه کردستان
بهبهان روزی تعاقب دزد داشت غلو نموده تیر اندازی در کمین او بود
او را تیر زده هلاک نمود و حل و عقد امور دیگر باره بقبضه اختیار سید
محمد شاه چون سلطان محسن بن سید محمد خلیفه شد تمامی خوزستان او را
مسلم گردید و فقها فرو نشست و این قلعه محکمه و شهر جزیره حویزه از
آثار اوست و او سلطان عادل و دیندار بود و در حفظ شعائر دین
و اقامت امور شرع مبین نهایت اهتمام داشت و مردم در زمان دولت او
در مهد امان بودند و صیت مکارم او باطراف منتشر گردید و در این
عهد میر نور الله از شیراز بشوشتر معاودت و صبیه خواجه جلین شوشتری

که از معارف نجبا بود بحباله خود در آورد و اولاد خواجه حسین شیخ عبد الله
و شیخ محمد و شیخ حسن در حجر تربیت الجناب نشو و نما یافتند و سلطان
محسن و بعد از آن سلطان علی ولد او را با نحضرت نهایت ارادت
و حسن اعتقاد بهم رسید و در جمیع امور کلی و جزوی موافقت رای او را
التزام نمودند و در توقیر و احترام او بسیار کوشیدند و املاک
و رقبات مرغوبه باو بخشیدند و شیخ عبد الله مذکور صدر اند و بلت
بود در دولت صفویه قاضی شد و هنوز این منصب در اولاد او
باقی است و شیخ محمد وکیل الدوله و از آثار او طاقیست سنگی برابر
رواق امامزاده عبد الله و بر کتیبه آن نوشته است
تمام گشت بحمد الله این بنای شین بسعی صاحب اعظم محمد بن حسین
و شیخ حسن بسه پ لار بود و چون میر نور الله در آن دولت وقتی حال
و مبسوط الید گردید در ترویج و تشیع مذهب اثنی عشر و نسخ مذاهب
مخالف کمال سعی و جهد عظیم داشت و اولیاء دولت بمتابعت
او همت گماشتند تا ظهور شاه اسمعیل صفوی و مبدأ آن در
نهصد و

نهصد و شش بود و در سال نهصد و چهارده بعراق عرب آمد و سلطان
علی برکور یاق برادر خود سید ایوب و سایر سادات مشعشع بسبب الحاق در
نیز و حسن مذهب با او موسوم شدند و در وقت یورش بغداد بحرین
حاجی محمد و شیخ محمد رعناش بعلم زاده اولاد سید محمد بود و آن شاه معقول
نمود و چون بحویزه آمد سید فیاض بن سلطان محسن لشکر کشیده در مقام
مدافعه در آمد تا آنکه خود با سپاه تمام مقتول گردیدند و بعد از فتح
حویزه شاه اسمعیل بشوشتر آمد در آن وقت میر نور الله در عشر تسعین و از
قوت بصر و سمع عاری گردیده بود و باین سبب از استقبال موکب
جلال و اقامت مراسم خدمت عاجز مانده بود تا آنکه حسب الامر
مقرر شده که او را در محفه نشانیدند و بمجلس پادشاه حاضر نمودند
و چون وفور سعی او در ترویج مذهب معلوم پادشاه شده بود او را بغایت
معظم و محترم داشت و املاک و رقبات قدیمه و جدیده باو و ابنای او
فرزند ارشد اسم میر نور الله را او پسر بود میر شریف و میر حبیب الله و
میر نور الله ثانی صاحب مجالس المؤمنین و احقاق الحق و مصائب النواصب

و عشرهٔ کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که بهندوستان رفت و در لاهور
قاضی و آخر در آنجا شهید شد پسر میر شریف بود و اولاد او در هندوستانند
و چندی قبل از این جمعی از ایشان بنجف اشرف آمدند و در آنجا ساکن
هستند و میر شریف سه پسر دیگر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین
و میر محسن و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم و میر شمس الدین محمد
و میر عطاء الله و اولاد ایشان همه در شوشتر اند و تولیت امام بقعهٔ
عبد الله و احتساب شوشتر با ایشان است و میر حمزه دو پسر داشت
میر محمد طاهر بلا عقب و میر عنایت الله و او را دو پسر بود میر عبد
الغفار و میر عبد الخالق و الحال نقابت طریقت با اولاد ایشان
است و میر زین الدین علی را یک پسر بود میر اسد الله در دولت صفویه
بصدارت رسید و قبل از او میر غیاث الدین منصور شیرازی دشتکی
صدر بود و چون بعایت معقد آن فیما بین او و شیخ علی بن عبد العالی
شقاق بهم رسید روزی در مجلس شاه طهماسب بینهما مکالمه واقع
شد و بتخطیه و تجهیل کشید و پادشاه تقویت جانب شیخ نمود و میر
غیاث الدین

میر غیاث الدین باهانت از مجلس بیرون رفت بعد از چند روزی استعفا
در حضرت معاودت شیراز حاصل نمود و بتصدیق شیخ علی منصب صدارت
بمیر معز الدین اصفهانی و بعد از او بمیر اسد الله مرجوع گردیده و او را پسر بود
میرزا سید علی صدر که آخر الامر از صدارت استعفا و اختیار تولیت
روضهٔ رضویه نمود و میر عبد الوهاب ولد ایشان در ایام حیات والد
تاجر و بعد از آن در تعمیر املاک موروثی و احداث املاک جدیده زیاد
از زیاده کوشیدند و در محال اخشام عقیلی و اراضی جلگان و شابور و اراضی
و چمچه گران و لب شبان انهار متعدده از رود خانه برداشتند و با
موات جاری ساختند و رعایا و مزارعان از اطراف جمع نمودند و
قلعها و دهکدها و بنوارها ساختند و بساتین و باغات مرغوب
بعمل آوردند و مال و جهات همه اینها حسب الارقام سلاطین بسیورغال
مقرر بود و از همه جهات معاف و مرفوع القلم بودند و هر یک از حکام
و عمال که با این سلسلهٔ علیه در مقام معارضه و لجاج در آمدند بمضمون
حدیث نحن بنو عبد المطلب ما عادانا بیت الا خرب و لا کلب الا و قد جرب

منکوب و مخذول گردید و هر چند روزگار عنود از خلف زادگان ایشان
ازان استعداد انتزاع و املاک و ضیاع ایشان بر دیوان ثبت گشت
و تبدل احوال ایشان بر نهج اشبه بنیهم باباهم از اکتساب بعض فضایل و ادراک
مرتبه رفیعه آبا و اجداد متقاصر اند و رغبت ایشان بیشتر بکار و فنون
سپاهیگری بیشتر است لیکن نجابت ذاتی و فطرت اصلی و همت و فرزانگی
گی ایشان بحمد الله خلقی بزرگ است و اما الی این حدود از برکت وجود
ایشان با انواع فیض مستفیض اند و از اعاظم معارف ایشان الی الان
میرزا عبد الله بن میرزا اشرف همین میرزا عبد الله بن میر سید علی بن
میر محمد باقر بن میر سید علی بن میر اسد الله است و میرزا عبد الباقی
بن میرزا ربیع بن میرزا رضا بن میرزا سلیمان بن میرزا صدر الدین
محمد بن میر سید علی بن میر اسد الله و میرزا عبد العالی بن میرزا محمد
بن میرزا حیدر سابق الذکر دودمان بزرگی را شعله افروز و درو سای
بکمیز اطراف انجمن و میر عبد الوهاب در سفر ایروان که در عهد
نواب گیتی ستان شاه عباس بود و بعد از فتح بلد آن جهه در آن
یورش

یورش کتاب بسیار آمده بود شاه جم گیر انتخاب بخشید و انجناب کتب را
حیازت نموده از دست قشون استخلاص نموده بعد از فرونشستن غبار
فتنه مردم را طلبید و کتابها را با ایشان نشان داد هر چه صاحب آن
بهم رسید بصاحب تسلیم نمود و آنچه بی صاحب ماند نگاه داشت و
بانضمام کتبی که از خود و آبا و اجداد گرام داشت همگی وقف نمود
و مجموع دوازده هزار جلد بود و فهرستی مشتمل بر تفصیل اسامی آن کتابها
با جمیع خصوصیات از خط و کاغذ و رنگ جلد و تاریخ کتابت و غیره
و شروطی که در باب وقف اعتبار نموده بود قلمی و ... و سبع
از عمارات خود جهه کتابخانه معین و از املاک خالصه خود بهم سالم
وجهی معتد به جهه تعمیر کتابخانه و مرمت کتابها و وظیفه متولی الوقف
قرار داده بود بر و در ایام همه آن سررشته مختل و کتابها متفرق و
اکثر ببلاد بعیده افتاده و این فقیر در بلده بروجرد از بابای ان از کتب و کهش
میر عبد الوهاب حاشیه میر سید شریف بر شرح شمسیه دیدم که بخط ایشان و بخط

و مهر میر عبد الوهاب بشناختم و از مرحوم والد خود شنیده ام که در مکه
معظمه بدکان کتاب فروشی در نزدیکی باب السلام است جلدی از کشف
دیده بودم و کتاب فروش میگفت از شخص مصری است که از مصر آورده
و قلیلی از آن کتب الحال نزد طلبه این بلد باقی است و آنچه از
اینها بنظر رسید همه نسخهای خوش خط مذهب محشی و طبع را از مشاهده
اینها نشاط و ذهن را از مطالعه اینها نهایت انبساط حاصل میگردد
و بمضمون (ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار) هریک از علو
شان آن عالی شان نشان میدهد و آن عالی حضرت را از ثروت
و فتوت در طبع غالب بود و جهة حفظ ناموس ظاهر و پیش رفت بعضی
امور متعلق باخلاق حکام و امراء بود نقاره خانه و دورباش و سایر
رسوم امارت را فرو گذاشت نمینمود و جمیع امور شرعی و عرفی این
ولایت حسب الحکم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین او
منوط بود و هیچ احدی را مجال مخالفت و عصیان نبود و در رفع
بدع و تحمیلات و ترفیه احوال ضعفا ساعی و مشکور میبود
و در جمیع

و در جمیع مواد سخن او مسموع و مقبول بود و در ایام سلطنت شاه طهماسب
ماضی نیز حاکم شرع و عرف در تستر بود فصل نیز در ذکر سادات
تستر الصفائیه بسید عبد الله بن موسی الکاظم نسبت میرسانند و اسلاف این
سلسله همگی از معارف اهل معرفت و حقیقت و کبار مشایخ طریقت
بوده اند و سید احمد ملقب بشیخ تستر از نجف اشرف بشوشتر آمده
و اراضی احشام عقیلی را از مالکان شرعی اینها خریده و بموجب صریح
الاملاک بسادات مرعشی بعض از آن اراضی را نوبت باولاد احفاد
مشار الیه مردم اینسلکی و برخی و غیر اسم فروخته بودند و بعضی دیگر
در تصرف ایشان بود تا آنکه در سال هفتصد و نیز میر اسد الله صدر همگی آنها
از مشار الیهم خریداری و بجود نقل ساخت و چیزی در تصرف
تستر باقی مانده همین محله است که الحال بکوشه تستر معروف است
و هفت نفر از بزرگان این سلسله در آنجا مدفون اند و آنچه از
آثار قدیمه و بر و انجارت سلف معلوم میشود آن است که در آن
کارات موقوفات و رقبات بسیار بوده همگی بر ایشان معاف

و مسلّم بوده و تولیت آنها بدست برادران مزاحم ایشان تعلق داشته
و حضرت سید حمزه از عین آن محال از طایفه شاملو و ماکو و سایر طوایف
بوده اند که الحال در محال دینار آن فیمابین کوهگیلو و بختیاری سکنی دارند
و اخلاق ایشان الی الان طوق ارادت این سلسله علیه را از
رقبه خود می‌شمارند و همه ساله که سادات بعنوان سرکشی وارد خانه
های آنها میشوند هر یک بقدر وسع و استطاعت از خالصه خود چیزی
هدیه بسرکار ایشان میرسانند و با وجود کثرت حوادث و فتن
که در اعصار لاحقه در همه جا خصوصا در آن سرحدات سنوح
و انقلاب کلی که در همه اوضاع بظهور رسیده در استمرار این
وظیفه هیچ خللی رو نداده است و چشمه قیلارستان که در آن
محل واقع است از قدیم الایام از متعلقات آن سرکارات
و در رقم امضا شاه طهماسب ماضی مورخ بسال نهصد و پنجاه و
دو که باسم سید محمد نقیب صدور یافته و در آنجا سید المشار الیه تصحیح نسب
ایشان نموده است چشمه قیلارستان بجمله موقوفات معدود شده

شده و آنچه الحال مستمر شده که سید داران شوشتر همه ساله از آنجا وجهی بازیافت
مینمایند از جمله مرتع حادثه است و در پروانچه باسم سید عزالدین و
سید شهاب الدین احمد که الی الان باقی است مورخ بسال نهصد و بیست و
شش عصارخانه و بساتین و قری و مزارع بسیار بقبض اوقاف که الحال اکثر
آنها معدوم و بهیچوجه حقیقت آنها معلوم نیست و از اکابر این سلسله سید
محسن نقیب است و نسب سید محمد مهدی بن سید شاه محمد که الحال سلاله
آن دودمان است بر این وجه است سید محمد مهدی بن شاه محمد بن سید
نعمت الله بن سید شاه محمد بن سید فخرالدین بن سید محمد بن سید محسن بن
سید تاج الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن سید فخرالدین علی بن
سید قطب الدین بن عبدالله بن سید نصیرالدین احمد بن سید عزالدین
داود بن سید رکن الدین حمزه آداد بن سید شهاب الدین حسن بن
سید شرف الدین حسین بن شهاب الدین احمد بن سید عبدالله بن موسی
الکاظم علیه السلام و سید رکن الدین حمزه آداد در محله دشت خرج مذکوره مقبره
و این مقابر که در آن حوالی مجتمع شده بسبب مجاورت آن بزرگواران است

و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریهٔ کرکر مذکوره و الحال حقیقت معلوم
نیست و محتمل است و شیخ شمس الدین کلچشم که سابقا ذکر شده سید شمس
الدین محمد ثانی از همین سلسله بن چه ناظم قطعهٔ تاریخ او را در عداد
سادات معدود نموده است و هم چنین سید قطب الدین در
حوالی عبد الله بانویه است و محل تغیر از محال مرغوبهٔ این بلاد است
که بحسب آب و هوا و نیکی محصولات خصوصا تنباکو کمال امتیاز دارد و مکان آن بحسب
احاطهٔ جبال بغایت حصین است نهایت بسبب کثرت تغلب و تعدی اولی
الامر و ضعف سادات آنجا از رفع تجاوزات اکثر اوقات خراب و بی
رونق است و ترکتاز اکراد و الوار که در آن جوار می‌باشند مزید علت شده
محصولی از آنجا بعمل نمی‌آید و باین جهت احوال سادات مختل و در امور
معیشت خود معطل اند حق تعالی فرمان فرمای عادل کرامت فرماید
که حق را بمستحق ایصال و ظلمه و متغلبان را قلع و استیصال نماید بهر حال وجود
سادات تغیر را با سادات حسینی قرابت نسبی است و نسب ایشان
برین وجه است سید محمد صادق بن سید محسن بن سید قاسم بن سید
حبیب الله بن سید شمس الدین بن رضی الدین بن جلال الدین بن فتاح
بن

بن اسد الله بن جلال الدین بن رضی الدین بن اسد الله بن هاشم بن رضی
الدین بن علی بن هاشم بن علی بن ابی الحسن بن نجم الدین بن حسن بن
محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن زید بن قاسم بن موسی الکاظم و سید حسین
بن ابی الحسن از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه بوده و بارگاه
او در شوشتر در حوالی باغ برج عیار معروف است و کرامات بسیار
از او بظهور رسیده که فیما بین اهالی آنجا مشهور است و در السنه و افواه
مذکور است و این سلسله را با مشایخ بیابانک مواصلت و قرابت
نسبی است و شیخ محمد شفیع بن شیخ مجد الدین بن شیخ خلف بن شیخ
مجد الدین که الحال از اشراف زمان و چراغ افروزان دودمان
است از بطن صبیهٔ قدسیه سید قاسم مذکور است فصل چهار
دهم در سال نهصد و سی و دو مهدی قلی خان ذو القدر از سلطان تکلو
شوشتر آمده و مدت ده سال حاکم بالاستقلال بود تا آنکه برادر او
شاهوردی بیک او را ضایع نمود یکسال حکومت کرد و بعد از آن الحاج افشار
دو سال حاکم بود و در نهصد و چهل و پنج حیدر قلی سلطان حاکم شد و سه سال

مدت او بود و سید محمد عرب هشت سال و اولاد و املاک او هنوز در آنجا مهر بنام
است و بعد از او ابو الفتح سلطان سه سال بود و در پنجاه و پنج القاص میرزا
بن شاه اسمعیل بشوشتر آمده و حسن بیگ نامی حاکم بود و چون القاص میرزا
از برادر خود شاه طهماسب رو گردان بود مردم شوشتر بدعوت میر
عبد الوهاب مذکور او را بشهر راه ندادند و دروازه‌ها را بسته اسباب
حصار آماده کردند و چون دید که کاری نمیتوان کرد توقف ننموده روانه
دزفول شد و در آنجا نیز راه نیافته روانه بلاد روم گردید و در پنجاه و شش سید
بیگ حاکم شد و چهار سال مدت او بود و بعد از آن رستم سلطان استاجلو
سه سال و یوسف بیگ دو سال و امیر خان ترکمان یک سال و قاسم
علی سلطان ایضاً یک سال و منصور خان ذو القدر یک سال و محمد سلطان
برادر خلیل خان افشار سه سال و قوچ بیگ دوملو ده ماه و محمد سلطان
دوملو ایضاً ده ماه و حسین قلی سلطان شاملو یک ماه و سید جمال عرب
ده ماه و هنوز اولاد و املاک او در آنجا باقی است و قباد سلطان
استاجلو یک سال و علی خلیفه ایضاً یک سال و ایغوت سلطان ده
و میرزا

و میرزا علی بیگ یک سال و در هشتاد و پنج میر رشید الدین بن میر عبد الوهاب
سابق الذکر حاکم شد و مدت او یک سال بود و بعد از آن دیدار سلطان
چند روزی و شاه وردی سلطان کنذزلو یک سال و علی سلطان ولد خلیل خان
افشار سه سال و احمد سلطان افشار ده سال و خسرو سلطان افشار
دو سال و شاه وردی خان کنذزلو هشت سال تا آنکه مراد آقای
جلودار باشی آمده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد تا ورود
بیک نایب فرهاد خان و او هم چند روزی پیش نبود و در همین
سید مبارک خان بن سید مطلب والی حویزه بتحریک سادات
و اعیان شوشتر لشکر کشید بباغ و فلک خارج دروازه عسکر برد
و اکثر مردم ولایت بمتابعت سادات سر تسلیم پیش نهادند و
معدودی از خواص در قلعه محصور گردیدند و عریضه بر چگونگی احوال
بصحبت میر جهانگیر کمونه بخدمت نواب گیتی ستان شاه عباس
ارسال نمودند و امیر جهانگیر در عرض چهار روز از راه بختیاری
رسید و مراتب را با کشف آنها نیز عرضه داشت نموده حسب الامر

اعلی سواری هفت هزار قشون رکاب سر کرده مهدی قلیخان شاملو جهة
دفع سید مبارک خان و شیخ توشتر روانه شد و بعد هفت یوم وارد
گردیدند و شب بی خبر در صحرای سرکشتی کنار رودخانه نزول نمودند و
خیمه کشیدند و همه خیمهای ایشان زنگاری بود علی الصباح که سید مبارک
خان مطلع شده فی الفور قشون خود را برگرفته روانه حویزه شد و
مهدی قلیخان با سپاه از آب عبور نموده داخل قلعه شدند و اهل
قلعه را هریک فرار خورحال نوازش نمودند خواجه علی که کاتب عرایض ایشان
بود وزیر شده و هنوز این منصب در خاندان رفیع البنیان ایشان
باقی است و ملک شرآباد از اقطاع میرجهان گیر داده شد خرابه استاد جمال
بنا را که در قلعه رخنه گیری مینمود معمارباشی و اراضی جمال آباد در اکرالی
للان در تصرف اولاد اوست اقطاع نمودند و بر خواجه عزیز زرگلان آن
و خواجه نجم الدین که حنای بلد مؤاخذه و مصادره بسیار واقع شد و چون
حسب الامر الاعلی مقرر شده بود که مردم را پیش بر هند ولی تقصیر ضعفا و
رعایا معلوم مهدی قلیخان شد باستدعای شان رالیه نسق ایشان بر سر ایشان را شدن
قرار

قرار یافت و سیورغال سادات تا هفت سال مقطوع گردید و این وقایع
در سال هزار و دو بود و مهدی قلیخان شش سال در شوشتر بود و آثار
خیر خیلی از ایشان باقی مانده از آن جمله عمارات قبلی امامزاده عبدالله
و قریه مهدی آباد که وقف آن سرکار است و حمام مسجد و دکان زرگری
که وقف سرکار سید محمد بازار است و دکترین وقفنامه آن را بمهر جمیع
قضاة و معتبرین عصر دیده ام و عمارات باغ ابن مالک و عمارات شیران
عقیلی و خیابان نارنج و حوض و درب و قاپوی پردهٔ قلعه و طرح بازار شوشتر و
ساختن دکاکین با این هیئت و کاهریزی اجرا اش نموده بود که از رودخانه
ماه فاریان بیازار شهر میشد و این کاهریز در زمان واخشو سلطان سید فو
و بتقریب اینکه مارباری از لرستان فیلی آمده بود و مارهای بسیار از زرد
دکو حی داشت و از آن جمله مار بزرگی داشت که باریکی الاغ بود در
در بازار شهر که نمود ابتدا با مارهای کوچک قدری بازی کرد و بعد
از آن مار بزرگ را از جوال بیرون آورد گاهی بر دست خود را تا بازو
برپیچ آن میکرد گاهی پا را از زانو گاهی بر دو دست تا آنکه هر دو پا را بر هم

آن جوان مار او را اکشید یک قلاج تا ناف او فرو برد بار دیگر مضطرب شد
هر چند دست و پا زد که خود را بیرون بکشد نتوانست شروع بفریاد کرد
و مردم گرد آمدند یک قلاج دیگر تا سینه او را کشید تا تمام او را فرو برد
و بر درخت کناری که در آنجا بود خود را کشید و بیک پیچید که آواز استخوانهایش
او بگوش حاضران رسید و از آنجا بجای هر روزی سر از زیر شاخ فی الفور مردم
جمعیت نمودند بسنگ و چوب و خاک راه کار بر او تنگ ساختند.
و با تیر شد و آن کنار را از نفس با رخش شد و در این واقعه نوشته خواجه
عزیز از کلانتران سبزوار بود بالاخره بحاجی محمد تقی بن حافظ شمس الدین مرجوع گردید
و هنوز در سلسله ایشان باقی است و در سال هزار و بیست محمد سلطان
جغتای حاکم شد و مدت او دوازده سال بود و بعد از فوت او علی سلطان
برادر او پانزده سال و در عهد او میر خواجه شاه علی نیابت داشت و لفظ خواجه شاه
علی تاریخ است و طهماسب سلطان ولد محمد سلطان مذکور سه سال و
در ایام او میر کرکرا بتمام رسید و قبل از آن مردم از رود بند میران بردند
بمغز و با نی برملاحین مردی درویش به روزگار پریشان حال بود و چون
این اراده

این اراده کرد بهر که اظهار نمود او را استهزا و ملامت میکردند تا آنکه نظر
افتاد کمر عزیمت بر میان بست و توفیق الهی امداد نموده با تمام رسانید و
ذکر خیر او بر روزگار باقی ماند و گویند روز اول که تصمیم عزم نمود برسم
نیازمندان طبقی از گل و نقل بر دست گرفته بود که خود را باصحاب دولت
عرض و از ایشان استمداد نماید و چون حاجی محمد تقی کلانتر از اهل جهت
یگانه عصر بود برسم تیمن ابتدا بمجلس او در آمد و بر عادت شناسائی لب گشود
و طبق را پیش او نهاد چون بر مدعا واقف شد او را بسیار تحسین و تمشیت
نقل از طبق برداشت و یک غاز بکی فلوس بجای آن گذاشت در
وقتی از آن شهر و امثال بسیار شکفتن و انواع مدح و ثنا گفتن و در روز
بهمراهان خود که ان شاء الله فتح است و فال خیر است و کار باش نهایت
و آنچه را حضرت شهریاری کرامت فرموده است برکت کسبه دو سلسله
رود بغیدر ما خواهد بود و شکر کنان بیرون رفت کلانتر در خبر دیگر بمعاونت
فرستاد که تفتیش گفتگوی او نماید معلوم شد که چون از آنجا بیرون رفته
بود زیاده از آنچه در حضور ستایش نموده بود دعای خیر میکرد و بطلق سخن میگفت

باز او بطور رسید شهریار گفت که غرض من استعلام حقیقت حال درویش
و اتیان او بود که آیا در غربت خود سوخی دارد و این کار دشوار از
او متمشی میتواند شد یا نه معلوم شد که میتواند از آنگاه از خالصه خود مبلغی کلی داد
که لایق مروت او باشد و سرکار را باب توفیق را ترغیب و تحریص نمود
باتمام رسید و مبلغی از اخراجات فاضل باز که ملا حسینی طرح احیین
و دکاکین و ساخت و املاک تحریر و تاریخ بنا را چنین برین وجه گفته اند
مصرع این پل از جهد حسینی شد تمام در ذیحجه هزار و سی و هشت شیخ سلطان
چرکس حاکم شد و بعد از شش ماه وفات نمود و الله ویردی سلطان پسر او
حاکم شد و چون کودک بود عم او بهروز بیک نیابت او را شش سال کرد بعد
و بعد از او باباسلطان پنجاه نایب و وکیل بود و بهروز بیک مذکور
بحکومت آمد و طولی نکشید فصل پانزدهم در ربیع الاول هزار و چهل و دو واخشتو سلطان
غلام خاصه شریفه حاکم شد و قبل از آن شیشرقورچی بود و تا آخر دولت صفویه
آن منصب در سلسله ایشان بود و او برادر منصور خان و ذو الفقار خان
بود و گویند چون بحوالی شوشتر رسید در خارج شهر نزول نمود و به تقاضا
و اعیان

و اعیان ولایت بخدمت او شتافتند و از آن جمله خواجه افضل بن عبد الله
صراف که در جمیع فنون کمالی خصوصاً ریاضی و احکام نجوم سرآمد بود استفسار
ساعت سعد جهت دخول شهر نمود خواجه اختیار طالع عقرب باستار خصوصاً
در آن وقت مراعات آنها ممکن نبود و سلطان در همانجا چند روز
انتظار آن وقت مختار کشید و آخر گفته بود که مقتضای این ساعت آن است
که سلطان زیاده از صد سال در این ولایت حاکم شد و این حکم برد جهت
مقرون بصواب اتفاق افتاد و در زمان او کرکین بیک گرجی و
ایلدرم بیک چرکس بشوشتر آمدند و ارقام پادشاهی در خصوص بود اجب
و مرسومات ایشان صادر گردید و کرکین بیک میرشکارباشی شاه
گردید و قبل از آن میرشکارباشی طهماسب بیک بود که قلعه طهماسبی از آثار
اوست و رئیش بغدادی قشون و حل و عقد امور ولایت با سلسله جعفر
و سایر طوائف قزلباش بود و بهتر ایشان بوزرز خان بیک بود
که باغ زیر دروازه عسکر از آثار اوست و واخشتو سلطان اراضی
و زمین و آبادی و تکثیر زراعات و امثال رو ترفیه رعایا بسیار مایل بود

و در باب توجهات دیوانی توفیرات کلی بهم رسید و این خدمت از او مستحسن
افتاد و اسباب نزهت خاطر پادشاه گردید و چون بغرض قندهار مأمور
گردید و در اثنای راه ذوالفقار خان برادر خود که والی قندهار بود خدمت نمایان
بتقدیم رسانید و در حین مراجعت که در اصفهان بشرف بساط بوسی
اقدس شهریاری رسید بلقب خانی سرافراز گردید و بمواجب و ملازم
بدستور سایر خوانین عظام مقرر شد در آن عهد مردم شوشتر از وقتش
بسیار خوش بود و روزگار بفراغت میگذرانیدند و همه کس بفکر
تحصیل کمال و معرفت بود و در آنوقت صلح مابین سلاطین روم و ایران
منعقد و سنور بین الدولتین بسته شده بود و اهالی خوزستان از
آسیب مجاورت روم ایمن شده بودند و تمامی اوقات را بتحقیق و
تدقیق و کسب آداب تحفه مصروف میداشتند و شیخ الاسلام ابو
شیخ عبد اللطیف جامعی عاملی بود که مسلم فضلای آفاق بود و در سال هزار و
پنجاه وفات یافت و مقارن فوت او شیخ جواد کاظمی در جزیره
بود بشوشتر آمد و اکنون فتاوی و سجلات و اجازات آن دو
مجتهد

مجتهد با نظر در دست مردم هست و بعد از آن شیخ الاسلامی بشیخ محیی الدین بن
شیخ عبد اللطیف و از او بمیر محمد علی بن میر صدر الدین قرار یافت و قاضی
عبد الرضا نبیره قاضی عبد الله سابق الذکر قاضی بود و از اعاظم سادات
عالی درجات میرزا عبد الله بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر سید علی
صدر و میرزا ابو طالب و میرزا هاشم بن میر جعفر بن میر محمد باقر و
میرزا حیدر بن میر شریف الدین بن میر سید علی صدر و میرزا کاظم بن
میرزا طاهر بن میرزا محمد بن میر عبد الوهاب و از معارف فضلا آخوند
ملا عبد الرشید بن ملا نور الدین طبیب که باغچه آخوند از آثار اوست و
مردی زاهد منزوی بود و در بادی حال بهندوستان رفته بود و با سید
نظام الدین احمد شیرازی حجازی داماد قطبشاه والد سید علیخان
شارح صحیفه و با مولانا فرج الله دزفولی که در اینحال شهرت و
اعتبار داشت مربوط بود و از ایشان استفاده سرمایه زندگی نموده
مراجعت در شیراز توقف نمود و در اینجا جمعی از آگاهان حلقه ارادت او
بگوش کشیدند لاجرم همواره مولانا تابستان را در شیراز و زمستان

در شوشتر بپر دو پسران در هر دو بلد بضاعت آخوند تجارت مینمودند و منافع
وارباح آن را اکثر کار ایشان میرسانیدند و او بفراغت بذکر کار میگذرانید
ظاهرا وصلات اهل دنیا اشاع مینمود و منقولست که مولانا شبی وعده مهمانی
با میرزا عبدالله داشت در طرف مغرب ابر و باران شد و آخوند را بعلت
شکستگی ضعف باصره از حرکت بازماند و متعذر شد آدم بخدمت میرزا
فرستاد که عذرخواهی از وعده را منفسخ نماید میرزا گفت هرگاه آخوند را آمدن
متعذر است پس التماس آن است که امشب در آن سرکار طعام طبیخ
نشود که در این جا خواهند آورد و چون عادت آخوند را امید آشنا شده
بعد از نماز عشا بلا فاصله طعام تناول بنماید حضرت سرکار میرزا در بعد از آن
طعام و افشره بمنزل آخوند تعجیل نمودند چون مولانا از نماز فارغ شد طعام
در نمازخانه حاضر بود چون افتتاح بملح سنت اتفاقا نمک را فراموش نموده
بودند آخوند جاریه را امر نمود که نمک بیاورد رفت بغایت دیر کرد و دیر چند
آواز داد جواب نشنید خاتون برخواست که به بیند جاریه
چه آمده او هم رفت و نیامد و جواب نداد آخوند متحیر شده از عقب
ایشان

ایشان برخواست که به بیند در آنجا بود که هر لحظه بر طعام هجوم آورد و آخوند
احتیاط نموده اطعمه را از نمازخانه بوثاق دیگر نقل نموده و در بیت
بیت و بطرفی که ایشان رفته بودند رفت دید جاریه و خاتون نمک
برگرفته می آیند و مقارن این حال نمازخانه که در کنار رودخانه بود منهدم
و اساس آن با آب رفت شکر کنان بوثاق دیگر نشستند و طعام را تناول
نمودند و قرآن آخوند در نمازخانه بود از صدمه افتادن عمارت با طرف
رودخانه بر پریده بود علی الصباح مردم از صحرا بشهر می آمدند آن را دیده
شناختند و بصاحبش رسانیدند و آنجناب را البته ملامحسن ارشاد گردانید
ملامحسن کاشی مشهور با آخوند فیض در عنفوان شباب در ایام حیات پدر
وفات نمود و بتر و کالت آخوند همشیره زاده او ملا محمد رضا تشریف رسید
و از او کبیر ماثر علامه در جوانی فوت شد و احدی از او مخلف نگردید
و گویند روزی مولانا و شیخ علی بن سلیمان بحرینی در مجلسی مجتمع بودند در اثنای سخن
بزبان شیخ جاری شد مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب مجاورت

عجم عجم شده اند و اهل بحرین بعکس مولانا کعبش جاریست و اشعار او از جمله مسو خاتم و
از مصنفات اوست شرحی است بر استبصار و کتاب سوانح الایام مشتمل بر
نتایج الافکار ابکار انجاب از فنون علوم و شعر و انشا و غیره و از انجا بسبع
فضل آنحضرت بعلوم معقول فضل شان زده اهم وزیر در عهد و اخشوخان
حاجی محمد شریف بن خواجه قاسم بن خواجه علی بود و او مردی نجابت بعید و
خیرمند بود و خواجه هدایت الله بن نعمت از اقارب نجیبی او و لالی از
اولیهم رسید و با رد رفته با دولت عرض نمود و وزیر شوشتر نامیا شد
و امور وزارت مخدرات است در قسم مطالع باسم خود صادر نمود در مراجعت
بجوانب رکه رسید از آزار چشم او را عارض شد و بشوشتر که رسید
نابینا شد و او در بادی حال بهندوستان رفته بود و با اورنگ زیب پادشاه
هند نهایت اختصاص داشت و در حین مرخص وعده مراجعت کرده
بود چون بسبب کوری از وفا بان وعده و معاودت هند عاجز بود لاجرم در
شوشتر توقف نمود و اورنگ زیب او را الفقد منفقه مکتوبی در کمال تلطف با و نوشت
و وجهی معتد به از نقود و امتعه جهة تدارک اخراجات او فرستاد و بحضور
طلبید

طلبید و خواجه هدایت الله این رباعی با و فرستاد و اورنگ نشین هند یادم
کرده در لطف خطاب خانه زادم کرده چون جام جهان نمانست امر شاه ولی
داند که زمانه نامرادم کرده و او شاعری بی نظیر بود و اکثر اشعار او
رباعی است و این رباعی نیز از اوست رباعی از خاک مراد اهل دنیا
گشتم چه در شد دیده ام از منت پیمانه کور چشم و ظلم کشید ورنه هرگز
عاشق نزود و پای خود زنده بگور و این رباعی نیز از وست یارب تا کی
بهار و دی خواهد بود سال و مه و هفته پی به پی خواهد بود تا کی کافر نعش و
مؤمن بعذاب این روز قیامت تو کی خواهد بود و این رباعی در
وقت بکرات گفته پیمانه چه پر شد بصرورت رفتیم زین وادی محنت
بصبوری رفتیم عمری گذرانده ایم چه روش خردان صد حیف که عا
قبت بکوری رفتیم و ملا کامی شاعر نیز در آن عهد بود و او مردی ظریف
و زیرک بخوش حاضر جواب بود و با میرزا صائب ملک الشعرای عصر
ظرافتها و سخنان شیرین داشت و ما بین مردم مشهور است و در مدح

و آخشتو خان و بهم چنین علی پاشا پسر حسن از اسباب دیگر والی بصره

و چون پاشای پیر او قصاید بسیار دارد که در دیوان او مذکور است و

نجم در آن وقت مدعی عیدی مجتهد بود که بجمیع تقادیم کهنه و آثاری که از او شاید

شده دلالت بر کمال قوت او در فن استخراج و احکام دارد و

از او یک پسر مانده بود ملا ابو الفتح و بقندهار رفت و در آنجا سکنی نمود و

خبر او منقطع شد و کلانتر در آن عصر حاجی محمد تقی سابق الذکر بود و او مرد

بغایت کریم الاخلاق بود و حق تعالی با او عنایت عظیم داشت و تمامی

امور این حدود برای و صواب دید او انتظام می پذیرفت بسیار معمر شد و از آثار

که از او در میان است حقیقت حال او معلوم می توان شد و بنا کرد

و آخشتو خان احداث قریه نجف آباد نمود و آب را از حوالی شهر

باراضی چفار یک که شش هفت فرسخ میشود جاری ساخت و آن اراضی را

که موات و از بایرات قدیم بود نه احیا نمود و بلطایف الحیل

طوایف عرب معدیه و عمیسید و غیر هم که در آن اراضی صاحب ید

بودند بحیل دست تعدی و تطاول ایشان را کوتاه نمود و قلعه ها بنوار ها

مانند

مانند قلعه بابا و افروز و غیره ساخت و رعایا از اطراف جمع نمود و در آنجا

سکنی داد و بزر و حیوان و سایر ادوات زرع از خود بر آورد تا

از خود قدرت بهم رسانیدند و در رقم پادشاهی که در خصوص رخصت

آن صادر شده باسم محمد علی بیگ نوشته اند و باین سبب قصبات آن

باختصاص دون سایر برادران متصرف گردید و ملا کاسب تاریخ

از ابر بنوعی گفته است قطعه اندر ایام شه عرش سریر شاه عباس

سکندر تمکین آن سلیمان دوم کز رسید قاف تا قاف جهان زیر

نگین معدن فیض و وفا آخشتو کش بود لطف ازل یار و معین

با محمد تقی بیگ نهاد شرمی از جهت آب و زمین ساخت

این ده و نامش کردند نجف آباد زهی شه دین کاسب سال

بنائش جستم از خرد قدوه ارباب یقین کرد نظاره سرا

پایش و گفتش نجف آباد به از خلد برین و گویند دهنه نهر تا

ابتدا قنوات از بالای سد ماهی بازان بر داشته و

مکرر آب نوه مرده و یکدفعه چندین نفر انسان و حیوان زیر آب نوه

بتلف رسیدند کاشر در علاج آن متحیر بودند و این معنی شهرت کرد مولی خلف
اعمی برادر رسید مبارکخان سابق الذکر بانی شهر خلف آباد چون بشنید
پیغام فرستاد که من در ایام شباب بحوالی بنگاله آمده ام اگر ده بهزار
از سر گشتی بمقابل بقعه نوح بردارند بارض چغار ملک بسهولت جاری
میتوانند و از تقدیم همه ساله بقیه فراغ حاصل خواهد بود چون این پیغام
بعلان تر رسید این خبرت را در انجا حاضر بود و بنظر دقت تراز و
و تحسین آن رای نمودند لاجرم دهنه جه بر از انجا احداث و کورها
درست بر داشتند و آثار آنها هنوز موجود است فضل
آخوند ملا حسنعلی شوشتری در ایام واخشتو خان بود نهایت اکثر ادعا
در اصفهان بیگذرانید در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و او
پسر آخوند ملا عبد الله حلوائی بود که شیخ بهاء الدین محمد و میر محمد باقر داماد
و مولانا احمد اردبیلی و سایر مشاهیر آن عصر فضیلت او را معتقد و
مسلم داشتند و نواب گیتی ستان شاه عباس مدرسه ملا عبد الله را
نزدیک قیصریه اصفهان باسم آنحضرت ساخته و بر عوت انجاب بود و فا
چهارده معصوم که تا آخر آن دولت مستمر بود وقوع یافت و در اوایل
در باب

در باب تحقیق مذهب منازعه و مجادله فیمابین پادشاه ایران و سلاطین روم و
اوزبک در کار بود و از بس نواب گیتی ستان ایلچی فرستاد که علما
ما وراء النهر را از حقیقت مذهب شیعه اطلاع و اقفیت چنانچه از
علماء آن مذهب احدی روانه این دیار شود که چگونگی حسب الواقع اعلان
و مواقع اختلاف بین الفریقین مجری شود اتفاقا باستصواب یکدیگر
تتبع دلائل از کتاب و سنت و نظر در تحقیق حق و ترجیح راجح نمایند
ممکن است سبب رفع اشتباه و وضوح حق تواند بود و بهیچ فضلا
عصر جهة این مهم اسم آنحضرت را تصدیق و اختیار نمودند و
باعزاز و احترام هر چه تمامتر روانه دیار اوزبک گردید و چون
ببلده بخارا که پای تخت سلاطین ایشان بود رسید علماء و امرا
و اعیان مراسم استقبال و تعظیم تقدیم رسانیدند و بمجلس پادشاه
در آوردند و در همان مجلس اول چند کلمه با او مقاله و قوت فضلیت
او را معلوم کردند و دانستند که منازعه با او بی صرفه و اسباب
رسوائی ایشان خواهد بود لاجرم طلبه جمعیت نموده دفعة در مجلس

هجوم و بقلمتراش و مشت و لگد آنحضرت را شهید نمودند و این واقعه در سال
هزار و دویست و یک بود و قبل از اشتهار حال مولانا افضل فضلای توشتر آخوند
ملا عبد الواحد بود که در آخر حال بمشهد مقدس انتقال نمود و میر نور الله ثانی
شاگرد بواسطه او بود و در زمان د آخشتو خان سید رشید الدین
در قولی توشتر آمد و خانه و املاک ساخت و او خوش نویس بود
فتحعلیخان و ملا محمد تقی غزال و ملا محمد طاهر خورده فروش و حاجی عبد الله ناقلا
دست از خوش نویسان همه شاگرد او بودند و سید خلف پسر او داماد
حاجی محمد تقی کلانتر بود و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور حاجی
محمد تقی منصب موروثی بسید محمد صادق بن سید خلف رسید
و بعد از آن بخلف او سید نعمت الله و اکنون با سید محمد حسین بن
سید نعمت الله است و از معارف ایام د آخشتو خان حاجی سید شرف
پیک بود که کاروانسرای بازار از آثار اوست او بالا صدر ساکرد
جولائی بود که از کس د کار و کثرت اضطراب هندوستان رفت
و در آنجا ترقی بسیار نمود و در زد و به اندازه بهم رسانید و از پادشاه
و امرای

و امرای هند قبول تمام یافت در آنوقت ایلچی از ایران بهند رفته بود و نفوذ
بسیار بهمراه برده بود که از اول بی دولتی ایلچی اقامت و انعام قبول نکند
و چون اینمعنی بر طبع پادشاه و امرای هند گران آمد مدتهای مدید او را در انجا
توقف فرمودند و بتقریب ضیافت و غیره اخراجات زیاد از اندازه
بر او لازم آوردند تا جمیع آنچه داشت بمصرف رسید و بنهایت عسرت
گردید میر شرف پیک چون مطلع شد تعصب نموده خود را باو رسانید و تمام آنچه
داشت بلا مضایقه باو بخشید و لکن حضرت بر میان بسته به انواع
هند که معهود داشت تا آنکه اتفاق ایلچی مراجعت نموده و این خبر بسمع
طبع نواب کیتی ستان افتاده انعامات و اکرامات فرمود و نقاره
خانه باو بخشیده در هر صبح و شام بدستور خوانین عظام نوبت د
ولت میکوفت و وارث او یک صبیه بود در حباله باداده پیک بن
د آخشتو خان بود دیگر میرزا الحری و او از نوکرهای مخصوص نواب کیتی ستان
بود و بسبب او خانه زرقی از توشتر رفع شد و در قسم آخر بی تقدیم نعمت بود و صدور
یافت که عساکر منصوره وارد توشتر شدند در خارج شهر منزل نمایند

ضعفا و رعایا از زحمت آسوده باشند و باغ شاه را که در اصل از خالصات
بود باقطاع پیر الجزیری بداد و هنوز در تصرف اولاد اوست و از
معارف ارباب خیر در آن وقت خواجه عزیز سابق الذکر بود
و قنوات حمام مسجد الی رودخانه دارابان از آثار اوست و قبل از آن
آب از چاه می کشیدند و چون چندین سال است آب از
دارابان منقطع گردیده و بسبب کم آبی مردم زحمت می کشند و حاجی
علی بن شیخ محمد بن حاجی علی بن حاجی محمود جزایری و حاجی محمد علی بن حاجی
رضا بن حاجی عنایت الله کرکری باتفاق یکدیگر مبلغی کلی اخراجات
و چاه قدیم حمام را که بمرور ایام بایر شده بود تنقیه نمودند و بکار زدند
این صدقه جاریه فایز گردیدند دیگر حاجی عبدالله بن حاجی ولی که تکیه
حاجی در صحرای کرکر از آثار اوست دیگر حاجی عنایت الله مذکور و حاجی
قطب الدین برادر او که از آن زمان الی الآن شجره طیبه ایشان
ثمر انواع محامد و مفاخر و ناصیه احوال ایشان نقش پذیر مصدوقه کم
ترک الاول للآخر است و از معارف قزلباش بعد از نوروزخان بیگی
سابق

سابق الذکر حاجی میرزا قلی بیک بود و تا اواسط ایام فتحعلی شاه در شوشتر
حکومت داشت و خشتو خان سی و شش سال بود و در سال هشتاد و هفت
در محل کرت که از املاک ییلاق او بود وفات یافت و اکثر عمارات
قدیمه قلعه بنای اوست و بولاگاه صحرای کرکر از آثار اوست و او را
پنج پسر بود فتحعلی بیک و اسمعیل بیک که در آخر حال خطاب اصلان خان
یافت و کلبعلی بیک و الله داده بیک و عباس خان بیک و غلامان
بسیار داشت مثل طهماسب آقا و بهمن آقا و جمشید آقا و بهبود آقا
و دیگر کین آقا و بهروز آقا هر یکی در حد ذات خود امیر عظیم الشان
بودند و اولاد و احفاد بعضی هنوز در شوشتر نیز فضلی امجد هستند بعد از
وفات و خشتو خان حکومت شوشتر بفتحعلی خان پسر مهتر او رجوع
شد و در همان سال حین پاشا بن علی پاشا والی بصره از عساکر سلطان
محمد عثمانلو پریشان شده بگریخت و بهند رفت و اهل حراره
اعوان او بودند متفرق شدند و یحیی بیک و حاتم آقا که از اقارب
او بودند بشوشتر آمدند و عبدالغفور بیک بن یحیی بیک الحال

در هندوستان و محمد سلطان حاکم بندر عباس پسر حاتم آقا مذکور بود و او را
در بصره و نواحی ان املاک بسیار بوده الحال در تصرف
اغیار است و سید نعمت الله جزایری نیز در این فتره بحویزه
امد و سید علیخان بن مولی خلف والی حویزه با او روابط
بسیار داشت و او را باقامت حویزه تکلیف نمود و حسب الا
اشاره بار را باثقال بشوشتر گذاشت و میرزا عبدالله سابق الذ
کر کلانتری بکرت و مراعات مشارالیه معمول میداشت و محمد علیخان
مرتبه اهل کلانتر بود و اسلمی بیگ برادر او که در انوقت نایب
بحکومت و کارگذار بود نهایت ارادت و حسن اعتقاد بجناب
بهمرسانید و اسباب زندگی از هر جهت بنحوی که لایق ارباب
مروت بود سرانجام نموده و مسکن در جوار مسجد جامع معین دا
شتند و حاجی محمد تقی کلانتر کاروانسرائی در ان محله ساخته بود
از جهت مدرس سید و مسکن تلامذه مقرر نمود و تمامی اهالی ان حدود
حلقه ارادت ان بزرگوار را بگوش و غاشیه متابعت او را
بر دوش

بر دوش کشیدند و سلاطین و صدور و حکام و جمیع مناصب شرعیه ان بلاد و
بلاد قریبه را از شیخ الاسلامی و نیابت الصداره و تدریس امامزاده
عبدالله و تولیت مسجد جامع و امامت جمعه و جماعت و امر بمعروف
و نهی از منکر بان حضرت مسلم داشتند و از هر جهت مطاع و معقول
گردید و مولد انجناب در قریه صباغیه جزایر در سال هزار و پنجاه و
بوده و در دارالعلم شیراز مدت نه سال بتحصیل علوم مشغول بود
و از شاه ابوالولی و میرزا ابراهیم ملا صدرا و شیخ جعفر بن کمال
بحرینی و شیخ صالح بن عبدالکریم و سید هاشم احسائی و شیخ عبد
علی حویزی و سایر فضلا که در ان عصر در شیراز مجتمع بودند استفاده
و اجازه حاصل نموده و بعد از ان هشت سال در دارالسلطنه
اصفهان در حضرت اقا حسین خوانساری و مولانا محمد باقر
خراسانی و مولانا محمد محسن کاشانی و مولانا محمد باقر مجلسی و سید میرزا
جزائری و سایر مشاهیر بانواع فیوض بهره مند گردیده و تحصیل
بسیار کریم الاخلاق بود و با اقارب و ارحام بسلوک از طرق

موعظت و مواسات می‌نمود و اکثر ایشان در نوشتن آنجناب تعلّق کرده بود و مواعظ
و ارشاد ذات او بغایت مؤثر بود و بآن سبب جمعی شرع در نوشتن رد نقش
داشت و مردم را ابنای رسا چه رغبت افزود و آنجناب در هر محلّه یکی از
اعاظم تلامذه را با امامت جماعت معیّن نمود و چون آخوند ملا محمد علی بن
ملا محمد باقر و ملا حسین و سید محمد شاهی و حاجی عبدالحسین بن خواجه کلبعلی
کرکری و قاضی نعمت الله بن قاضی معصوم و همه ایشان از برکات انفاس
شریفه آنحضرت استفاده نموده بودند و از آن وقت الی الآن جمیع علمای
این نواحی بواسطه یا بدون واسطه نسبت تلمذ بآنجناب میرسانند و نسب آن
حضرت بر نوعیست که سید نعمت الله بن السید عبدالله بن السید محمد بن
السید حسین بن السید احمد بن السید محمود بن السید غیاث الدین بن
بن السید مجد الدین بن السید نور الدین بن السید سعد الدین بن
السید عیسی الدین بن السید موسی بن السید عبدالله بن الامام بالحق
ابی الحسن موسی الکاظم علیه و علی آبائه السلام و این چنین نسبی قلیل
الوسائط را علمای انساب عالی گویند و آنحضرت را تصنیفات
بسیار است

بسیار است شرح کبیر تهذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد و بعد از آن تصرفات
و بعض اختصارات منضمه شرح صغیر را که الحال معمول علمای حدیث است
درانست مجلد ترتیب داد و شرح استبصار سه جلد و شرح عوالی اللآلی دو جلد و الا
نوار النعمانیه دو جلد و نوادر الاخبار دو جلد و ریاض الابرار سه جلد و زهر الربیع
دو جلد و قصص الانبیاء و شرح توحید صدوق و شرح احتجاج و شرح عیون
الاخبار و شرح روضه کافی و شرح صحیفه کبیر و صغیر و حاشیه شرح جامی و شرح
تهذیب النحو و شرح مغنی اللبیب و رساله منتهی المطلب و هدیة المؤمنین و
منبع الحیاة و مسکن الشجون و کتاب مقامات النجاة و حواشی قرآن که
آخوند ملا محمد نجار در سه مجلد تدوین نموده و حواشی نهج البلاغه و بر اکثر کتب
حدیث و عربیت و اصول حواشی متفرقه نوشته و اکثر کتب را در ایام
اشتغال درس خوانده متون و حواشی همه بخط شریف آنحضرت است
و در لیلة الجمعه ثالث و عشرین سال هزار و صد و دوازده در منزل جایزر
قبلی بریاض رضوان شتافت و بارگاه او در آنجا معروفست و ولد
اکبر او سید نور الدین در جمیع مراتب بر قوه قائم مقام و نعم الخلف گردید.

بیت زنده است کسی که در دو جهان باشد خلق یادگارش و همه آن سرور شهنا بود

نظم داشت و در جلادت تقریر و فصاحت گفتار یگانه روزگار بود و در شوشتر

از والد ماجد و در اصفهان از فضلای عصر استفاده نموده بود و در سن

طفولیت که بزیارت مشهد مقدس مشرف شده بود بخدمت شیخ محمد حر

رحمه الله رسیده آن عالیحضرت تفرس فهم و ذکا و حسن عاقبت از جبهه او

نموده و اجازه نامه بخط شریف خود از جهت او نوشته و از مصنفات آن

جناب است شرح قسم طهارت باطن تحفه و ترجمه ان اخلاق سلطانی

که حسب الامر نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین و در سلک تحریر

کشیده و رساله طهوریه الصاحبیه الامر و رساله تکلیفات نماز و ترجمه

حدیث وصیت هشام و ترجمه قصص الانبیا و رساله فروق مشتمل بر فواید

و نکات بسیار از علم لغت و بلاغت و او را سه برادر بود سید

حبیب الله که در صغر سن وفات نمود و سید شفیع قاضی و عقب او و اما ارشد

است و سید جمال الدین و یک پسر از او مخلف شده سید مجد الدین

در حال در هندوستان است و تولد سید نور الدین در سال

هشتاد دو

هشتاد و دو بود و در ذی حجه یکصد و پنجاه و هشت در شوشتر بعرو رزین

رسید و قاضی مجد الدین نوحه تاریخ گفته رباعی در فوت تقرب

حبر او میر غفور شیخ الاسلام فخر با ذات صدور با غایت حزن سال

تاریخ آمد شد محکمه و مسجد و مدرس بی نور و له الفضایل از وقایعه سید فرج

وسعت مقام بر اهل بقاع ارض شد ماتم عام رو داد چه فوت بهر بار تحش

شد با آل عبا رفیق شیخ الاسلام و حسب الوصیه در جوار مسجد جامع مدفون

گردید و بارگاه او در اینجا معروف است و او را هشت پسر بود دو از جمله

در حیات والد وفات نمودند سید فرج الله در حویزه شهر ذی قعده

چهل و شش و سید نعمت الله در پیش و در هند سال پنجاه و یک ارحو

با عقب و شش دیگر موجود سید عبد الله مؤلف این صفحات و سید حسین

الحال در نجف اشرف ساکن است و سید محمد و سید مرتضی و سید

طالب که در شوشتر اند و سید رضی الدین که در هندوستان است

و سید مرتضی امام جمعه و جماعت است و این ضایع الاوقات را

الحال ده پسر است سید ابو الحسن و سید جواد که در هندوستان شد

و سید عبد الهادی و سید بهاء الدین و سید عبد الرحیم و سید علی اکبر
و سید عبد المهدی و سید ابو تراب و سید محمد امین و سید عبد
السلام و آنچه لا الان بامداد توفیق ربانی در سلک تالیف کشیده
رساله بدیهة الخواطر و حاشیه اربعین حسب الامر والد و رساله
فارسی در تحقیق قبله حویزه و بعض فوائد دیگر حسب الاشاره والی حویزه
سید علیخان بن سید مطلب و رساله النفحة النوریه باسم والد
آن ده مسئله است در ده علم و شرح صحیفه الاصطرلاب در ایام
اشتغال شیخ ابراهیم بن عبد الله بن ناصر که الحال در دار العلم
حویزه مقتدی و امام جمعه است و شرح مفاتیح الشرایع موسوم بالذ
خر اللامع و آن کتابی جامع است در سه مجلد از آن بیاض رسیده
و مقبول فضلای عصر گردیده و اکثر ایشان در ظهر نسخه اصل بخطوط
شریفه خود تحسین نوشته اند و میر قوام الدین سیفی قزوینی از منظومات
خود این قطعه نوشته بخ بخ ذخر السید الموسوی فی بیان مفاتیح
الشرایع کافیا ففیه تمام الکشف عن مشکلاته بطرز انیق جاء للعی شافیا
و اشرق

و اشرق نور الدین منه بنعمة من الله ابری کل ما کان خافیا و جبلیه اولاد آن
رساله الیه مشتمل بر جواب هشتاد مسئله از فنون متفرقه و سایر مسائل سید علی
نهاوندی ایضا و جبلیه ثانیه مشتمل بر سی مسئله از سید علی مذکور و رساله
علویه مشتمل بر جواب شیخ علی حویزی و رساله احمدیه مشتمل بر جواب مسائل
مولی احمد بن مطلب برادر سید علیخان مذکور و رساله در تحقیق عده
استخراج انحراف در جمیع بلاد و کتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فوائد
کثیره از علم هیئت و نجوم و طلسمات حسب الاشاره ابو صالح سلطان
ترشیزی و کتاب تحفة السنیة فی شرح النخبة المحسنیة حسب الاشاره آخوند مولانا
علی بن علی النجار برادر آخوند محمد سابق الذکر و آن کتابی دقیق است
و سیاق آن مخالف سیاق شرح و الدا است و آن کتاب الحال
مطرح انظار مشتغلان این دیار است دیگر حاشیه مدون بر
مقدمات وافی و حواشی غیر مدونه بر مطول خصوصا بر تعلیقات در
مدارک و مسالک و بعض کتب حدیث و رجال و مغنی اللبیب و خلاصه
حساب و غیره فصل نوزدهم فتحعلیخان مردی صاحب عزم بود

ونشان آثار عظیمه بود از الجمله محمد شاه آباد با آن عمارات پادشاهانه
و باغات و بساتین و میدان و حمام و عصارخانه و گویند این
محل در روزگار قدیم شهر دقیونس بوده و مقامی در کوه نزدیک آن است
موسوم به کهف شان و مشهور است که ایشان اصحاب کهف
اند لیکن در کتب قصص مسطور است که مقام اصحاب کهف
در فلسطین مغرب است والله اعلم دیگر محله علی آباد متصل بآن
باغ بی نظیر و محل دولت آباد و فتح آباد و علاوه دیگر باغ خواجه
که اصل آن طرح خواجه فصیح غلام بود و فتحعلیخان عمارات متعدده
و نشیمنها و حمام ساخته و جابجا بنهادر کهای تکلف از سرو و
نارنج ترتیب داده و اشجار گرمسیری و سردسیری از بلاد بعیده
بآنجا آورده و اشجار بسیار خوشگوار ترتیب نمود و حوضها و فوارها
و دارستها جهت سیرگاه مردم که در موسم بهار نارنج باغ سیر فکنند
قرار داده و آب آن بدولاب در می جاری میشد و در سطح
بلند باغ آن وسعت و زینش بنظر رسیده و حکام بعد در عمارات
و زینش

و زینت آن بسیار افزوده بود و نیز اکنون همه آنها خراب و آن زمین غله
کار است دیگر باغ خان عقیلی و طراحین ماهر باران و عمارت حمام
آباد و حمام خان و اکثر عمارات قلعه و بیرون قصر را چنانچه سبق ذکر
یافت خراب شده بود تجدید نمود بتقریب آنکه شاه وردی خان بن
منوچهر خان فیلی و یوسف خان بن خلیلخان بختیاری یاغی گردیده تملیکن غره آن
و آورد شوشتر شدند و در حین عبور جمعی کثیر از روسای فیلی در کشتی ازدحام
نمودند هرچند کشتیبان تضرع نموده عبور این همه بدفعه واحد ممکن نیست
مسموع نداشتند چون بوسط رودخانه رسیدند کشتی غرق شده
همگی بسیلاب فنا بتلف رسیدند و باین سبب فتحعلیخان تجدید بنای پل
گذاشت و چون زیادتی آب باغ بود امر نموده در بندیزان رخنه
گشادند و زور آب بطرف رودخانه منحرف شد تا اساس پل
قدیم منکشف و بالای آن کار توانستند کرد و در آنوقت جمعی از
معمارین و مردمان هوشمند اورا از نگاهش بند منع نمودند و همچنان آن

بر عزیمت خود اصرار نمود در عرض چهارده سال پی با تمام رسید و بعد از آن
با اندک زمانی اورا باردوی معلی طلبیدند و دیگر بشوشتر مراجعت ننمود
و فرصت درست نمودن بند نیافت و بمرور ایام و تمادی سنین و اعوام
شرا بر گردید و حکام بعد بسبب اختلال اوضاع روزگار و کثرت
عزل و نصب از عهده انجام آن نتوانستند بیرون آمد و چندین
دفعه حال خرابی ولایت و شکستگی بند را بنواب مالک رقاب
عرض نمودند مقرر شد مهندسان و اهل خبرت از فارس بیایند
و ملاحظه و برآورد نمودند و بجائی نرسید لیکن حکام آن سلسله همه ساله
بقدر مقدور آب بندی مینمودند که آب بالمره منقطع نشود و قلیل حاصلی
صیفی بعمل میآوردند و محمد علی شفیقه اراده نموده بود فتوحات کلوکر در ا
و اراضی جوبند را از ریاست بگیرد مدتی اوقات صرف آن
داشت و نهر زاهد بمرور روزگار مطموس شده بود حفر نمود و نیز کاران
که اعلی پیش هنوز باقی بود و چون باتمام رسید و آب را سر داد هر
آبجو در آنجا بهم رسیده آب بزمین فرو میرفت و بمزرعه نمی رسید
و هرچند

و هرچند علاج متعذر بود نهایت خان التفات نمود و سعی کرد اعلی کی
شهار از پیش نرفت و همچنان ناقص بماند و در ایام فتحعلیخان در
ولایت عرب پسر باقر نام وارد شوشتر شد و اورا با سید نعمت الله
ارادتی بود و همه روزه بخانه سید حاضر میشد و نستعلیق را بسیار خوش
مینوشت بر بالای خانه سید برابر در بکتابه بسیار جلی لفظ یا کافی
المهمات بر دیوار بر روی گچ نوشته بود روزی خان بر آن سید
آمده بود آن خط را بر میر تحسین بسیار نمود و از کاتب آن استفسار
نمود او در مجلس سید نشسته بود خان اورا نیکو پرستش نمود چون
از مکالمه او حسن تقریر و لطف ضمیر معلوم بود اورا از رفیق کرد و داخل [illegible]
مجلس خاص و منشی سرکار شد و در شوشتر اقامت نمود و یکی از او مخلف
شد میر سید محمد که بقصد تحصیل باصفهان رفت و بعد از استکمال
روانه بلاد هندوستان و در آنجا ترقی بسیار نمود و بمنصب [illegible]
خان خطاب یافت و شش سال قبل از این با ایلچی گری بایران
آمد و چون معاودت نمود وفات یافت و اولاد او در دولت

و در عصر فتحعلیشاه از اعاظم سادات میرزا شاه میر و میرزا مومن
بن میرزا عبد الله سابق الذکر بوده‌اند و میرزا احسن و میرزا محمد بن میرزا
حیدر و میرزا سلطان حسن و میرزا جعفر بن میرزا ابوطالب بن
میرزا جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم و میرزا
حسنان بن میرزا اشرف بن میر رشید الدین محمد و از معارف
اهل فضل و کمال آخوند مولانا محمد علی بن ملا جاکر بن حاجی جعفر
موکهی و او از اهل زهد و ورع بود و در شیراز و اصفهان تحصیل
فنون کمالات نموده بود و در مبادی حال بهندوستان رفته
بود و چون اوضاع آنجا مستحسن طبع مشکل پسند آنحضرت نیفتاد
بسرعت مراجعت نموده و مدفن او در جوار مسجد جامع معروف است
و قاضی مجد الدین در ذیل تاریخ وفات او را بدینوجه گفته رباعی
دیگر ز قضیه وفات آخوند روش بمتاع تقوی و علم نماند تاریخ چه جستم
ز خرد گفتش افتاد تاج از سر اسلام ز فوت آخوند دیگر آخوند
ملا فیض الله عصاره و او در فن طب و نجوم مسلم بود و رساله طبیه الاغذیه را
با ذهبیه

با ذهبیه حضرت امام رضا علیه السلام حسب الاشاره فتحعلیشاه ترجمه نموده
و مبلغ کمال مولانا از آن ترجمه معلوم می‌شود دیگر آخوند مولانا فخرا او
او در اصفهان بخدمت ملا محسن کاشی تحصیل نموده بود و قاضی در العهد
قاضی معصوم بن قاضی عبد الرضا بود و او مردی خلیق خوش صحبت نیکو محاوره
بود و در دقت طبع و قوت ذهن و سرعت جواب و حسن بدیهه نظیر
نداشت و اشعار او خصوصاً قطعات تاریخ مقبول شعرای عصر بود و این
رباعی از وست با اینهمه ظلم نفس مظلومی تو بالید و زخ گناه معصومی تو
دین رفت و نگشت حاصلت دنیائی قاضی چه عجب فاسق محرومی تو و له
از عیب کسان هر که نه پرهیز کند خود را بهتر از عیب ناچیز کند بازد
معیوب تر که صورت خویش چون بر کجی بر نظر تیز کند و وزیر ابو فش
میرزا محسن بن حاجی سراج الدین بن خواجه علی بود که از نجبای روزگار
و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف قزلباش حاجی بهمن آقا بود
همشیره زاده و خلیفه حاجی میرزا تقی بیگ مذکور در زال بیگ بن گرگین بیگ
میر شکار باشی و باغ زال بیک بوده که از آثار اوست و بعد از او

رستم بیک پسر او و از معارف کدخدایان حاجی زمان و حاجی رضا بن حاجی
عنایت الله سابق الذکر و مسجد عبد الله بانو به از آثار ایشان است و
حاجی عبد النبی بن خواجه عزیز و حاجی صالح عراقی و حاجی عبد الله قپانچی و
طاحونه وقفی مابین بازار ان از آثار اوست فصل سیم در ذی حجه
صد و پنج شاه سلیمان وفات یافت و در محرم صد و شش شاه
سلطان حسین جلوس نمود و اصلانخان در انوقت قوللر اقاسی
بود او را ببغداد روانه فرمودند و فتحعلی خان را از شوشتر طلب نموده
بجای او منصوب شد و حکومت شوشتر بکلبعلی خان تفویض شد و
بتاریخ دوازدهم شهر جمادی الثانی وارد شوشتر گردید و در ان
حین سید فرج الله خان والی حویزه مامور بفتح بصره شد و در ان زمان
بصره در تصرف شیخ مانع بن مغامس منتفق بود که از دولت
رومیه گرفته بود و کلبعلی خان با سایر خوانین این حدود همراه
سید فرج الله خان مامور بودند لهذا در شوشتر چندان توقفی ننمود و در
ان سال آب سیل طغیان نمود و رخنه بند میزان زیاده شد
و برد

و برود و داد که روز آور شد بند مقام خللی پذیرفت و آسیاها و چرخابها که
در انجا بود همه بایر شد و باغ برج عیار و سلم اباد و بلاگردان و کلاه
و سایر باغچها که از انجا هم آب میخورد در طرف شد و ملخ عظیم در
ان سال آمده تمامی اشجار و ثمار و محصولات بتلف رسید و این
مقدمات ابتدای خرابی شوشتر بود و بعد از ان سید فرج الله
خان یاغی شد و عم او مولی هیبت بن خلف بحکومت حویزه داود
مردی کبیر السن ضعیف بود و از عهده تمشیت عربستان بر نتوانست
امد و زرکتازی اعراب بتمام بولکات رسید در تاریخ صد و
یازده عیسی خان بن ذو الفقار خان حاکم شد و او مردی ضابط بود
و بعمارت ولایت و ترفیه ضعفا رغبت زیادی داشت لیکن
اینقدر رحلت نیافت و در صد و سیزده عبد الله خان بن اصلان
خان حاکم شد و مدت یازده سال حاکم بود و او مردی سخی الطبع
عیاش بود و اکثر اوقات بسیر و شکار و لهو و لعب مصروف میداشت
و در تاریخ صد و چهارده اصلانخان حاکم کوهکیلویه شد و بشوشتر امد

و در باغ خواجه نزول نمود و چون بکوهگیلو رفت عبدالله خان با تمامی سالقا
و آغزه شوشتر بجا خانه او برفتند و ایشان را نوازشات نمود
و بعد از کوهگیلو حاکم استرآباد شد و عبدالله خان نزد او باسترآباد
رفت و بعد از وفات اصلان خان بچند روزی معاودت نمود
و در آنوقت محمد علی بیک بن اصلان خان در شوشتر نایب بود و آن
در سال پیت ئیل بود و در همان سال بیرونی اوغام قلیچی در
قندهار یاغی شد و گرگین خان والی آنجا را بکشت و کیخسرو خان
گرجی با سپاهی گران از کل ممالک محروسه بمدافعه او برفتند و از
الجمله پنجاه نفر از قشون شوشتر بسرکردگی حاجی حسین بیک بن حاجی
بهمن آقا و قشونات لشکر شکست خورده کیخسرو خان مقتول شد و دفعه
دیگر قشون بقندهار مأمور فرمودند و عبدالله خان از جمله مأمورین بود
و در رفتن تا قتق عفو دریای بیت و چهار صفی قلی بیک نایب کوهگیلو
دفعه ثانی آورده او را در باغ خواجه گرفت و بقلعه آورد و اموال
او را ضبط دیوان نمود و معصوم آقا بن بهبود آقای غلام را که
نایب

نایب و ناظر و وکیل بود با خواجه حسین مستوفی و آقا هادی بن حاجی آقا
عنایت الله بن خواجه عبدالباقی مستوفی خاصه بود ایضاً محبوس نمود
و بعد از یکهفته روانه شد ایشان را مرخص و عبدالله خان را بقلعه
کلاب فرستاد و محمد زمان بیک بیکدلی را که سر لشکر باشی کوهگیلو
بود بنیابت شوشتر گذاشت تا چند روزی که خبر حکومت بهمن خان
بن فضل علی بیک بن فتحعلی رسید و او حاجی شاه نظر بیک بن
حاجی بهمن آقا را نایب نمود و جمیع امور دولتی خود را باو مفوض داشت
و در آن سال عربستان شورید و سید عبدالله خان بن سید
فرج الله خان را که والی بالاستقلال بود سادات مشعشعی
اعلام باتفاق مشایخ عرب گرآیند و فیما بین باشند و عوض
خان بحبه تر پیران امر بجوزه آمد و روز بروز غلیظ‌تر شد و در
همان سال بخش رسم بر هم خورده بود و حاکم خود محمد علی بن
یوسف خان را گرفته بودند و علی مراد خان بن خیان بن شاه وردی خان
فیلی باتفاق بهمن خان مأمور تنبیه این امور گردیدند و اجتماع ایشان

در دزفول دست بهر دو کاری از پیش نرفت تا آنکه محمدعلیخان معزول
و حکومت بختیاری بسعیدخان بن حق نظرخان قرار گرفت
و بسبب شدت حرارت هوا در اثنای قشون فیلی ضعیف شدند
دو ثلث در اثنای آن افتاده هر روز جمعی تلف میرسیدند و بنا بر این
سبب علیمرادخان بولایت خود مراجعت نمود و در ماه رمضان
بیست و ششم بهمن خان معزول شد و حکومت ثانیاً بعبدالله خان
انتقال یافت و آقا محمد امیرآخور را نایب نمود و در شهر ذی قعده
وارد دزفول شد و رستم بیک با اولاد و معصوم آقا و سایر زوار را
که بمشهد مقدس رفته بودند در مراجعت موکب عالی ملحق شده بمرافقت
آمدند و عبدالله خان در خارج شهر دزفول خیمه زده بانتظار علیمراد
خان که باتفاق بتادیب طایفه اعراب پردازند و حاجی شاه
نظر بیک و حاجی حسن با رفقا بحویزه رفته بعد از مراجعت بدزفول
و در دوازدهم محرم وارد حضور نواب عالی شدند و چون حسب الامر
لله علی نواب خان بکمر خویش اینها مامور بود و خزینه را بامتثال امر اقدس
امر نمود

امر نمود ایشان سرکشی نمودند و از جادهٔ انقیاد و اطاعت که شارع نجات است
قدم بیرون نهادند و جنگ در گرفته حاجی حسن در همان جا مقتول شد
و حاجی شاه نظر زخمهای منکر برداشته بعد از شش روز وفات نمود و چون علیمرادخان
خان بحوالی دزفول آمد عبدالله خان و سعیدخان بختیاری باو پیوستند و سید
عبدالله خان از حویزه حرکت نموده در صحرای دورق بایشان پیوست و اعراب را
در سمت رود عماره رفته بودند تعاقب نمودند تا آنکه در شهر جمادی الاولی سنه
مذکوره ملاقات فریقین شده اعراب غالب آمدند و سید عبدالله خان را
گرفته در خانه عبدالعالی بن عبدالغنی بن فرج شیخ آل سلطان محبوس نمودند
و علیمرادخان و عبدالله خان فرار نموده هر یک بولایت خود رفتند
و در آن واقعه رستم بیک سرکار مقتول شد و اسفندیار بیک ولد او
خلیفه او شد و در سال بیست و سه نواب مالک رقاب بیرون آب
کرن بفرح آباد اصفهان تصمیم عزم نمود و آقا کمال ناظر سرکار آن
بود چون بسرکار حاضر شد نجف خان بن یوسف خان بختیاری او را
خدمت نمود و باستدعای او حکومت شوشتر بنجف خان مفوض شد

و در ماه مذکوره میرزا محمد حسین برادر او بنیابت آمد و مدت او سه ماه
بود فصل بیست و یکم در شهر ذی قعده بیست و نه محمد علیخان بن کلبعلی
خان حاکم ش و در صفر سی وارد ولایت ش و حاجی محمد خان برادر
او نایب چون او برفت میر عبد الصمد نوری نایب ش و در سال
سی و دو ثالث عبد اله خان حاکم ش و ب خلو حویزه مامور بود و چون
در آن بین والی محمد بیک بن محمد زمان بیک بیگدلی از جانب
لطفعلیخان سپه سالار بچه اشرار شوشتر آمد و مردم هراسان شده
فتنه تشدید یافت عبد اله خان از سید محمد خان والی حویزه
چند روزی جهت تسکین نایره فتنه مرخص شده در ماه رمضان
بشوشتر آمد و بعد از ظهران مقدمه در ماه شوال روانه حویزه
شد و در اثنای بود تا وفات نمود و سنجر خان در جوار قلعه ازلا در
اوست و بعد از وفات او حکومت برادر او محمد رضا خان
مفوض شده و قبل از ورود بشوشتر معزول شده حاجی محمد خان بن
کلبعلی خان حاکم ش و چون معزول ش ایضاً محمد رضا خان حاکم ش و در [illegible]
رسید

رسید که محمود بن میرویس افغان باصفهان لشکر کشید و در ماه جمادی الاولی سی و چهار
در منزل گلون آباد جنگ سلطان واقع ش و قزلباش مغلوب گردید
و محمود بفرح آباد نزول و اصفهان را محاصره نمود و در ایام محاصره حکومت
شوشتر ایضاً بمحمد علیخان رجوع ش و محمد حسین بیک پسر مهتر او بنیابت آمد
و چهاردهم محرم سی و پنج محمود داخل اصفهان ش و طهماسب میرزا
بن شاه سلطان حسین که در ایام محاصره از اصفهان بیرون رفته
بود در غره صفر در دار السلطنه قزوین جلوس نمود و محمد علیخان بن
اصلانخان مملکت مدار بود و در همان وقت رقم حکومت کوه گیلویه باسم
بیجن خان و حکومت شوشتر باسم پسر او ابو الفتح خان صدور یافت
و ایشان هر دو در رفتن بودند و حکومت ایشان دو ماهی کشید در این
بین شخص مجهول الحال در بختیاری ظهور نمود که خود را ببنوت منسوب نواب
مالک رقاب شمرد و صفی میرزا نام خود ملقب ش و محمد حسین خان بختیاری
حقیقت حال را مصحوب جلوداران باردوی معلی که در آذربایجان
بود عرض نمود و قبل از ورود جواب سرخیلان بختیاری باستصواب

محمد حسین خان مصلحت خود را در تمکین و انقیاد او دیده نزد ولد فرمان فرمائی
جهت او چند نفر و عمال و اعیان شوشتر را بجا طلبید نیز و ابوالفتح خان نیز بابی
رفت و چند روزی بر همین منوال گذشت که جلوداران از اردوی میرزا حبیب
و رقم اقدس مشتمل بر تکذیب الشخص و عاری بودن از لباس
نسبتی که ادعا مینمود آوردند و رقم دیگر بر حکومت باسم ابوالفتح
خان همراه داشتند لاجرم صفی میرزا را در بختیاری محبوس و
ابوالفتح خان بدولت معاودت بشوشتر و ثانیاً سرخیلان بختیاری
را بر سر دادن صفی میرزا قرار گرفت برفاقش خواجه
اسمعیل بختیاری در شهر ذی حجه سنه و بعث وارد محال کرانه شوشتر
و ابوالفتح خان با سپاه سادات و اعیان باستقبال او رفتند
و بکوکبه تمامتر داخل شهر نمودند و در قلعه فرود آوردند و چند روزی
باین قرار گذشت تا ابوالفتح خان بمشورت یوزباشیان
و بعض سادات او را گرفته محبوس نمود و قتیل اسبابی که در آن
چند روزه از بابت پیشکشهای مردم در سرکار او بهم رسیده بود
بتوافقان

بتوافقان تقسیم کرد و اسمعیل موافق رای سایر تابعین نبود و ایشان غوغا
نمودند و خان در قلعه محصور شد و در همین ایام باین سبب بر هم خورده
و مردم شوریده نیز و محمد علی بیک نایب را بیرون کردند و ولایت را
بشیخ فارس بن ساعد بن ناصر بن جعفر نامزد نمودند و روز دیگر روز
آن فتنه غلیظ تر شد و اختیار بدست سفهاء و جهال افتاد و مشایخ
عرب جمعیت نمودند و ابوالفتح خان ضعیف شده بر دادن صفی
میرزا تن در داد و چون او را از قلعه بیرون آوردند و هوا
خواهان بوجود او قوی حال شدند و ابوالفتح خان از شهر بیرون
رفت و اختیار توقف در میان عرب نمود و آخر از آنجا هراسان
شده بجبال بختیاری متحصن شد و صفی میرزا مستقل گردید و جمعی از
سرخیلان کوهگیلو در شوشتر بخدمت او رسیدند و بعضی فقها از
وجود او بر آشفته و مردمان بیگناه بقتل رسیدند و اجامره و اوباش
دست یافته میرزا محمد باقر بن میرزا شاه میر و شیخ یحیی بن رال بیش
بیرنگفار در آن فتنه مقتول شدند تا در شهر رمضان سنه و بهشت

بسمت کوهکیلو حرکت نمود و مدت دو سال در آنجا صاحب حل بود
و انواع فساد بظهور رسید و خانه‌ها برانداخته شد تا بعد
رسید و مردم از شر او فارغ گردیدند و در ایام صفی میرزا
حکومت شوشتر با شیخ فارس بود و تمشیت امور بکفایت
اسفندیار بیک منوط بود و او مردی عاقل و دانشمند صاحب
هوش خیرخواه نیکنفس بود و با عموم خلق بوجه احسن سلوک
میداشت و به اموری که متضمن خیر بود اهتمامی کافی داشت
و فطرتی عالی داشت و همواره همت بر امور عظیمه میگماشت
و توفیق ربانی معاون و ممد او میشد رای او در حل و عقد امور
رزین و فکرش در ملاحظه عواقب متین و جوهر شجاعت و
سخاوت در طبعش غالب و پیوسته افتادگان را دستگیری و
یاری و محنت‌زدگان را مواسات و غمخواری مینمود و بحسن تدبیر
او معاقد مشکلات منحل و نظام احوال بلاد و عباد مستحکم از
هرگونه خلل بود و حق تعالی سعادت احوال او را بحسن عاقبت
مختتم

مختتم و نکبای دنیای او را بتوفیق تدارک آخرت منضم گردانید تا در اواخر حال
از جمیع مهام دیوانی استعفا و توبه نمود و بقدر مقدور خود را از حقوق الناس
بری الذمه ساخت و مسجد و مدرسه و موقوفات بنا نهاد فصل بیست و دوم
در وقفنامه بصورت ارقام یافت بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی ابدع بقدرته عوالم الوجود و افاض علی ساکنیها صنوف الخیرات
بمحاسن من بدایع الجود و کرم منهم الانسان فحکمه علی کل موجود و جعله فی الارض
خلیفة و امر الملائکة له بالسجود و انتخب منه المصطفی و آدم بین الماء
والطین و شد عضده بنخبة الانزع البطین و جعلها کلمة باقیة فی اعقاب
الطاهرین و فضلهم علی سائر الثقلین من الاولین و الآخرین صلوات
الله علیهم علی تشمر و اعن ساق الاجتهاد فی تحمل اعباء الرسالة و
الامامة و اذابوا انفسهم فی ارشاد اهل السواد و الصد عن مفاوز
الجهالة و الوخامة ما دامت ولاة الهدی الی شارع النجاة سابقة
و بقیت الآثار شاهدة بکمال فیوضها ناطقة بعبارات ذکر مقدمه که
موقوف علیه سائر فصول و ابواب است در ورود و سیاق و سیاقش.

بقای صانعی است حکیم و قادری است علیم که نسخهٔ جامعهٔ عالم امکان را که مخزن
اسرار ربانی و مظهر قدرت سبحانی است از فنون مختلفه کائنات و انواع امور
عامه ممکنات و اشکال اربعهٔ عناصر و معقولات متنوعهٔ اعراض و جواهر مجرد
متفق و مضبوط و اجزای از انتظام طبیعی مرتب و مربوط فرموده که هر یکی
برهان حکمت الهی حجتی قاطع و دلیلی مسلم و در نظر حق منظر بیدار خرد
مراتب افکار و مطلعون مراتب انظار بر کمال فضل و وثاقت برهان
و تفرد از مماثلت باشد و نظیر استوارتر از برهان قاطع است
و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد قانون کلی نوع انسان را که مقصد
اول این کتاب و مخزن معرفت خطا و صواب است بمنطق معرفت
اسرار و قول شارع نتایج افکار و جوهر نفس مدرکه معانی و معقولات غیره
حواس و شاعر انسانی که خاصه این ماده و فضل ان از سایر اجناس و
انواع است اختصاص داده و بر درایه حوزان رسم معرفت حیات ابوا
حیات و فیوضات کشاده و اسباب سعادات اماده و اجزای استعدادات
منتظم نهاده تا بقوت استعداد نفس و الافطرت مصباح متهجد فکرت افروخته
درخلوت

درخلوت غیب ارشاد آیات محکمات لاریب مراد کلی و مقصد اصلی
واصل و از منبع آثار معتبره رجال موثقین و تصرف افعال قلوب عباره
اجزای شک و یقین و ملاحظه ترکیب جمال شایسته متعاطفه و ترتیب احوال
متداخله و مترادفه و حقیقت افتقار فعل بفاعل و اختلاف حرکات بمعمول
بحث قضایای عامل و کیفیت تعلق مسند بمسند الیه و ارتباط صله و موصول و عاطف
و معطوف علیه و معرفت نسبت مبتدا و خبر و اشتقاق امثله مختلفه از
اصل واحد مجید و سایر مقدمات اخبار در فنون اعتبار باحسن بنا
و حقیقت معنی متفق و در مجامع ظهور و مدارس شهود و حضور تقویت محاوره
و تعبیر و امداد بیان و کلام و حدیث و تفسیر بمذاکره و تقریر ان مشغل کرده
فاضل اوقات را بمصارف شایسته حمیده و اعمال صالحه پسندیده بحور رد
موافق شرط و مقتضی جزای اوفای مؤسس این اساس بعهده شرف باشد
و بجهه اکمال نعمت و اتمام حجت صاحب کتاب و شفیع روز حساب و کشف
طریق صواب و جامع جوامع حکمت و فضل و خطاب ما در سبل و عقد
کل ختم رسل را صلی الله علیه و آله بر مسند صدارت و برتری و نشانده.

سیادت و سروری بمقرر مقصد حکمت و شرح هدایت و توفیق مواقف معرفت
و درایت و ترتیب مبادی وصول و تهذیب معالم اصول و تمهید قواعد شرع
منیف و احیای موات دین حنیف و تسهیل تکالیف شرعیه و تمحیص زوایا
اصلیه و فرعیه و القای وظائف مقرره عبادت و تلقین اعتقادات
معین و مخصوص و اشرف اصحاب و برگزیده نجبای انجاب و خواجه سرور
محراب و راز دار اسرار اما من العلم الف باب ینفتح من کل باب الف
باب سرور عتره طاهره مخصوص بخطاب انت اخی فی الدنیا و
الاخره باب مدینه علم و هدی معلم قدسیان ملا اعلی حضرت مرتضی
و سایر شاهنشاهان این دوده ستوده را بمرتبه رفیعه امامت و
خلافت و منزلت منیعه کرامت و شرافت و توضیح شرایع اسلام
و تنقیح احکام حلال و حرام و انارت مسالک افهام و تفصیل جمل علوم
و تکمیل اداب و رسوم و اقامت حدود و سیاسات و سایر فنون
ریاسات نامزد و مخصوص فرموده کریمه یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا مبنی از عصمت و طهارت و علو شان و

و مقول ان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا مرتبه سیادت و امامت
تا قیام قیامت حق محض ایشان است صلی الله علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم
و بارک و سلم ما تعاقب الانوار و الظلم و اشتعل نار علی علم و جری علی وجه
القرطاس قلم اما بعد بر متفکران بدایع دانش و بینش و محققان صحایف
حکمت افرینش که از تصور مقدمات عرفان تصدیق جنان و عمل ارکان منتجه
ایمان یافته و از مطالعه مصحفات بدیع عالم الغیب و الشهاده بقوت اجتهاد
نظر و استفاده رموز سایر مفصله حقایق ذاتیه و اصول معالم مشکله دقایق
معانی را از حسن شگافته از صورت این معنی در مرآت وضوح نمایان
و صدق این دعوی در محکمه عقل نکته دان ثابت و مسلم است که حضرت
بیچون جلت قدرته پیکر انسان را مضمون و بر اخلق الانسان من طین از
عنصر جماد و ماده سایر موالید عالم و کون و فساد ایجاد و تکوین فرموده
در اصل جسمیت و لوازم آن با سایر اجرام و اجسام مشارک و سهیم است
و بعد از افاضه نفس حیوانیه و صفت حیات و امتیاز از بعض مرکبات مانند
حیوان و نبات پدید امده نفس و آثار ارادیه مثل نمو و دیگر و شرب
و نوم و وقایع و سایر لوازم حیوانیت و مساوات با سایر انواع است

و بافاضه نفس مدرکه معقولات استعداد استعلام مجهولات و اشتغال
از ادله بمدلولات و از علل بمعلولات یافته ترتیب افکار و خیالات
و تصرف در وجود دلالات و فنون کمالات و کیفیت اشغالات و استعمال
قوی و آلات متواتر نموده و در این مرتبه او را بر جمیع عالم مزیت ثابت
و مسلم و بنص محکم انی جاعل فی الارض خلیفه بر سایر عالمیان سرور و محکم
نموده و لقد کرمنا بنی آدم شایسته تشریف و تکریم و مصداق
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت بمقوله فطرت
و تصدیق تصور و فکرت نفس ناطقه انسانی از قوای نظریه و عملیه
مزج و ترکیب و این معجون کبیر بدست قدرت حکیم خبیر از این دو جزء
مناسب تخمیر و ترکیب یافته که بقوت نظریه ادراک علوم و معارف
عقلیه و سمعیه و بقوت عملیه امتثال تکالیف و آداب شرعیه متعلقه بمعاد
علم و عمل از سایر مکونات علوی و سفلی ممتاز و بدوام تأتی کل نفس تجادل
عن نفسها بدعوت یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی
فی عبادی و ادخلی جنتی دستوری یافته در خطاب مقدس و مجامع انس باشاره
اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهدا و
کمال

کمال و حسن اولئک رفیقا شاه را به تشریف میمون ثیاب خضر از سندس
و استبرق سرافراز گردید بلکه او را بوجوه ظاهر و واضح حکم باهره در امتحان
جان و تن در جسم و دمیدن جوهر نورانی نفس به پیکر ظلمانی بدن همین حصول
تمکن تام و تصرف عام و قدرت بر استعمال قوت عملیه و آلات مستطاعات
و عبادات بدنیه و انتظام مصالح شخصیه و مدنیه است که وظایف اعضا
و ارکان و وجود آلات و جوارح موقوف علیه آن است و چون
این استکمالات و حصول این کمالات مشروط بامهال جلیل است که جز
انتها از قوه بفعل در آن میسر تواند شد و مدت حیات عبارت از آن
بالضروره در مدت مزبوره شارع حکیم جهة بقاء شخص و نوع و دفع الم
شهوت و کم نمودن قوای حیوانی بعض لذات جسمانی را مانند اکل
و شرب و نکاح بر قانون مقرر شرع انور مباح فرموده تا از نشأ ل
انها چاشنی گرفته نمونه لذات حقیقی عالم دیگر دانسته فیها ما لا عین رأت
و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر شناسند و هر کس دو قوت مزبورتین را
باطل و مهمل و استعداد اصلی را ضایع و معطل کرده و فطرت ذاتیه

خود را مخلی و یکباره همت را مصروف شهوات حیوانی و ورزش مناهی
شرب و منکح و ماکل داشته باشند مصداق اولئک کالانعام
بل هم اضل و بعضی دعوی انسانیت بحسب شکل و صورت و محض حیوانیت
در باطن و سیرت داخل جمع ان المنافقین فی الدرک الاسفل
خواهند بود و فی الحقیقه غرض اصلی از بعثت انبیا و ترتیب کتب سماویه
و تاسیس شرایع و نوامیس الهیه و تقریر ادیان و ملل همین استکمال نفس و انتظام
سررشته علم و عمل است تا ببرکت انبیای هدایت گستر در استخراج مجهولات
از خلایق هر دو سر محظوظ و بدلالت اربعه متشابه کتب الهی بجمع سعادات
و حصول مرادات بهره مند و محظوظ باشند صریحه کتاب
و سنت در باب شرافت و ایجاب تحصیل علم و معرفت و قیام
باعمال صالحه که مسبوق و مربوط بآن است از غایت استفاضه و شهرت
مستغنی از ایراد و بیان است و بمضمون و للارض من الکاس الکرام نصیب
مجالس و مجامع را که در این خصوص انعقاد و ترتیب یافته باشند بر سایر
اماکن و بقاع مساکن شرافت ثابت و ظاهر است و بمقتضای
شرف

شرف المکان بالمکین مزیت واضح و باهر است و لهذا در جمیع اعصار
ارباب ثروت و اعتبار که از جویبار توفیق حضرت کردگار سیراب
و سرسبز گردیده از رشحات الطاف بی نهایت جناب احدیت بهره
شناسا و معرفت چشیده در تهیه مجالس افادت و استفادت و بنای
مدارس و مساجد و مجامع عبادت جهت رونق امر تعلم و تعلیم و اجتهاد
و گرمی هنگامه تقوی و صلاح و سداد سعی بلیغ بر ذمت همت واجب
و اهتمام در ترویج و انتظام آنها باقصی مراتب نموده اند که هم باعث
انتشار صیت و بلندی آوازه و هم موجب نیکنامی و ابراز ذکر و هم
از بقای این ثمر بر روزگار و ذکر ایشان زنده و برقرار و مصداق
ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار بوده از نثار برکت
در اجر و مثوبت جزیل با هر که در آن تردد و سکنی نماید در این سرای فانیه
جزای فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری و یوم لا ینفع
مال و لا بنون من جمله و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشند بالجمله
از مآثر نیکنامی آن که اشعه انوار توفیقات بیپایان بر ساحت احوال

ایشان یافته در اکثر بلاد مشهوره مدارس و مساجد متعدده معموره وجود یافته
و در دار المؤمنین شوشتر صینت عن الآفات و البرکه از مشاهیر
بلاد قدیمه اسلام و نقد کامل عیار عقاید خالصه آن منقش بسکه ولایت
شاه مردان علیه و علی اولاده الصلاة و السلام است نیز مساجد
عدیده و جوامع قدیمه و جدیده ساخته و پرداخته گردیده سکنه آنجا
باقامت جمعه و جماعت و رسوم دین و ادای تهجد و اعتکاف
و ادب و آیین سر آمد و معروف و در السنه و افواه بوصف
رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله منعوت و موصوف اند و در
بحث و مذاکره علوم نیز بحمد الله بینهم شایع و منتشر و دواعی رغبات
ایشان بتعلیم و تعلم متوفر و متکثر است نهایت در آن دیار فیض آثار
تا بحال وجود مدرسه که بخصوص درس و اشتغال بنا شده باتفاق نیافتاده
و احدی از اکابر اینجا ترتیب حلقه پرکاری که بر دور مرکز محیط دایره
جمعیت طلبه علم و معرفت بود بنا ننهاده هر چند در مبدأ فیاض تجلی داعیات که
بی نهایت ادراک این قسم سعادات عظیمه خداداد و دریافت
لطف

لطف و توفیق یزدانی باستعداد جوهر و قابلیت نفسانی و مسبوق بسر
نوشت روز ازل و تقدیر ربانی است تا بعد از تمادی روزگار و انقضاء
دهور و اعصار که بغایت بی نهایت اعظم حضرت باری اسباب و شرایط
این خیر جاری بوجود فایض الجود و افر العود عالیجناب مبادی آداب
سامی القاب نجابت و نجابت و اقبال پناه محامد و مکارم و معالی دستگاه
دقایق و معارف انتباه شمع افروز دودمان رفعت و عزت و مجد و نجیب
و مناعت مسند آرای انجمن امارت و عظمت و مکرمت و شجاعت والا تبار
که ساحت پر سعادتش مقصد طوایف امم از اقاصی بلاد و سرادق دولت
سرایش محط رحال عرب و عجم سواء العاکف و الباد کوی رفعتش مجمع امانی
و سعادات تموج عیدگاه منی و مقصد عشق وجه اولیاء ارادت و نیاز
و حلقه کیان آستان خدام کرام با احترامش از فیض بی دریغ بالسدام
سعی بلیغ بر عوث حاجتمندان بوبان و در قیام بمراسم منیز بالی با کمال
گشاده جبینی و حرب زبانی از روی عطوفت و نوازش و بنهایت شوق و خواهش

ورد سلام علیکم طبتم فادخلوها گوئی از جرعه جوارش خوان احسانش مائده حواریین
رشک برده و نعمت الوان فراوانش فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین
بر پیشگاه شمار صادر و وارد عنز ممنون گسترده سلالة الاماجد و الاعاظم
و الاکابر نقاوة الاماثل و الصنادید کابرا عن کابر شجاع العز و الرفعة و الدولة
و الاقبال زینا للمآثر و المفاخر و المعالی و الاجلال بغدایار بیگا احسن الله
احواله و اصلح باله و حقق فی الدارین آماله خلف صدق عالیقدر رفیع
مقدار گرامی تبار و مرحمت و غفران پناه رضوان جایگاه المبرور المذکور
المنتقل الی رحمة الله رستم بیگا الله بغفرانه و اسکنه اعالی جنانه در همواره
انتظام مصالح این دیار بهر انگیزی کارگذاری آن توفیق آثار قرار
و حل و عقد امور عموم سکنه این مرز و بوم بدستور آبا و اسلاف
بزرگوار منعقده گشته رای رزین و ذهن متین آن سعادت یار
عالیمقدار از بهر حاضر و حاصل و توفیق ادراک این فوز عظیم مجامع
احوال معظم الیه را شامل گردیده این طلسم قدیم را که باسم سامی
انشهر یار گرامی انعقاد یافته بود بقوت بازوی تائید منحل گردانیده
و آن

و آن جال آن ارجمند با واز بلند صلای کم ترک الاول للآخر بمسامع
ارواح سابقین رسانیده و بقدم اهتمام و جد تمام در زمانی قلیل سبک این
مقصد جلیل را با وصف کثرت اشتغال بالا و لا استقلال بمود
و این بنای مبارک را مشتمله بعض حجره بر مشتغلین علوم دینیه و طلب معارف
یقینیه وقف و مسبل نمود و حجره و مشتغلین مدرس و ایوان پیش المجمع بزرگ
و شش حجره دیگر از یسار و یمین با ایوان مختصر پیش هر یک از آن سایر
مشتغلین است مدرسی که دانشمندان رموز لوح و قلم از جهات سته
عالم غیب و شهاده بقصد استفاضه و استفاده بانجا شتابنده اند در سه
که اگر خضر و الیاس بی قرار بکون مدت الحیاة باطراف ربع مسکون
سیر نمایند مانند آن بنا نبینند بنائی که چون و ساق گریبان محکم اساس و فضائل
چون وادی ایمن تجلی گاه انوار قدس الهی از ازه و فی صحنه صفا بیت
گوئی از کوی ابو تراب فیض گرفته و از رشک روان بخش سلسال
و لطافت زلالش که هذا عذب فرات آب حیات روی بظلمات
نهفته نسیم روح افزای دلربایش هوای وطن را از سر در برده و هوای عطر

ساری گردید زدایش از نشان نجوم و لیسم لضاد از الواح دلها سترده
فرش گسترده اش از احجار شش و مثلث و رباع فرشتگان سدره آشیان
در هم بافته و رواق پرنورش را کوئی از بنای بقعه مبارکه پرتوی یافته
گرمیون کرام از انجام این بنای میمنت فرجام شوق تواضع و حضرت سپاسگزاری
سکنه انتقام منبسط و دلشاد و حفظه اعمال عباد شکرگذاران که نعم الزاد
لیوم المعاد لبکن گزینان این مکان برکت بنیاد باش دهیئا لارباب
النعیم نعیمهم در تهنیت و مبارکباد جواهر گران بهای معانی چون قطرات
سحاب نیسانی از لفرز دلپذیرشان میبارد و بر طلای تحریر بی نظرانش
که صور علوم و معارف بر الواح نگارد حافظ این بزم در
مقامی که آهنگ مباهات نماید اگر این نوا سراید گنجایش دارد
غزل حدیث مجلس ما محو بیک در بست کند دعای ماست که روح الامین
نقیب کند ز عطر حور بهشت از زمان بر آید بوی که خاک مدرسه ما عبیر جبین کند
و چون اطراف قریه مدرسه و انحوال از مسجد که مجمع صلوات و مقام دعوات
اهل محله باشد خالی بود جهة لتسهیل بر همایگان و شادل ثواب رایگان
و نظر

و نظر بکمال ارتباط علم و عمل در ضلع مدرسه مسجدی علی التقوی من اول و شارک
ان در فضای ممر و مدخل شمالی برده گنبدی بنا نموده کریمه تلک عشرة کاملة
کوئی اشاره بان در باطن و اتممناها بعشر همانا در حقش همان است اساطین
بتعظیم شعار دین مبین مانند عدول مؤمنین را است باقامت شهادتین
رستگاری نشاتین باجمع ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
موافق بالکم و کاست محرابش باستقبال جماعت رحمت کشاده آغوش
الساده و منبرش معراج الیه یصعد الکلم الطیب استوار نهاده خشت رخام
و پوشه اطاق مرصعش را بیت بلند بنیان افراشته و زینت رواق فغفور
چینی را چون سفال شکسته از طاق دلها انداخته سنگ خارائی آب
و رنگش در نظر صاحب خبرت مشتری افزون بها تر از سنگ ریزه
اسکندری و قندیلی بی عدیلش کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری بصر باده در فرش قتاده اش نگار قلمکار را
پایمال و از تموج بنای رنگ ملمعش بوقلمون رنگ برنگ از انفعال
صلای بلند آوای کلبانگ و الایش چون آوازه دین محمدی بآفاق

عالم رفته و با علای کلمهٔ علیا و لذکر الله اکبر در اوقات خمس لیل و نهار نوید لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار گرفته بر زمیمون نمونهٔ چاه زمزم و رشتهٔ مدار با برادرش
پر آب تر از سلطهٔ فیض اعظم برج ایمن ما معین از اعماق زمین بجز
صفای شرب کشیده و رشحات چرخ دولابش گویی از ستارگان آن
چرخ دولابی چکیده هر جرعه از حوض پر برزش چون سورهٔ مومن بقای
بی قرین و هر قطرهٔ تازه کن ابرو شاهران ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین صفای طهور چون سحاب پاکان از دور نمایان
و کیفیت وضع ان رد دیرک میان مناسب شرزین مرج البحرین
یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان اساس در رفع احداث صغار و کبار
و تنزیه از ارجاس وسواس خناس بکار متقن و استوار و طراوت
چون حوالی حوض کوثر مجمع متقین و ابرار حنه چون وله ان
جنان با کواکب و اباریق و کاس من معین ایستاده و نشسته
و هر یک علیحده با امتثال امر و طهر بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع
السجود میان بسته حرمی مابین الحرام بجهت و مخصوص جماعتی فی تسلیه
صفا

صفا کانهم بنیان مرصوص از فضای پیش بعلاوهٔ صفهٔ طولانی پیش حجرها با بحر
محاذی ستون شرقی مسجد بر ایمانی متعلق بمدرسه است که مکنون ضمیر منیر
و ذخیرهٔ خاطر خطیر واقف معزی الیه آنست که در انجا بعضی اشجار مثمره تنها
فاکهه و نخل و رمان که ممدوح بنص قران و احادیث و اثار مستحسن مقصوده ذرا
غرس و تربیت ان مواد دیگر آن است غرس نمایند تا انتفاع ملاک
آشیان فیض صوری و معنوی ز المجموعه و بمثابه ریاض جنان جامع و فاکهه
لا مقطوعه و لا ممنوعه گردیده سکنه ان نزهت سرا از شاهد ل تعش
برکات مباحه چون وجرا اشربن و بزاق و دائم الانبساط و ار
در ان طرف طلب عشرت انگیز و بمانع هر از آن خوش الحان بجر
استمرار ه در وجه و نشاط باشند و از محاذی ستونهای طرفین مسجد بر ایمانی
مسجد متعلق است و تتمه بغربی واقع است با چاه و حوض و ممر و مدخل و فضا
خلف و ادنی که در انجا است از متبرکات است و چون مدرسه
و مسجد را مصالح ضروریه بسیار از مرمت در و شنایی و خادم و غیره در کار
و سکنهٔ مدرسه را نیز مرسوم وجه معیشت ایشان بهم لابد و ناچار لهذا

و بیرون این ممکن بود که در سهل وقتی بایر و منهدم بلکه بالمره از حیز
انتفاع افتاده رسم آنها بالکلیه برطرف و منعدم گردد و خاطر
عاطر معظم الیه باستدامت این آثار و استمرار آنها بمرور روزگار
متعلق بود بنابرین جهت صرف مصالح مزبوره از املاک و مستغلات معموره
خود که بانحاء شرعیه و وجوه صحیحه مرعیه در تحت تملک مشار الیه در جنب و بیرون
شارع و مزاحم بر وجه استحقاق در آنجا متصرف و مستقل بوده وقف مؤبد
و حبس مخلد نمود تمامی و همگی و جملگی یک باب دکان بقالی متصل بحجره مقصص
بانضمام قطعه زمین بیاض محاذی این هر دو بنا از مالکان شرعی و اولاد و احفاد
حاجی فخر الدین بوذر بموجب قباله علیحده بمشار الیه انتقال یافته تمامی و همگی
و جملگی یک باب دکان دیگر متصل بآن که در این ولا بمال و رجال خود بنا
و احداث نموده و تمامی و همگی و جملگی حصه شایعه خود را از دو حجر طاحونه که
دایر و دیگری بایر واقعتین در قریه دوبند از توابع بلده طیبه دزفول
و تمامی و همگی و جملگی حصه شایعه خود را که نصف است از دو حجر طاحونه واقعتین
در زیر بند ماهی بازان یکی معروف بجزدیک و دیگری بابا حمدیک که حاصل بعد اخراج
موقوفات

موقوفات مزبوره بعد از وضع مصالح الاملاک هر سال بعلاوه مبلغ یکتومان
نقد از دینار از حاصل نقد و جنس حصه منتقل الیه از قریه نجف آباد و توابع
که در تحت نهر کلان تری واقع است سال بسال بمصارف لازمه مدرسه
و مسجد صرف شود باین قرار اولا اخراجات ضروریه اصلیه از
پشت بام و پایات دیوارها و اصلاح ناودانها و مرمت ضروریه حجره ها
و حوض و آلات و ادوات آب کشیدن و سرانجام روشنائی
مسجد و مدرسه و مرسوم خادم بقدر احتیاج و نحو ذالک مقدم داشته
آنچه اضافه بماند یک ربع آن بعنوان حق التدریس مخصوص مدرس و سه
ربع فیما بین سایر مشتغلین بالسویه تقسیم شود و تولیت موقوفات
مزبوره بعالیجناب واقف مذکور و اصلح اولاد ذکور نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن
و الحمد علمای بلد مرتضا الی ان یرث الله الارض و من علیها موکول و مرجوع
است و عزل و نصب و اخراج و ابقای طلاب و تعیین حجره ها منوط
برای و اختیار مدرس و تعیین امام مسجد منوط برای متولی و خواهش اهل محله
و تصدیق مدرس است که بحجره قابلیت و اهلیت اختیار نمایند مقرر آنکه
مدرسین و ائمه و متولیان و متصدیان و سایر مباشرین اوقاف عامه

مسجد که از جانب صدر تعیین میشود نیز به مدرسه و مسجد موقوفات مزبوره را
از محال تصرف حق خارج و مستثنی داشته بهیچوجه من الوجوه در انجا
مدخلی ننمایند و از همه جهت قلم و قدم کوتاه و کشیده داشته باشند
بمتولی شرعی مزاحمت نرسانند و بهر سبب دینار و حبه که بعنوان رسوم و عوارض
از انجا توقع و تصرف نمایند مانند سحت و خون خنزیر بر ایشان حرام
باد و بازخواست ان در روز قیامت در مجمع خاص و عام در محضر سید
الانام علیه الصلوة والسلم خواهد بود صیغه وقف شرعی بر نهج صحیح مرعی
شرع و قانون مذکور بلفظ ماثور وقوع یافته شرایط صحت و لوازم تسجیل
و اشهاد معمول و مرتب گردید و چون این بنای برکت اشتمال در ایام
سعادت نظام ایالت بندگان ثریا مکان والاشان رفیع المکان
فایض الاحسان منبع دولت خان نواب مستطاب معلی القاب فلک جناب
سپهر قباب قطب فلک حکومت و امارت و جلالت مهر سپهر عظمت و
شهامت و دولت کوکب درخشان اوج حشمت و اختر تابان برج
مناعت و شجاعت و اصالت خورشید کشور بلندی و دانش و دریای
اعظم عالم ضعیف نوازی و ذره پروری تابید مداری که سمو ارزه
رکاب

رکاب عزم جارش در دفع یاجوج فتن و سریع السیر و جهه همت والا نهمتش
ترفیه ارباب استعداد و تهیه اسباب و امور خیرات مبرات شعار
که در عهد امانش گرگ و میش در کوچه‌بانی سر در گوش یکدیگر میکند ازبهر
دغزالان شوخ رفتار عشوه کار در موسم بهار و جوش ریاحین و ازهار
تا از روی کمال اطمینان و فراغ بعنوان تفنن و ترطیب دماغ بمرغزار و باغ
خرامند اطفال شیرخواره خود را بپستان شیر بسپارند مظهر ایات
مرحمت و مروت ناصب رایات مکرمت و فتوت عالیجاه عدیم الاشتباه
ایالت و امارت و اقبال پناه ماثر و مفاخر و سعادت دستگاه
معالی و مناقب کنشاه زیبا للجلالة والعظمة والمنعة والمهابة والعدل
والاجاه ابوالفتح خان ضاعف الله اجلاله و اقباله که سمو ارزه
همای همت اشتمال سعادتش اباغنجه بر فرقدان ابدی الظهور بر مفارق سکنه این
دیار پرتو انداز و نهال احوال این اهالی این ابشبت کری حوره نشده
عنایت و هواداری لطف بی‌نهایت و دست پروردی ترتیب و رعایت
این سلسله علیه والا در ترقی و اهتزازات و نخیجه تفاصیل سعادت

قاطبهٔ اعیان این ولا از شعلهٔ فروزان دولت این دودمان ساعت توامان
افروخته گردیده و وقوع پذیرفته نواب مستطاب معزی الیه تحریک داعیه
مساهمت در این مثوبت جزیل داشته فرمان قضا و نواعی البر و التقوی
قربة الی الله و طلباً لمرضاته مقرر فرمود که مال یکباب دکان بقالی بر نور
که بسرکار دیوان متعلق میباشد بر دستور سابق بر موقوفات مسطوره در وجه مصارف
مذکوره مجری و مستمر سازند مقرر آنکه عمال و مباشرین امور دیوانی از محال مزبور عمل خود
موضوع و خارج شناسند و بهیچ وجه متعرض نگردیده بمتولی شرعی واگذارند
و هریک از حکام و وزراء و مستوفیان و صاحب جمعان و سررشته داران
مالیات دیوانی از مضمون مسطور انحراف ورزیده در برهم [illegible] نمایند
در روز فزع اکبر در محضر شفیع محشر و سید البشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
شرمسار و خجل و از روی ساقی کوثر حضرت امیرالمؤمنین حیدر و
ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر سرافکنده و منفعل باشند
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و قد وقع للاشهاد به فی
شهر ربیع الثانی من السنة الرابعة و الاربعین بعد المائة و الالف ۱۱۴۴
والشمس

والشمس فی افق عقرب و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا نهضت د
نیم بعد از قتل صفی میرزا اصفهان با رنگ مذکور جهة حفظ نظام و حصول
اطمینان و آرام با سنج فارس مدار او شارش نمود که اینها رعایا و ضعفا
رسید و طرق و شوارع فی الجمله مامون و مسلوک بود و در آن ایام
شاه طهماسب بخراسان و نادر قلی بیک افشار باو پیوسته و خدمات
نمایان بتقدیم رسانید و مورد التفات خسروانه گردید و خطاب طهماسب
قلیخانی یافت و مسجع نگین او این بود بیت شد ز بخت سازگار اقبال
رکابم طهماسب قلیخان شده از شاه خطابم و اشرف شاه اوغان
که بعد از محمود شاه خلیفه شده بود قصد خراسان نمود و ایشان بمدافعه
او نهضت نمودند و تمام اختیار از جهت طهماسب قلیخان بود اولاً
در سرچشمه خوار محاربه بین الفریقین شده اوغان مغلوب گردیده
و روی بفرار آوردند و ایشان را تعاقب نمودند تا مورچه خورت ما بین
اصفهان و کاشان و در آنجا جنگ دیگر واقع شد و شکست ثانیاً بر اوغان
رو بر آورد تا آنکه خود را باصفهان رسانیدند و بعد توقف کوچ و بنه خود را

برداشته بسمت فارس فرار نمودند و اصفهان از اوغان خالی شد و پادشاه و طهماسب
قلیخان دعاگو داخل صفهان شدند و پادشاه در انجا توقف و طهماسب قلیخان
با عساکر بتعاقب اوغان روانه فارس گردیدند و چون کلبعلی بیگ ولد محمد علیخان
در شوشتر و کوهکیلو قلیچ نور صفی میرزا بود و در جانب قبل او داخل بود و نور با ایشان
کوهکیلو این خدمت را از او بپایه سریر اعلی در خراسان معروض داشته
بودند و در ان ایام رقم حکومت شوشتر باسم او رسیده بود و جهات
طایفه اعراب صاحب یره و مالی تمام الفصحه بودند ان رقم اجرا
نشد و جز سعد دبیر مضمون ان اطلاع حاصل نموده بودند و بعد از ان
که خبر شکست افغان در رشمه خوار رسید و مردم فی الجمله مطمئن گردیدند
و ارقام متعدده باسم کلبعلیخان متعاقب آمد و اعراب ضعیف شدند
مضمون ارقام معلوم گردید و کلبعلیخان در دزفول متقدر شد و اعیان شوشتر را
بانجا طلبید و بقایای سرکار را که در محل مانده بود بازیافت و خود و قشون را
مستعد نموده روانه اردوی معلا گردیدند و قبل از او ابو الفتح خان روانه
شده بود و چون در صفهان بشرف بساط بوسی و تهنیت رسید او را بمرحمت
سردار

سرداری مامور نموده و در حدود شیراز بطهماسب قلیخان ملحق شد و کلبعلیخان در رکاب در جوار
بروجرد بود که بر عزل خود مطلع شد و قشون را مرخص نموده خود مخفی رو داشت بحضرت
سرداری و چون سردار از شیراز بکوه کیلویه آمد ابو الفتح خان را با تمامت عمر ...
خان بقبض فرستاد و کلبعلیخان را بجهت هزار تومان پیشکش ورود و شوشتر فرستاد
و ایشان هر دو در اواسط ماه رمضان چهل و دو وارد شوشتر شدند و محمد
با محمد علیخان دعاگو محصور در سلخ ماه رمضان داخل شده و طهماسب قلیخان
در خانه معصوم آقا و محمد علیخان در خانه میر نگار فرود آمدند و سیورسات قشون را
سه روز انتقد یا ریش تراک مضبوطه بود و در ان سه روز ده روزه حواله شد و ...
از مردم بازیافت شد که خلق چندان ستم کشیدند و شیخ ناصر بن حمید آل ... را
با چند نفر دیگر که از مشایخ عرب بخدمت آمده بودند در شوشتر محبوس ... و بهمراه
بردند و چون مقدمه ... ولایت را محمد علیخان سردار
اظهار نموده بود مقرر داشت که اهل خبرت و مستوفیان اخراجات ...
از ابرآورد نمایند و مبلغ چهار هزار و صد و هفتاد تومان که استیفا نموده
بودند با وجوهات ... حواله ... را ... ان مهم مامور ...

محمد بن حاجی زمان و حاجی محمد علی بن حاجی عبد الحسین مولا و حاجی محسن بن خواجه میرزا
عبد الکریم و حاجی معصوم بن حاجی تقی فلاس را که گرفته ایشان بلد و معارف
کل آن سرحد بودند تحویلداری وجه مزبور معین نمود بعد از نهضت نواب شاهزاده
بسمت قبله حاجی محمد علی و حاجی معصوم کاشان رفته وجه را بازیافت و میرزا
نمودند و بعضی با وجود اهتمام تمام سعی داشته بمشورت و استصواب حاجی محمد
مذکور که مضمون معرفت معروف و جمیع محامد ذات موصوف بود در سال بعد کار
مزبور باتمام رسید و چنان شد خلایق از بالای نهر گذر تردد نموده و گذشت
محصولات و ارتفاعات صیفی در آن سال بحدی رسید که مردم ادای شکر نعمت
نتوانستند نمود و مقارن این حال بعضی با وجود آن از این سرای عمارت برای
آخرت انتقال نمود و آب سیل در آن سال طغیان زیاد نمود و قدری از ارکان ها
کهنه و نو خلل پذیرفت و اصرار در مقام سد آن پردن بنای سد و جرات
عرض مراتب بنواب سابق الذکر نمودند و روز بروز خرابی آن زیاده باغات
و بساتین از لهیب تشنگی آتش در نهاد افتاد اشجار ترنج و نارنج خشک از اجزای
شطرنج درختان ابا توت از بی آبی فرتوت و داربست تاک پیچ و تاب
ظل

ظل عاطفت گریبان بود و دهن مار بیت العنکبوت سلسبیل غلطان و در سلسبیل بار
از تاثیر اسم خود سوخته و حصار آتش در درون افروخته انواع لیمو معدوم
و از دیگر انچه جز در سوره والتین چیزی معلوم نه دلها افسرده و گلها پژمرده
انهار سیراب و ده کده ها خراب صحرای میان آب که نمونه جنات تجری
تحتها الانهار بود نمونه دشت کربلا و بازرگانان آن بلوک چه سوار و چه
طریقه بکربت سلوک داشتند در طلب جرعه آب تحمل هزار گونه مکاره و بلا
شنودی مردم ماهی شده در قعر گرداب غبار انگیز چون جاروب بی آب
خضر را از دم آبی نشان نیست زمزم که خود خبر هست و از آن
اکنون چند سال است که محصولات صیفی از نقص و حبوب از بلاد قریه های سابق در زیر
و محصولات شتوی را باید باران بیگار زرد چیز و سه سال متوالی قبل از این کم
بارش شد پارسال که مردم بصحرای عسکر با استسقا رفته بعضی خاص و عام در آنجا
مجتمع شده اراده بستن بند و آبادی ولایت نمودند در دزیر حجه ها که ید
امر بحکم مسجد جامع حاضر و هر یک بقدر وسع و استطاعت چیزی قبول نمودند
که از خالصه خود بمصرف برسانند چون انجام این امر عمده در کارخانه تقدیر

رب العالمین صورت وقوع نیافته بود و در عقده تعویق افتاد و همچنان موقوف
بانجر بعون الله الجریث بعد ذلک امرا فصل بیست و چهارم چون طهماسب قلیخان
از توشتر حرکت نمود بعد دفع و همدان و گیلان و آذربایجان را
بتصرف اولیای دولت رومیه و روسیه نمود تخلص ساختن بخراسان رفت جهت
نمود و محمد علیخان والی فارس شد و ابوالفتح خان در توشتر متقدر بود
تا سال چهل و چهار که طهماسب قلیخان باصفهان آمد و جمیع حکام و عمال را بانجا
طلبید شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود و یکی ده بودر کمه بخراسان فرستاد
و سکه و خطبه باسم ولد رضیع او عباس میرزا اعمی داشت و محمد بیک کهکلوی را حاکم
توشتر فرستاده بود میرزا ازکی بن میرزا احسن وزیر و خواجه عبد الباقی مستوفی میرزا
و معصوم آقا بن بهبود آقا نایب و از کدخدایان حاجی محمد و حاجی محسن و جمعی دیگر
باسم اصفهان طلبید و سوای بیک قولار اقاسی سردار نایب الایاله و علی نقی
بن عبدالنقی بیک بن مرتضی بیک بن علینقی بیک بن ایلدرم بیک باقی الذکر را
و کیل هات نمود و علی رضا بیک افشار خراسانی را با فوجی از سپاه بانجا بعد
فرستاد و خود در اصفهان بوده مردم بختیاری احمد خان بن قاسم خان حاکم
خود را

تعیین نموده لاجرم بختیاری آمده و در تنزل نمود و جمعی از ایشان تعیین و همه را بکوچ اخراج
مأمور نمود و در کهای بتعجیل بزرفر ابتره بمحاصره بغداد رفت و علیرضا بیک دموغی
بیک را بانجا طلبیده اختیار توشتر و دزفول بالاستقلال بعبدالنقی بیک مسلم شد
و ابوالفتح خان در توشتر خانه نشین شد تا انکه محاصره بغداد طول کشید و از برای
ساختن کشتی جهت جسر قیر ضرور شد فرمان بعهده ابوالفتح خان صادر شد
و از منبع قیر که در حوالی توشتر است هر قدر که توانست قیر تحصیل و ببغداد
حمل و نقل نماید و ابوالفتح خان بعد از تقدیم ان خدمت برفاقت
المعلم بیک بن محمد علیخان در انجا توقف نمود و محمد علیخان در اوقتی که
بهندوستان رفته بود تا شهر صفر چهل و شش عثمان پاشا توپال از جانب
سلطان روم با سپاهی گران بامداد احمد پاشا بغدادی و محاربه
قزلباش نموده شد و طهماسب قلیخان باستقبال ایشان رفته جنگی عظیم واقع
شد و شکست بر قزلباش افتاد و خلقی کثیر از ایشان بقتل و اضعاف
مضاعف ان از بی آبی بهلاکت رسیده نزد و سردار بالضروره با قلیلی
قشون فرار نموده خود را به همدان رسانیده نزد رسیدن نقد توپال فرستاده

دو ماه طلبید که خود را ثانیاً مستعد هر چه مصلحت حال بشد یا جنگ یا صلح معمول
دارند و بقیه قشون شکسته را بولایت خود مرخص نمود که تدارک احوال
خود نمایند و چاپاران را باطراف فرستاده و ایلچی در رتبه دو باب
نفر و قشون جبر بر هر چه بهر جا بود همه را نزد خود طلبید و محمد خان بلوچ
که حاکم کوهکیلویه بود اختیار کامل در تمامی آن حدود داده بود عهده ماه
مرخص و بکوهکیلویه فرستاده و محمد خان در دو ماه جمع اسباب نموده بشوشتر
مرور نمود و ابوالفتح خان همراه او بود در مراجعت خان عصیان
نموده انرو شهرت دادند که ثانیاً طهماسب قلیخان شکست خورده
مفقود شده است و مراجعت نموده انرو جلوداری برای افشای این خبر بیکس
پیش فرستادند و آن جلودار بخبر در قول بود چون بر رفتن امیر را بتیر
انزالکفش و مردم درقول جمعیت نموده دروازه را بر روی ایشان ببندند
و ایشان از آب عبور نموده روانه شوشتر شدند و مردم شوشتر چون
از حقیقت حال بیخبر و خبر شکست بذهن ایشان رسوخ یافته بود ایشان را
استقبال و خدمت نمودند و عالیقدر بیکس فرار نموده بر قول ارش
در روز

در روز دیگر محمد خان و ابوالفتح خان جلوس عام نمودند و مردم را از حقیقت اراده خود
مطلع کردند و طوعاً او کرهاً مردم با ایشان اظهار موافقت نمودند و شیخ فارس و بعضی
دیگر از شیخ عرب در انجمع حاضر و با ایشان همزبان بعضی در آن شب
جهة استمالت عالیقدر بیگلربیگی فرستادند و بعد از دو سه روز محمد خان رو آ
بکوهکیلویه و ابوالفتح خان در شوشتر فرمان فرما بود و عالیقدر بیکس صورت ماجرا
بطهماسب قلیخان عرض و نوشتجات محمد خان و ابوالفتح خان را ارسال نمود
و در این بین طهماسب قلیخان با عساکر ردیفه ما بعه عالی آمده و توپال
با اکثر پاشایان و سرکردگان سپاه رومی مقتول شدند و طهماسب قلیخان با احمد
پاشا صلح نموده برافعه محمد خان متوجه اخیرقوه و قشون را از راه
بادراد بیات روانه نمود خود با معدودی بجویزه رفت و بجهت سلطان
کرد فرا چوزلو دار الحکومت شوشتر نامزد و الملس بیک را باستمالت
مردم شوشتر فرستاد و ابوالفتح خان استحکام حصار را آماده و اکثر
خلق را با خود متفق ساخته بود و چون الملس بیک بحوالی شهر رسید
در بسالیها بهر بکر منفعر اخر الامر ان عزیمت منحرف در باطاعت قرار داد

داسلمس بیگ داخل ولایت شد و کس بطلب ح در منزل جلقان بنو فرستاده او هم
با قشون که داشت پا برهنه در خانه حاجی محمد تقی فرود آورد و بعد از سه روز
طهماسب قلیخان نیز از حویزه پا برهنه شب داخل شده بخانه معصوم آقا
نزول نمود و علی الصباح عباسقلی بیگ و کدخدایان و قزلباش که بخدمت آمده بودند جمیع بنوا
و چگونگی مقدمه شوشتر از عباسقلی بیگ و میرزا امر نصیر پسرزاده حاجی میرزا حسن میرزا که در آنجا
بود بعضی استفسار نمود ایشان حقیقت را معروض داشتند روز دیگر جمعی کثیر از سادات
و اعیان بنو بحضور طلبید و با ایشان قرار کار نمود چند نفری را که بی تقصیر ایشان
در انقضیه بر آن معلوم شد رعایت نمود و مستحفظ بخانهای ایشان فرستاد
و بقیه را با ابو الفتح خان محمودی و بخلیل بیگ چند دل بسپرد و قشون بنهب
و [illegible] ولایت مرخص نمود نهایت در منع از قتل سابقه بسیار کرد در تمام غارت
طوفان بلائی بر پا شد که طوفان نوح بگرد آن نرسید و مخدرات حجاب عصمت [illegible]
کار بنوائی کشید چرا [illegible] در کوچه و بازار چون اسرای یهود [illegible]
بیع و شرا دست بر دست شاد و خروش این مصیبت و آوازه فتنه چنگیز را
بر طاق نسیان نهاد و این واقعه هایله در یوم الاربعاء دهم شهر شعبان
بود

بود و صبح یوم الجمعه هشتم طهماسب قلیخان بسمت کوهگیلوره روانه و محمود بیگ را با سپاه
بود و اسلمس بیگ را بشوشتر گذاشته بود میرزا عبد الله و میرزا السید علی بن میرزا
اسحق بن میرزا شاه میرزا با کوچ ابو الفتح از راه فتح مجال کرمت کوچانید آخر الامر
بالتماس اسلمس بیگ ایلغار مرخص نمود و نجف سلطان در شوشتر بحکومت باز ماند او آخر شهر
شوال که از اصفهان فرمان رسیده و پانصد خانه وار از رعایای عمده شوشتر بخراسان
بکوچانند و نجف سلطان خانه کوچ را بر داشته روانه شد و عباسقلی بیگ در امر خود
مستقل گردید و بعد از دو ماه رقم حکومت و خطاب خانی باسم او صدور یافت
و مدت [illegible] سال در کمال استقلال گذرانید و در آن وقت نهری از گنبد [illegible] ابتدا
نموده بالادست پل شطیط برده خانه شوشتر بسیار عریض و عمیق که بقدر احتیاج آب بر دارد
و در بند میزان رفع احتیاج توان شد و با تمام نرسید فصل بیست پنجم در بیان جلوس
اشرف طهماسب قلیخان در صحرای موقان که بلاد آذربایجان تمامی اعیان و معارف
بلاد و ممالک ایران بانجا مجتمع باشند و از انجمله از شوشتر قدوه فضلا [illegible]
بود و در دوم ماه رجب از راه کوهگیلوره روانه شد و در اواخر ماه شوال باردو رسید
و بنا بر آن جمعیت بر تصدیق سلطنت او بود و مردم اینگونه تصدیق نمودند و جمهور در آن باب

منتهی بر خطبه و مهر خلایق بقصود و شرطی که خواست تمام نمود و بود دان را بصحابت
کنجعلی پاشا ایلچی روم که دران مجمع حاضر بود بسلطان روم فرستاد و سکه باسم نادر
شاه و تاریخ الخیر فیما وقع معمول گردید و جهة مصلحت دقیق و استمالت سایر
سلاطین و رفع خلاف مذهب مقرر شد سب و لعن بعض شایخ سلف که در دولت
صفویه استمرار یافته بود موقوف و همچنین کشتن بعض اوراد و اذکار که
از خواص مذهب اثنی عشر بود متروک گردید و مامورین بهرات یکماه
در انجا توقف نمود شروع بقلیخان از راه همدان روانه اردو شده
بسبب شدت برف و انقطاع طرق تا وقت رخصت مامورین باردو رسید و بهمه
روزه در وقت سلام نواب اقدس استفسار احوال او میفرمود اخر الامر خواجه
خان بن حاجی شاه وردی کرد کیوانلو قوچونزرا الحکومت شوشتر تعیین و باتفاق
مامورین روانه نمود و خواجه خان در شهر محرم چهل و نه وارد شوشتر گردید و بیست
چهار سال در انجا حاکم بود و نادرشاه در انسنه باصفهان امد و در جبال
بختیاری شخصی علی مراد نام ظهور نموده جمعیت و گریخته بسیار بر او مجتمع گردیده و بقطع
طرق مینمود شروع و نواب اقدس ببختیاری امده و او را اسیر آورده مقتول نمود
وسعادت

وسعادت باصفهان و از انجا روانه قندهار شد و چون قندهار را مفتوح نموده بهندوستان
رفت و محمد شاه پادشاه هند با سپاه بیپایان استقبال و جنگ سلطانی بین العسکرین
واقع شده آفتاب فتح و ظفر از مشرق دولت نادری طلوع تا انکه بوساطت بعض
امرای دولتین صلح وقوع یافت و نادرشاه باتفاق محمدشاه داخل شاه جهان
اباد گردید و در آن واقعه کلبعلی خان بن محمد علیخان که باتفاق محمد علیخان ایلچی بهند
رفته بعد از فوت محمد علیخان در انجا توقف نموده بتوبقتل رسید و در ایام خواجه خان
حاکم حویزه حاجی سیف الدین خان بیات نیشابوری بود و در انوقت مقرر شد
که حاکم شوشتر قول بیگی بیگلربیگی حویزه شده و قبل ازان قول بیگی بیگلربیگی کوهگیلو بود
و حاجی سیف الدین خان مردی ضابط هوشمند بود و جهة تمشیت امور مکرر بشوشتر
آمد و رفت مینمود و نهر عباسقلی خان را باتمام رسانید و آب جاری نهایت
سیلاب آن را خراب نموده حکام بعد متوجه ان نگردیدند و نادرشاه از
هندوستان متوجه بلاد اوزبک و ترکمن گردید و خواجه خان را مامور بفتح بلخ نمود
و بعد از رفتن او بقلیل مدتی قاسم خان قاجار استراباد حاکم شده دو سال
دیگر حاکم بود و وکیل مالیات محمد بیگ برادر عباسقلی خان وکیل مالیات حویزه بود

و دیگر رقبا حاجی معصوم مستوفی حاجی ابوالحسن بن خواجه عنایت الله بعد برادرزادهٔ
حکومت علی نقی خان مستوفی شده بود بعد از وفات عم او آقا عبدالله بن خواجه
عبدالباقی و وزیر آقا جواد بن آقا کلبعلی بن خواجه ابوالفتح نبیرهٔ حاجی محمد شریف
سابق الذکر گردید و از آن پادشاه به رفع علم ادخان بختیاری در وزیر شده بود و وزیر
سابق میرزا علی اکبر بن میرزا ذکی بحویزه مامور بود و در سال پنجاه و پنج لطیف خان
افشار را در بحکومت آنجا و وکیل بابت خان احمد بیک کمره‌ئی شد و در سال
بعد خواجه خان سابق الذکر بسرداری بصره و دورق و شوشتر و چند روزی توقف
نموده روانه حویزه شد و لطیف خان مذکور و بهرام خان حاکم حویزه و فرج الله خان
حاکم دورق با قشونات و شایخ عرب متابعت او مامور بودند و نواب
اقدس بکرمانشاهان و حدود ولایت روم بود و علما و قضات ممالک
محروسه را جهت مناظره مذهب بحضور طلبیده بود از حویزه شیخ محمد شیخ الاسلام
و از شوشتر آقا شریف قاضی بحضور رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع
بتاریخ شهر رجب از حویزه حرکت و روانه بصره گردیدند و ولایت بو
محاصره و تا شهر شوال توقف نمودند در این بین تقی خان بن میرزا محمد علی
میراب شیرازی قدم بر جادهٔ خلاف نهاد و پادشاه از استماع این

این خبر بغایت رنجیده عنان عزیمت بمراجعت بلاد ایران معطوف
گردانیده و قلعه کوکوک را که از بلاد روم مفتوح گردانیده بعوض باولیای
دولت رومیه رد و با احمد پاشا بنا بر مصالحه را استحکام و موکد نمود و در رقم
منعقده بسردار بصره فرستاد که دست از محاصره باز داشته قشونات را
مرخص و خوانین را بحضور طلبید و ایشان در ماه ذیقعده روانه اردو
گردیدند و لطیف خان و بهرام خان هر دو معزول شده صالح خان بیات
خراسانی حاکم شوشتر و خواجه خان بیگلربیگی حویزه شد و در محرم پنجاه و هفت
داخل شوشتر گردیدند و در آن وقت ابوصالح سلطان ترشیزی وکیل بیات بمهام اولیا
بود و در اواخر سال خواجه خان وفات نمود و حاتم خان کرد بعز لرستان آمد
و چند روزی توقف نموده رقم قرین احضار کلی عمال و اعیان و قضات آنجا ارکان
رسید و در شهر محرم پنجاه و هشت بیکی باتفاق حاتم خان روانه اردو گردیدند
و صالح خان مذکور نایب عربستان و محمد رضا بیک بن اسفندیار بیک
شوشتر بود و بفاصله صالح خان حاکم بالاصاله بهرام خان حاکم شوشتر شد و بعد
از دو سه ماه قبل از رسیدن شوشتر معزول و حکومت محمد رضا خان افشار

ترخلوا ابیوردی برادر علیرضا بیک برادر آن بتفویض یافت و در روز دهم
ذی قعده داخل شد و در دو ایل محرم (?) قشون اوزبک داخل شوشتر گردیدند و الوا
رحمت و بلا و قحط و غلا بوقوع پیوست و در شهر شعبان پنجاه و سنه محمد خان ولد
سرور سلطان قراچورلو بحکومت حویزه و عبد بعلی خان بوکالت تمامت
آنجا آمدند و در شهر ربیع الاول سال شصت مقارن رجعت بریخ (?) در عقرب
مولا مطلب خان حاکم دورق بن سید فرج الله خان بموقعیت شیخ عبد
و عبد بعلی خان طبطبان (?) کوفه محمد خان را محبوس نمود و ابراهیم خان بن بابا خان
حاکم فیلی چون مطلع گردیدند بردن انتظار فرمایش پادشاه تمامی ایلجاری فیلی
قشون اوزبک را که در آنجا ساخلو بودند برگرفته روانه عربستان شد
و محمد رضا خان و چریک و اعیان شوشتر در دزفول با او پیوسته مولی
مطلب خان نیز با جمعی و بو درخود باستقبال ایشان آمده بود و در تاریخ بهر (?)
جمادی الاولی در حوالی دزفول تلاقی فریقین شده قشون عجم مغلوب و منکوب
گردیدند ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت خود شد و محمد رضا خان بلا
توقف روانه شوشتر گردیده دغدغه تمام و اضطراب بسیار بر تمام اهل (?) عرب
افتاده

افتاده قوی حال گردیدند و بعد از سه روز عبد بعلی خان بمحاصره شوشتر آمده و در روز
هفدهم سید مطلب خان نیز وارد گردیده در اطراف شهر نزول نمودند و مردم شوشتر
با وجود اراده استوار و تهیه اسباب حصار منعه (?) بمحافظت بروج و ثغور قیام ورزیدند
و عرایض محمد رضا خان را که بارو (?) فرستاده بود انتظار جواب میکشیدند
و چون خبر اردو منقطع و اخبار بر هم خوردگی و اختلال از جمیع اطراف
بعنوان تواتر مسموع میشد جهت مصلحت وقت بنوعی از مصالحه ساکت شدند
و رفت و آمد فی الجمله در پیست (?) و نوزدهم رجب دست داده محمد رضا خان بعسکر
مولا رفت و در آنجا گرفتار شد و چند روز قبل از آن چون مولی مطلب و عبد بعلی خان
بر سلطنت شده بود او را نیز محبوس نموده و در بیست پنجم شهر مذکور فیمابین سرخیلان طوایف
لالوی و [illegible] که منجمله عساکر سید مطلب خان بودند نفاقی بهم رسید و بمیان (?) دله و مجادله
انجامید و اعراب با او بودند خیانت نمودند و کار بجائی کشیده تمام سپه
و کارخانجات را گذاشته بسمت حویزه فرار نمودند و قورخانه آتش کشیده
جمعی کثیر از معارف شوشتر که در حوالی آنجا بودند با آتش ملاحق شدند مثل سید محمد تقی
مستوفی و سید نورالدین پسر او و میرزا رضا بن میرزا ابوالحسن و میرزا

بن میرزا شجاع و محمد علی آقا بن فضل‌علی آقا و خواجه محمد بن خواجه رفیع الدین و خواجه
محمد علی بقال و ابوالقاسم آقا رفوگر و محمد علی منصور و غیرهم و چون مولی بحویزه
برفت و محمد رضا خان و علی نقی خان را همراه برد و امور ولایت
از هر جهت بمحمد رضا بیک سابق الذکر مسلم شد و در این بین خبر قتل نادر شاه
بصحت پیوست و مردم از تشویش صولت و سطوت او آسوده خاطر گردیدند
و چون علیقلی خان بن ابراهیم خان برادر زاده نادر شاه بود بر سریر
سلطنت جلوس و خود را عادل شاه موسوم نمود رقم ایالت حویزه
باسم مولی مطلب خان و حکومت شوشتر باسم علی نقی خان فرستاد
و سید مطلب خان علی نقی خان را از حبس مخلص نموده بزرفتن فرستاد و محمد رضا
بیک روانه حویزه شده محمد بیک برادر علی نقی خان در محرم شصت و یک
بنیابت شوشتر آمد دو سه ماه بر این منوال گذشت و در ماه جمادی الثانی سید
مطلب خان بقصد فتنه شیخ سعد خان بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کثیر
از حویزه حرکت و ایشان بسمت شوشتر تکیه نموده و محمد بیک نایب
و سایر معارف ایشان را تقویت و امداد و در مقابل سید خان مجادله
واقع

در توقع فتنه مولی مطلب مغلوب عنان عزیمت بسمت حویزه معطوف کردانید و محمد رضا
بیک که با او بود بر امیر بر رفت و مقارن این حال علی نقی خان وارد دزفول
شوشتر آمد و سپاهی   که با مولی مطلب بود نیز در جنگ گاه محاصره عرب افتاده
بود نیز ستمهای نموده نزد خود آورد و در دزفول فتنه ای در شوشتر بفرمان فرمایی نشست
و محمد بیک برادر خود را با جمعی تمام بر امیر فرستاد که محمد رضا بیک را از امیر
آورده نفس خود در قلعه نگاهداشت و بعلت مال محمد رضا خان و غیره او را
بمصادره نگاهداشت و چون بزرفتن رفت همراه ببرد و در قلعه دزفول
نگاهداشت و در آثار علی نقی خان در این حکومت آخر منار امامزاده
عبدالله و مسجد قرب حمام خان است و در این بین ابراهیم خان برادر عادل
شاه با برادر خود مخالفت و لجاج نموده عادل شاه مغلوب گردیده ابراهیم خان
بر جای او بر سلطنت بر ربع نشست و رقم حکومت دورق برای محمد بیک فرستاد
و چون مردم دورق اعتنایی ننمودند معطل شد و محمد خان بنیابت شوشتر برقرار
ماند تا بعنایت [illegible] علی نقی خان با دیگر [illegible] و بزرفتن نفس خود طلبید و چار
ابوالحسن بن شمخال بیک را که همشیره زاده او بود بنیابت فرستاد و او مرد

سخت گیر بود در تقدیم مهمات دیوانی مسامحه و مهلت روا میداشت تا در اواخر
ماه رمضان ولایت بر او شوریده و مردم غوغا نموده و او در قلعه محاصره افتاد
و بعضی سادات و آقایان گندزلو اسمعیل بیک بن مهرعلی گندزلو که در شوشتر بود
بر خود حاکم نموده و عباسقلی خان و محمد خان را با جمعی از کلهتیان با برادر حاجی ابو الحسن
فرستاده و ایشان از راه رهوخانه خود بقلعه رسانیده و مردم شهر
خود سو مشایخ عرب رسانیده بنای موافقت با ایشان نهاده و میثاق
استوار نموده و در دزفول نیز شورش سانح شده اهل دزفول بقلعه ریخته و محمد رضا
بیک لو را از حبس بیرون آورده و چون عباسقلی خان این اوضاع را برخود
با مخصوصان بسمت فیلی رفت و محمد خان از استماع این خبر ضعیف شده از قلعه
شوشتر بیرون آمد و در چهارم شهر شوال در میان بازار عام مقتول گردید و محمد رضا
بیک از دزفول مشایخ آل کثیر بویت و ایشان نیابت شوشتر باو مفوض داشتند
و در شهر ذی قعده داخل شوشتر شده اسمعیل بیک بید خل گردید و چون
دولت ابراهیم شاه نیز سپری شد و شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن
نادرشاه در خراسان جلوس نموده صالح خان بیات سابق الذکر در بلاد فارس
جمعی

جمعی داشت و با چاپاران او باره رفته آمد مینمود و رقم ایالت شوشتر بتاریخ
شهر ربیع الاول شصت و سه باسم محمد رضا بیک رسید که فرستادگان او را از
آورده بودند و آنچه جلادت عام نموده رقم مطاع خوانده و تمامی اهل ولایت
باین خبر شعوف و همت باطاعت و خدمت او مصروف داشتند و این
معنی ملائم سلیقه شیخ سعد و قبیله نبود باین سبب در مقام از کار قطع طرق و شوارع
نموده و جمعیت بمحاصره محله استوا تا حوالی باغ خنک و مستوفی آمده و در این
بین رقم ایالت باسم شیخ سعد خان از پادشاه جدید که در اصفهان
جلوس نموده اسمعیل شاه بن میرزا ابوتراب بن میر سید علی خلیفه سلطانی رسید
و چون اهل ولایت با محمد رضا خان صادق الکلمه و راسخ بودند بالا حجره
کار بمصالحه انجامید و شیخ سعد خان تفویض امور حکومت بمشار الیه نموده و او
در هر باب صاحب دیوان سابق بر قرار گذاشته متوجه گردد و تا حال بر
که یوم الاحد بیست و دوم شهر جمادی الاولی هزار و صد و شصت و چهار است بر سر
منوال است تا بعد در کارخانه تقدیر رب العالمین چه نقش صورت پذیرد
فصل بیست و هشتم در او ابتدای جلوس نادرشاه چند سال متوالی باران بسیار

بار بیرون مردم بکشت و زرع بسیار بکوشیدند و دست تعدی اعراب و الوار از همه
جهت کوتاه بود و بسبب امنیت طرق و شوارع ارباب ثروت و مایه داران
بتجارت و مسافرت مشغول بودند و با خرید و فروش اطعمه تفاوت نمینمودند
و اجحافی نبود که عمال دیوان بصیغه بالوجهات در زراعات بازیافت نمودندی
در آخرها بتغیرات نازله بواجب غازیان و غیره بحواله میدادند و اضافه
از ابا جاف رعایا بطرح میفروختند و باین اسباب و اسباب خفیه دیگر
که در علم مسبب الاسباب مقرر گرفته بود محصولات دو قرن بسیار بهم رسید
و تغیرات زیاده از حد معتاد نازل نمود چنان که احدی نبود بر اداء و تسدید علاقات
بهیچوجه رغبت باقی نماند و چه بود که در این اولات هرگز جمیع اطعمه در بازارها
پانزده من شاه یکصد دینار میفروختند و این ارزانی اطعمه را اجحاف بسیار
نمود حتی اجناسی که از بلاد بعیده جلب میشود از قبیل شکر و فلفل و قهوه و عقاقیر و غیره
و البسه و امتعه قطنی و حریر و کتان و صوف و حیوانات و دواب نیز
سرایت نموده بحدی که از همه جهت نعمت فراوان شد و معمرین در ازمنه
سالفه ندیده و نشنیده بودند و اهل مکاسب ضعیفه همیشه اوقات در مضیق
فقر

فقر و تنگدستی بانها گرفتار و هر کس دخلی بود بخرج لوازم آن وفا نمود با وصف کثرت
اسراف و تاثیره در آن سنوات التزام نمیشد بعضی از مایه داران و صاحبان ثروت
و اعتبار که دیر شد در اوضاع عموم خلق زیاده از حد لایق ساحت بهم رسید
و چون این احوال بطول کشید بموجب ان الانسان لیطغی ان راه استغنی
بحوصله کان بار از کلیم شکر بیرون کشیدند و از دخالت عاقبت کفران بهیچوجه نیاندیشیدند
و چون استخفاف نعمت نمودند و بمقوله غفلت و جهالت نمودند چون بمدلول لئن
شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید شکرگذاری موجب مزید و کفران
نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالغه الهی جهت تادیب خلایق مقتضی شد
که از اسباب ظاهره و خفیه بالمره مقطوع که فکفرت بانعم الله فاذاقها الله
لباس الخوف و الجوع لاجرم خیبا و خوف در استیلا یافت و شاهد کامرانی
و شادمانی روی برتافت و ابواب مکاره از هر جهت گشاد و زمانه دگرگونه آیین
نهاد و دست تطاول اشرار دراز گردید و سند عزت اشراف در هم
پیچید و سالها در وقت موسم قطره از آسمان بر زمین نبارید و قلیل محصول
که در بعض قرار یاب قرینه بعمل میآمد هر ساله تقریب شده در وقت حصاد

بر پای شد پای سم ستوران سیاه گین و صاحب آن کم نصیب تر از مور
و خوشه چین لاجرم تعیرات، لاگرفته یکمی جو کمتر از دو پانصد دینار زر بستد
دلّال را خانی نیز سرایت نموده بهمین نسبت بهای هر جنس تضاعف
کردید پمت زنگ کرده نیز مردم رو سیاهی برلاش، غضب لطف الهی
هم مستوفیان آسمانی نشسته زردی کاردانی برزق هر کسی دفتر کش در نیز
برات در نامه اعمال داده نیز زراعت کار بلبلت سینه با آدم
بهشت برین را اندو دانه گندم فروخته و باغبان در تاب این غم چون
خوشه تاک عقدها در دل پر خون اندوخته خانه دهقان در بسته تر
از بینی نه در شب آدینه دود خانه آسیابان دم سوسی آرد از علاف
آرد بیخته دارد نیز آویخته متاع دکان خبازی چون قطره کود کان
و جنس دکان بقال در استخوان خرما دوبت با دام و کردکان
حلوای چون سرکه فروشان روی ترش بر تافته و بهوس اسب آتش
عن برار نیش خورده و نیافته قند از جان شیرین دست آشسته
و زلف عروسان چون رشته حلوای ژولیده و گسسته رلش گرد آلود
تر از حلوای کشمک و از جوش غم چون نان شوش تا زک و
شا

و دیگ قصاب چون شکم بی چیز گیر و طباخ سو آب بلور کباب رسوهی کباب
و جگر بر سر خوردن خون ناب جولا تار و پود کار بر بره و متاع
زنبر که بوز ویره از غایت اضطراب در شو ئیدن دلش چون خانه
حلاج در طپیدن حلاج سو چله کمان گسسته و گرد ملال بر رخسار احوال
نشسته چهره رنگرز از سیلی جوع همچون نه خمره نیل در رنگ چیتساز
مانند پر طاوس کالای و لسته دلی غنچه و آسمان گونه وضع بزاز را کفن فروش
بر روز بان حال سیرتم با این همت ابرار راحتی نیست نه در یک نه در ابریشم
کفن جامه همه در سر پیش کرباس انز عطار اگرچه از کافور گرم بازار اما از بخور
جهه دیگر در آزار خیاط را از حسرت بچوری د بخوای سوزن بچشم و بند مال
بر روزگار رفو گرفتار تر از نیش در پشم حرم سازان سو شره بوت انار
و جصی و نفش و حرم دوران سوزد هشت شت برقی بر رودی سکنش ان
القمر سواد الوجه کرده و آهنگر بکد از زیم کوره اشتهار آتش کرده بیطار از ریگ
کار داغ در رهی و سکاری از بیکاری فرد مانده تر در خزد رکل پالان دوز بو
کاربیر زی و قمة تاب چون موی از لاغری نما بود دست بخاک زمین بیرکه ادا

نالهٔ گرسنگان فلک خشمناک قالب تهی خسته و شکم‌هایش مانند نیها دمیدن
جان شیرین کمر بسته بخار چون کمان دوال همین پوست و استخوان
و قنداق ترایش در لبه کشیدن لحمه چون خراط سرگشته تر از گوی
چوگان نو سوار آن دشته نتراشیده پریشان تر از زلف کلغدا بکو
دو دولاب از همه اعضا گریان در زاران و همگی از حیرت سرافکنده تر
تشنه و مستهٔ غم در کاوین رگ و ریشه آب بند چنان افسرده و بیدار
جهان را آب برده کللی چون ماهی بخاک طپید گوئی فرشته قفس از عرش
کوبیده قلاش را چون شاخک در ذیره بند از بند بریده عصاره
در این شکل درفش رو با زخوات کنجه فشار سیاف بوکالرد
باستخوان پشت کمان کرخمیده درو ده زهاب بریده و صورت
تیر کرکر دیده چشم زره کریش تر از زره بگلوی لقمک سازد
چون سی لقمک پرکره چلمه از اسم بی بسمی شکسته شده و خورده فرودش را
اه درب واماندهٔ دلاک از رگ دبازار دست بر سینه نهاده و حرف
چون زر مالیده از سکه افتاده جواهری دانه زمردی آب را برآن
گندم

گندم سبز درده و طبق لولو لالا را بهلو طبقه نان کشاده زرگر چون سیماب از نجود و
خاک را روش یاقوت رمانی و رنگ زردی علاقه بند چون ابریشم معرض بریده
و چکین دوز تا چاپ لشکر ابجوی بجزیره کار زر را گوئی شراب بلا برده و سمور
دوز بوزن شته پهلو خورده رفوگر را پرده عنکبوت پاره و سار روقی چی شب
کار خراب تر از فقه شاره بوزن گردد در ضعفی در خار خار و شماع را در درد
شتار بی نسا زرا پوست بر استخوان کشیده و درد و درد دل پیچیده جیلان کررا
رنگ زرد و میان چون میان غیلان پر از درد شته گرد رکوزه غم جان
گداخته گوئی پنیار فقی سنگ تراشیده کوزه گری وجود تر از خم بی باده
دکانش بار چون بقال شکسته از پاییت افتاده کاتب را چون لیقه دوات
اسعاب هم چسبیده و مغز استخوان مانند قلم خشکیده مذهب را چون خانه بحرز
خراشیده و صحاف را شیرازه اوضاع از هم پاشیده مصور را
قالب تصور خشک و حیران و مهندس چون زبانه پرگار سرگردان منجم
در طالع غیر سنبله چیزی نه دیده و کف الخضیب پیش کف نان تخریره طلبیدرا
اشعار سبعه منحصر در سماع صائم و مرض جوع لازم تر از تب صائم رمال را خذ

نقطهٔ دائرهٔ جرعه‌خانه باز رسانیده از باب کمال درکمال بی‌اعتباری و فرهنگ دانان چون
تقویم پارینه بعینه با وجود صورت قوت و قوت قالب بیجان و مارگیر مانند مارگزیده
برخوبیان هنگامه معرکه گیر سر دفتر از بزم کوکناریان و دهن قصه
خوان خوشتر از ذهنه ما قاریان قهوه چی سود از بخت سیاه سینه
در جوش و پرورش دل برخواسته از درد دغال غلیان فروش شب از تیره
روزگار تیره داشتباز چون موش آسیا خیره پهلوان چون کمان کباده
دلکش بیکار افتاده سبزه کان بودیده پر آب و قلندران بغداد
خوب نژادان بوشده مراد بسته و شاه ابرازان مات نشسته
باده نوشان از کباب جگر ریزه وطن بودن را ابر از پوست خار
و خرزه نوجوانان بوجامه خط رخسار ن تر از صبح صادق و زبان حال
باین مضمون حقیقت مشحون ناطق بیت شد ازفشار گردون سوی بغداد
سرزدیش ره حوزه ده بعدم در روزگار طبع ماه طلعتان در این شکنجه تا نمی در
قرد و قوس و والا قطر تان از غایت اضطرار بر مساحت ترعبای دوس کل طعانیو
که ازپالوده گشته چهره بوف بودند بر که نجابرر زردو نازک مرغان بود
جان

جان مشکل پسند را آب گرم دهان سرد توان گران سومایه تر از ظرف
ذله رزادگان و کدخدایان شعفانه پاک قدرشناس تر از دل آزادگان حریفان ارباب
برگه پر آشوب تر از آشیان زنبور و دماغ مطرب از نوای خنجر در کاسه طنبور
شاعران از قحط رجال بوی گنان و مویه کنان و عشق بودن را معشوقه ما هردو عبارت
از قرص نان رخسار کلعذاربودن کاهی تر از طلعت ماه و خرمن حسن گندم گون هم
برگ گلبرهٔ شقه نان دلربا تر در نیمای اهیاره و لبو نقره چون شیم پرهن یوسف
روشنی بخش نظاره سرو قدان خشک ایستاده و نرگس چشمان دیده حیرت گشاده
سیه زلفان از پریشانی سودای و شکن نافان وحشی‌تر از آهوی خطای تر دو جان
تلخ کام و آینه بندان زنگ فام لاله عذاران داغ دار بودن و گلی چهرگان تر را
بخون دل تر از گل انار امان آشفته چون دود ل ا ر امان بی آرام تر از بلبل
پری رویان سبکتر از ظرف خالی و سبز مویان پامال تر از نقش قالی شمع فروغان
با چشم گریان آتش در گریبان افروخته و پروانه دور حرف هستی خود سوخته نسیم
رفتان چون نقره قلب در بازار وارنه و یاقوت لبان چون نگین در دل ای ربوده
مخدرات تتق احتجاب بوسه ادق عصمت بر گون و عذاران باشاعه فاحشه سحبان

گوناگون نوعروسان ربیع حجلهٔ کام از دو بیت للاخوان و تازه گشته‌اند چون رنگ
حنا از دست رفته بهارشان خزان در هر چمن کاهی هر زرگلی که در یکجا انگار
و در هر گوشه هر زرد زهره با نظاره شیرین و پای بلکان نشاط نقش پریش نی
از پیش نی خوناوه حباب شده بود و بیدی بچه نان بچه بجا قوال با دف
ورد و بره چون جلاجل در کف کف شون را آهنگ شیون سرودن پیرحرا بابت
که مرا ادد ماهی‌بنده خفقان بود چون پیران بی معجز خوب و در نیعان از لب اضطراب
برهم خورده تر از مجلس آخر شراب حمامی در سوخته گران کاهیده نفس
از کار و بار جا مانده دلاک بود چنان زور کار رفته که گویی نمی‌سر شود بار
بعضی نقابان شعر در برداشته کوبان شتابزنی که گدا انگ در اطراف
مساجد چون صفوف جماعت در حال قنوت و ملایان از قطع وظایف
مدارس متفرق در طلب قوت لایموت مبتدیان با عوام بر سر خرمنها
چون ابن عصفور و منوطان چون ابن جوالیقی تفکر شده حاصل و محصول
و توسعه طرف و جار و مجرور و منتهیان چون میر باقر با پودر درس مجلات تحریر
شده احتقار و تنقیح لفاف غلات خرمه بقاع متها اش چیز نخورده
وعمله

وعمله بیوت از حسرت نان و حلوا مرده مهمانان در ذکر آن ورمیش چون در رزحص لبیض
وطفیلیان طبع در ذکر زنده تر از خرمگس گرسنگان در سر گیر زبانها از حرکت افتاده
گرسنه بوس لقمه دهن گشاید که فتحه اخفی حرکات یا بسید پا رجها ان از جا
بجنبیده آن کن اذا حرف حرف بالکسر نقرابان با سیدکیه انه هر زر تسبیح
هزاردانه گردانیده بر سر یک لقمه اش هر زودی قل هو الله خوانده
مجتهد آن بود فقه را به مخمص در صلوة استطعام و ذکر جز عبادت از نوره
مائده و ختم انعام سحر خیزان بود و از خوا شده دگو نه پشتهان در کو شان
شسته دوریشان صاف ضمیر در دعا در این انتظار شده در ذکر اکرام حجت
فتح رخ نماید تا در کدام مطبخ نور عشق آید به قدم صدق و راد تقوی بان شتابند
و مقامات خمسه اهل حال اعنی شوق و انس و انبساط و قرب و اتصال
بذوق آن دریابند صوفیان چون کبوتر با هو بهوای لکحنه دشت لیان
و حاجیان احرام بادیه حجاز بسته به صلا تکبیر انه خرما چون بلد ستکی
کویان محتسب در بازار با استباحت میته دستوری داده و بانقاط
عقوبه از مرقه طعام بالش نرم در زیر سر بنهاده مالوجات دیوانی

همه شکر و موقوف مجال دهر و قرنی سر گردانیدن ارباب حوالات مانند
بوقلمون از نفعای سبب زردار بصورت تاری لاغر میان دلجویی دوران
هوائی بود و در همان طایفه قزلباش قدیم که ترکانه دعوی فلک کوبی در
سر بر روی دست نهاده کلیج نابرد آری عنود شده و از زحمت کفش و چاقچور
آسوده بر لنگه‌های محکمهٔ قضاة شهر در دعوی نفاق و شقاق و طلاق و قطع
ارحام و نفقهٔ اولاد خسته املاق در دیوان بندگان عالی همه این
عرایض شکوه روزگار خوانده و در سرای دولت پیرایهٔ این مهمان
عزیز آمده و مانده بی برد مان در جمع ذخایر در کار روغن معامله
شهر در ذمیمهٔ احتکار گوشت چون کبریت احمر روی نهفته و مرغ وجود
عنقا گرفته بزغاله در بازار عزیزتر از فوج اسمعیل و مادهٔ گاو بسیم بهار
بقرهٔ بنی اسرائیل آهوی از چشمهای بقره دام صیادان نهنگ جثه در قعر
طبقهٔ هفتم بایر زمین پناه جسته کلنگ از نان و هوی قبال دست ابر دوران
کلان کبر خود را بفلک رسانیده و از هول جان بر پر بال نسر طایر کشیده
آهوی از بیم سگان شکاری در پشت کوه قاف قاف قد متواری و گرگان روباه بازی شیر
شکار

شکار در دکهای جلف و خوردی چون بهر بیت معاودت و طعمهٔ توشه نیز از فضا
بجانب غربت اسب تازی از رزیع علفی بصورت اسب شطرنج از زار و حیران
گران بهای بصری و لحافی در زر گریبانگیر در زر زرد و خیدبال حال بر بی سوال
گذشت و قساوت بر قلوب مردم غالب شد و رحم و مروت بالمره را بین
گردید و مهرها در از سر زنی بر خوات و ضعفا با طمع غر بسعاده متبین نمودند والوا رابع
امراض غربه بر سر آمد و موت شیوع بهمرسانید و چنان شد که اکثر خلق از اجل
طبیعی و بلوکات خصوصاً بلوک سیانه تا آب تلف رسیدند و لقمه التنف
در دکهای پریشانی و ناتوانی با انتظار اجل موعود باقی مانده لیکن در ورود این سال
آثار مراحم و فضل الهی بحمدالله بظهور رسیده و محصولات بهتر از سنوات سابقه
بعمل آمده و تسعیرات بقدر ازدی متعد به تنزل نموده و اگر این قسم که بالفعل در غرور لسانی
سر با شده است رد و فرو نشیند و اثر ارتفاع مدفوع شده امید در نظر
وشوارع بر سر آمد امید است که حال مستقبل بهتر از ماضی باشد شعر این
عمر گذشته از کی باز آید گیرم که فلک بهم زند و بهم رو زر آید فصل سلم
در این سنوات قبل از قحط بسیاری از خانه آنهای قدیم بر فنا دو شرد مان

عزیز از آب و بیرون رفتند و دفاین و نفایس که در روزگارها در درز و زوایای مخازن
و مجاری مضبوط بود در معرض بیع و دست بدست افتاد و باین تقریب نوشتجات
کهنه بسیار که بعلت بعد عهد احدی از اهل عصر بر مضامین آنها مطلع نبود
بیرون افتاده مردم بمضمون آنها اطلاع حاصل نمودند از آنجمله وقفنامه مسجل
بسجلات بسیار از علما و اعیان و سایر معارف مورخ بتاریخ خمس
و ستین و سبعمائه که تا کنون چهارصد سال تمام است باین مضمون که محمد
بن اسمعیل بن عبد اللطیف بن اسمعیل بن غیاث الدین محمد بن شیخ الوری
کهف الدین اسمعیل القصری در محله جنب نوشتر بقعه مشتمل بر مسجد و مدرسه و
خانقاه بنا و املاک بسیار از نهر و اجرائه و ابتیاع و اقطاع بموجب ارقام
موجوده ملوک جهة مصارف ابنیه مذکوره بشروط و قیودی که تفصیل تمام تر
در نهایت دقت و احتیاط شرعی منظور داشته است وقف نموده
و وقفنامه بخط واقف مذکور است و از شروط او جهة حزم و با یکند
امور مذکوره کوتاه کردن ایدی متغلبین بتحریر نسخه نهایت ذراقت رای و مآل اندیشی
خیال او معلوم میشود و املاک بسیار در آن نوشته نام برده شده اکثر آنها
الحال

الحال مجهول و متغیر الاسم والرسم از آنجمله قصریه بزرگ و کوچک و آسیای
صوابی واقع بر بند ترازو و آسیای واقع بر پایه پل بروبان و در اراضی نشرآباد
و طاشات آن از بند ماهیبار آن تا متصل نشرآباد و در اراضی بروبان و بستان
طاش علیا واقع در بروبان و دو دولابها و شیب و پشت درود آن و در اراضی سعدآباد
و مزارع و بخش شکرستان و بستان ملک داود و قریه کقعار رشته میقان
و انهار بهاء الدین شریف و از این مقوله موقوفات بسیار دیگر یافته شد
اکنون حقیقت هیچیک معلوم نیست و چیزی که اسم آن برجا مانده همین
طاش علیا است نیابت رسم وقفیت از ان مسلوب و در اعداد
املاک خاصه سعد بود محسوب است و در اصل بلده موضع بقعه معروف بشیخ
اسمعیل پاشید یا حواله ردده و دانکه در محله بال بیرد آن الحال خراب است
دیگری باین محله خراطان و علافان و ان نیز مشرف بخرابست و محمل آن نیست
که یکی از آن دو همان شیخ اسمعیل قصری است و این عمارت موجوده الان
بنای شخصی از ارباب خیرات حاجی جلال نام معاصر ملا کاشی سابق
الذکر و تاریخ آن در دیوان کاشی برین وجه مذکور است شیخ اسمعیل قصری

اگر بود بجز تقوی زمره خیل کرام در طریقت متروه اهل سلوک در شریعت
پیرو خیر الانام در زد آجا جر جلال الدین فکند تا کند تعمیر این عالی مقام
گردان قوم ز فرط اعتقاد جهد تا این کار را به اتمام عبدی بنیاد گر از
روی صدق کرد در این باب سعی و اهتمام کاتبی تاریخ جستم از خرد
گفت کو نیکو مقامی شد تمام و با این وقفنامه در نظر راقم بیرون
آمد طوماری بسیار طولانی مشتمل بر وصلات بسیار و همه جا بر سر وصل
از رو با سمه بسیار بزرگ [illegible] زده اند مشتمل بر کلمه تهلیل و اسماء
حضرت رسالت پناه و چهار یار و در یکی از آن دو اسم صاحب
رقم الواثق بالمعبود محمد بن محمود مورخ بتاریخ در ربعه دار العین و سبعمائه
بجویره بمضمون امضای اقطاع مزرعه مرغا از دستوا و مضافات آن
مهکت لبونک و غیر ذلک و دویست جریب از مزارع جویره
و از عسکر مکرم رامهرمز و سایر بلوکات خوزستان و در دار الامارة د
صد دینار نقد همه ساله بنحوی که از ایام خلفای بنی عباس مقرر و مستمر بوده
با اقطاعات دیگر که الحال اسم آنها معلوم نیست الا کشتی بر حقان زن
و آنچه

و آنچه از طاشات کوتکی بسبب احیاء اموات شرعی اختصاص یافته و تاکید و مبالغه
بسیار در مراعات و تقویت جانب مزارعان و برزیگران و کارکنان شیخ
زاده معظم و معاف و مطلق داشتن باتین و نخلات و مزارع برنج
جوزق و سایر حبوب صیفی و شتوی که در بلاد خوزستان داشته باشد
از کلی تکالیف دیوانی هوائی و مستمری و بیگار و تحمیل و شنقره و وجوه مغایر و غیر
و ذلک بهر اسم و رسم که نام کان و دیگری مورخ بتاریخ سبع و خمسین
و سبعمائه بر رقمی بمضمون تحقیق بنای مدرسه و خانقاه نوشته و دیگر چون
عالی جناب مشار الیه القبول ادرار جهت مصارف این دو بنای خیر از محصول
نبود قسمه مرغاس اعمال دستوا [illegible] رعایا در زرعیه المحلی بصفه اقطاع
تملیک جناب عالی و اولاد و نسلا بعد نسل الی ان یرث الله الارض و من علیها
ارزانی داشتیم فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و از ملاحظه
این پروانجات مفهوم میشود که سلاطین سلف را بعمارات بقاع الخیر و
الوان البر عنایت عظیم بوده این شیخ بوسعید [illegible] دروسید بنا و
آخرت خود سعید انشد و با این شیخ [illegible] برلاحق بسابق [illegible] اسر و دو علماء

داشته افزون روز بروز کار بالا میگرفت و ترقی در احوال بهم میرسید و مردم نیز
باین سلسله رغبت و حسن اعتقاد زیاده میشد و چون این شیوه بنهایت
رسید بمضمون اذا تم امر بدا نقصه ترقب زوالا اذا قیل تم باصابه عین الکمال
قصر جلال این طایفه خلل پذیرفته و کوکب رفعت این گروه از اوج شرف
و قبول بحضیض هبوط و افول تنزل گرفته و انقدر که اسلاف این سلسله
بفراغت روزگار گذرانیده بودند کار خلاف شیخ و پریشانی افتاد ناخن
فکرت بهیچوجه عقده از فشار دلتنگیهای ایشان نتوانست گشاد این الزمان
بنوه و شیبته فبرهم واشاه علی الهرم فصل بیست و نهم در شهر صفر
هذه السنه عباسقلیخان سابق الذکر که در محال پشت کوه فیلی مقیم بود
برفیق معاودت نموده ابن بعد با او بجهت گردیده و مهر علیخان که تا الوقت
حاکم بود از شهر بیرون آمده بقلعه بند باره خود در پشت فرنی بنا نموده بود
قرار گرفت و منسوبان در آنجا باو پیوسته و عباسقلیخان در درمهی مستقل گردید
و شیخ حرب بن کریم خفیفه با مهر علیخان نسبت مصاهرت داشت بتقصیر
منصب شیخ نصر خان را با شیخ آل کثیر محاصره و زنجیر کشیدند و جار طلب
ابن

بن جابر صوفی بن پرویز آقا کرجی در قولی را که بجمله مخصوصات میرزم عباسقلیخان
وجهه انتظام مهم او در آوردن حضور شیخ شده بود مواخذه و مصادره نموده نیز
و در این بین مولی مطلب باتفاق شیخ ناصر بن عبد القادر بن عبد الخالق بن
فریح و شیخ مذکور بن عبد السید بالاسم و سایر مشایخ آل سلطان آهنگ
تاخت و شیه جماعت آل کثیر نمودند و قبل از حرکت از حویزه این معنی بسمع
بعض اعیان این ولایات اعلام و ایشان بود از حقیقت اراده خود
مطلع ساختند و مشایخ آل کثیر بعد استماع این خبر از محاصره دزفول
برخواسته باستعداد مدافعه دشمن پرداختند و شیخ عبد الله بن عثمان
بن خنفر بخصوص استمداد از این ولایت عموما و از نواب محمد رضا خان
خصوصا وارد شهر گردید و سید فرج الله بن سید محمد صادق کلانتر که
با نواب عالی نسبت مصاهرت داشت برفاقت مشار الیه نهضت نموده
و از هواخواهان و منسوبان جمع کثیر متابعت نمودند و آل کثیر باین جمعیت وفور
حال گردیده در کنار رود کرخه نزول ساختند و مولی مطلب با عساکر
د در مقابل ایشان در آن طرف شط نزول نموده و چون موسم بهار بود

سیل در طغیان بود عبور از شط متعذر بود طرفین مرتبه دیگر از تناول یکدیگر
ممنوع بودند تا بعد از فرونشستن آب و پیوستن عباسقلی خان مطلب
باین طرف عبور نمودند و نایرهٔ محاربه و مجادله و قتال اشتعال پذیرفته مدت
چهار ماه برین منوال بگذشت و همه روزه جمعی از طرفین مقتول و جمعی
مجروح میگردیدند و باین تقریب بسیاری از زراعت بتلف رسیده خسارات نهایی
کلی و ضررهای بی پایان بعباد الله رسید و ضعفا و درویشان آن بغایت متضرر
گردیدند و در اکثر معارک سید فرج الله لوازم فرزانگی معمول و اعراب
بوجود او مستظهر گردیدند تا در آخر ماه مبارک رمضان ان تقدمه نحو
روزانی صورت نوعی پذیرفته هر یک بمنزل خود مراجعت نمودند و در خلال
این احوال نواب اسمعیل شاه باتفاق جمیع امرا و اعیان و ارکان دولت
و علیمرادخان در رکاب از دار السلطنه اصفهان بقصد تادیب و تنبیه سرکشان فارس
حرکت نمودند و تمامی امور دولت و حل و عقد کلیات و جزئیات احوال
سلطنتش از هر جهت با علیمرادخان بن حیدر آقای ناظر بختیاری چهار لنگ
بود و در حین معاودت از شیراز فیمابین امرا اختلاف و نزاع طاری
شده

شده نواب اقدس باتفاق کریم خان زند و علی صالح خان هفت لنگ بختیاری
و سایر خوانین روانه اصفهان و علیمرادخان با اتباع خود در کوهستان گریز
بختیاری کشیده و چون سلسله رجیلان بختیاری را از قدیم الایام با آبا و اجداد
کرام سید فرج الله مذکور رسم پدری و پسری در میان بود بوسط طی
سید فرج الله فیمابین علیمرادخان و شیخ سعدخان سابق الذکر
و سایر مشایخ عرب آل کثیر طریق مواصلت و مواخات سلوک
گردیده و ابواب رفت و آمد از طرفین مفتوح و عهود و صداقت و یکجهتی بود
با ایمان و مواثیق مغلظه استوار نمودند و شیخ علوان بن شیخ سعدخان با فوجی
از ملازمان و همراهان خود در بختیاری بمعسکر علیمرادخان پیوسته تا کنون در آنجا متوقف
می باشد و از معارف دزفول نیز جمعی کثیر ملحق در سلک ملازمان بتقدیم رسانیده
و معظم الیه باقتضای سخاوت ذاتی و فتوت فطری نسبت بهر یک علیحده انواع
مکرمت و مروت معمول داشته و اکثر جوانمردان و فضلا را لایق دل داشته بعلی
مشمول نوازش و احسان فراوان نموده با وصف آنکه اکثر ذخایر و نقود
اکثر کار بسبب فتوری که رخ نموده بود از دست رفته بدلول مقصد و قه

ما بالذات آیت لا تغیر در همت ذاتی و فطرت جبلی هیچ وجه نقصی و فتوری
راه نیافته و باشاعه صنوف مراتب صیت کرم باقصی بلاد عالم
رسیده و رکاب عزم باستفتاح مقاصد عظیمه متوجه گردانیده و نرد
زبردستی با فلک حقه باز باخته و زبان حال بمضمون بیت حافظ شیراز
مترنم ساخته کمند صید بهرامی بفکن جام جم بردار که من پیمودم این وادی
نه بهرام است و نه گورش فضل نسیم نواب مالک رقاب شاه سلطان
حسین بن شاه سلیمان بن شاه عباس بن شاه صفی بن شاه عباس
بن شاه محمد خدابنده بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان
حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن سلطان خواجه علی بن شیخ
صدر الدین بن شیخ صفی الدین بن سید جبرئیل بن سید صالح الدین
بن سید محمد بن سید عوض الخواص بن سید فیروزشاه بن سید محمد
بن سید شرفشاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن
سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید احمد بن
سید ابو القاسم بن سید ابو القاسم حمزه بن امام موسی الکاظم علیه الصلوة
والسلم

والسلم تولد آنحضرت در شهور سنه اثنین و تسعین ثمانمائه بوده و شاه اسمعیل پادشاه
هشتمین این سلسله است و ایشان همگی امامی مذهب بودند و در ترویج این مذهب
و نسخ سایر مذاهب مساعی بالغه مبذول میداشتند و از این سلسله کسی که
مذهب خود را تغیر داد همین اسمعیل میرزا ابن شاه طهماسب بود که در ایامی
که پدر بزرگوار در یکی از قلاع خراسان او را محبوس داشت بسبب
همصحبتی با یکی از علمای مخالف که در آنجا نیز محبوس بود مذهب تسنن
اختیار نموده بود چون پدر او وفات یافت و نوبت دولت
باو رسید بتظاهر با انحراف از طریقه اسلاف کرد و از خود بنحوی اظهار نمود
که از معاشرت همان عالم استفاده نموده بود و جلوس در مجلس پادشاهی و سکه
و خطبه و جیقه و سایر خصایص سلطنت را موقوف داشت لباس علمی معهوده
خود اختیار نموده بود و قبل از رسیدن آن وقت اجل او رسیده چون سلسله علویه
در نشئه قلوب از او منحرف بودند او را مسموم نمودند و برادر او شاه محمد خدا
بنده منسوب کردند و سلسله صفویه سادات و علما و اشراف را بغایت
تعظیم و تکریم مینمودند و سه جد بزرگ این و بقاع الخیر بسیار بنا نهاده‌اند و وظایف

و ادرارات و سیورغالات و اوقاف و رواتب فقرا و آن مرتب داشتند و طلبه
علوم را بنیکوتر تربیت مینمودند و در مال و جهات و مأخوذات دیوانی تخفیفات
و مسامحات بسیار از ایشان بوقوع میشد و رعایا برفاه حال و فراغ بال
زندگانی مینمودند لیکن شاه سلطان حسین مردی ضعیف عاجز الرای بود و از عهده
نظم مهام سلطنت بیرون نتوانست آمد و در امور عظیمه عزیمت ملوک را بکار
نداشت و در ضبط قواعد امور فروگذاشت بسیار میکرد و چون این احوال
بطول کشید قوانین مقرره اسلاف خلل پذیرفت و نفوس شریره آغاز
خلاف و عصیان نمودند و در هر طرفی صاحب خروجی بهم رسید و فتنها برپا شد
و معمورها بخرابی کشید و در مالیات دیوانی کسر فاحش رسید و وظایف
و سیورغالات مقطوع گردید و بسیاری از استعداد افتادند و رفته رفته
بجایی منتهی شد که محمود از قندهار بقصد دار السلطنه اصفهان نمود و چون استیلا یافت
پادشاه را در یکی از عمارات مخصوصه محبوس و برادران و اولاد او را که در اصفهان
بودند بهلاک مقتول نمود و جمیع خزاین و ذخایر سلاطین سلف را نقود و اسلحه و دواب
و غیر ذلک متصرف گردید و قشون باطراف فرستاد و بلاد عراق و فارس
مسلم شد

مسلم شد و سکه او در همه جا جاری گردید و چون او را اختلاط دماغ عارض شد که بحرکات
دیوانه‌وار بیهوده از او بظهور میرسید اشرف سلطان بن حاجی الکوه و عمزاده او
بود او را مقتول و خود بجای او جلوس نمود و چون اشرف شاه از اصفهان فرار نمود و در
راه که بقندهار میرفت او هم مقتول گردید و در خلال این احوال شاه
سلطان حسین بدست یعقوبیان او غافلاً مقتول گردید و صفی میرزا که در خراسان
صاحب طبل و علم بود در کوه گیلویه ایضاً مقتول گردید و شخصی دیگر در میان ل
دشتستان ظهور نمود خود را عباس میرزا نام نهاد و بسلسله صفویه منسوب نمود
و در اوایل شوشتر ... در حوالی شهر جمعی از طایفه افشار گرد او آمده او را باستقبال
و در همان جا مقتول نمودند و سید احمد خان بن میرزا ابو القاسم میرزا داود
متولی روضه رضویه که از جانب مادر نسب بصفویه میرسید در بلاد فارس
مدتی لوای دولت کوفته بالاخره مغلوب افغان و مقتول گردید و محمد علی
نام در بلده ماروله طبرستان ایضاً ادعای نسب صفویه ظهور نمود آخر الامر مقتول
و ملک محمود سیستانی از نسل ملوک کیان در مشهد مقدس صاحب سکه و خطبه
و حیثیه شده بالاخره او هم مقتول و شیخ احمد مدنی در بلاد دشتستان و نوا

فارسی را آیات زبانست ممزوجه ونجد ابع ولطایف الحیل حلقوم کثیر را از عوام
الناس را مرهم خود ساخت مدتی سر بر در امر خود مستقل بود عاقبت
مقتول وشاه طهماسب بن شاه سلطان حسین در ایام نادرشاه
بهندوستان بود حسب الامر رضا قلی میرزا ولد اکبر وولی عهد او در سبزوار
مقتول و بعد از او نادرشاه نیز مقتول وجمیع اولاد و برادرزادگان
او در عرض مدتی قلیل اجل بهمت سلطنت مقتول واحدی از ایشان باقی
نماند بیت سر بلندی مکن از تیشه که همچون ناخن هرکه در بند ترقیست
سرش در خطر است فصل سی و یکم مولانا علی نقی شوشتری شاعر شیرین
زبان و فصیح نکته دان و درویش مدح علی سلطان و طهماسب بن سلطان
و شیخ سلطان سابق الذکر قصاید متعدد است که در دیوان او
مذکور است و در مدح میر محمد باقر و میر صدر الدین ابن میر سید علی
صدر و سایر ایشان مقطعات بسیار دارد و شعر او انواع صنایع شعری
از ترجیع و ترکیب و توشیح و غیر ذلک و از آنجا کمال قدرت او
در فن سخن وری مفهوم میشود و او را با ابو طالب کلیم معارضات
و

و تعریضات بسیار است که ناظران از سیاق سخن او استنباط مینمایند و آنچه
از دیوان او موجود است قریب پنجهزار بیت مشهود بود آنچه التقاط نموده
از هزار بیت و با مجرد ملکه دادسود در مدح استاد خود ملا حاجی درد دیوان او
مسطور است و قصیده در مدح حضرت صاحب الزمان ع بتکلف استاد خود در
در دیوان او مدون است چند بیتی از آن جهت انموذج ثبت میشود بیت

شراب از محبت بود می منصور — شهید عشق تو شد بجز شراب طهور
در او وادی مشتاق ذره نبکر — صفای وادی ایمن ستان و وادی طور
چراغ بزم محبت بود بجو رشید است — که هر صباح جهانی از آن شود پر نور
صفای ظاهر و باطن مجو که ممکن نیست — مگر دمی که ز نیر آستین بشمع شعور
ز دل برون نکنی تا هوس چون دیو — رسول نشوی از ساکنان بزم سرور
دلا ز مردم دنیا بدون صغر و کبر — وفا مجو که از ایشان بنا بر این دستور
گهی بسجده انصاف سر فرود آر تو — که نشه تو از احاطت کند زغیب ظهور

و له فی الغزل

سر بجز ابلهی دلم چند دهی تو نازرا — گرم کند نگاه تو زینت سر بسر را

شمع حقیقتم مگر نور هدایت دهد ورنه چه روشنی بود مجمرهٔ مجاز سو
از پی مردم دلم چند شیوهٔ پرپیچ بر سر یکدگر زنند سلسلهٔ دراز سو

و ملا حلمی را در صفت تاریخ دستی دراز و در شعر نکته پردازی داشت و اکثر وقایع
کلیه و جزئیه را تواریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه نظم نموده مانند وفات
ملا غیثی و ملا عبائی و ملا هادی و ملا سلیمان درویش داود غیثی و غیرهم و در ضمن
قطعه تاریخ هر یک مبالغه بسیار در مدح او نموده اکنون اخفاد ملا غیثی و ملا
عبائی معروفند نهایت از دیگران احدی معروف نیست و از ملا حلمی خود
نیز هیچ اثری و نشانی نیست و بغیر از کلیمه بقیم ز دیوان او چیزی بنظر
نرسیده و این ضعیف در ایام طفولیت از خواجه مهر زایر که از مسلم
شعرای عصر بود و منجمله معمرین عصر محسوب میشد ظاهرا درادای حال خود
ادراک اواخر ملا حلمی نموده استماع نموده ام که هرگاه در مجالس از مولانا تاریخی
سوال مینمودند بر بدیهه مادهٔ آن بر زبان جاری میشد و بعد از آن قطعه
موزون مینمود و ملا کابر سابق الذکر شاگرد ملا حلمی است و در دیوان
ملا حلمی در مدح علی پاشا والی بصره قصیدهٔ مسطور است از بحر رمل و در دیوان
ملا

ملا کابر ایضا تتبع آن و مطلع ملا کابر این است بیت عید قربان شد که چشم یار قربانی کند
هر که را بیند بتیغ غمزه قربانی کند و این ضعیف در مدح حضرت امیر المؤمنین بتتبع
نموده چند بیتی ثبت میشود قصیده

نوبهار آمد که رخ عشرت درارائی کند / می فروشش از کرم بازار گران جانی کند
محتسب از کف دهد بیرون عنان اختیار / توبه کار از کردهٔ اظهار پشیمانی کند
زاهد دیندار ترسم روزه بشکند بر ملی / کیش ترسائی در آئین مسلمانی کند
آنکه از شب زنده داری مهر دارد بر جبین / چون برهمن بت پرستی نقش پیشانی کند
شیخ صاحب معرفت صنعان صفت اینجا اگر / کار خود بی بحث بندد بت ایمانی کند
کم کند از بیخودی صوفی شمار اربعین / دست در جیب هوای نفس شیطانی کند
سر کشد مستانه از خم فلاطونی حکیم / آنچه در درد جمله صرف جسم روحانی کند
پارسا بیرون شتابد از حریم اعتکاف / در خرابات مغان کاری که میدانی کند
پیر کشت خانهٔ علم و ادب چون ابلهان / از هوی بیهوده بازیهای طفلانی کند
حاجی از راه حرم نیت کند احرام باغ / عشق ایلک گو بجای جان قربانی کند
خواجهٔ جان بخش از همت نگه بر گره / رایگان ریزش چه کشتیهای طوفانی کند

دل بصحرا از خانه هر دم کشد بار شوق
خنده کبک دری بر عقل سودائی کند

نسخه دستور استاد در صد بند خیال
چون خط تقویم پاری کهنه املائی کند

دست استاد ازل بهر رنگ نور نقش
نقشها بر لوح اشکال خط سیمائی کند

نقش از مخزن کشد ابر و برد دریای کان
چون کف دریا همت گوهر افشائی کند

روح بخشد بر عالم جنبش رگهای ابر
همچنان کند بر تن رگهای شیدائی کند

بر فراز کوه در روی دشت از فیض نسیم
سبزه نوخیز خیزد نوی رعنائی کند

انچه بود در عرض سال آماده بصحرا
کمترانرا جمله چون مفلس که یغمائی کند

جوش گلها بود در اطراف خیابان چشمها
چون چراغان شب نوروز سلطانی کند

تازه کرد در چمن هر گوشه طرح بزم عیش
بلبل شوریده آهنگ غزل خوانی کند

هر طرف در کشتزار زنان باد صبا دوان
وانطرف گل در گلستان رقص شیدائی کند

نسترن چادر سر پوشیده از نامحرمان
با حریفان در لباس الفت دانائی کند

بوی گل چون نکهت پیراهن یوسف بمصر
نور بینائی بچشم پیر کنعانی کند

دم بدم از مهر مهد سبز طفل غنچه نو
دایه باد صبا گهواره جنبانی کند

شاخ سنبل از دم باد صبا چون زلف یار
گاه جمعیت کند گاهی پریشانی کند

حسن

حسن گل هر صبح افروزد عذار آتشین
خون حسرت بر دل لعل بدخشانی کند

سر بطنازی کشد چون غنچه از شاخ انار
رنگ خجلت بر دل یاقوت رمانی کند

گستراند لاله محراب خط مخمل ٥
خار در پیراهن گلهای بستانی کند

دانه لالای شبنم صبحدم بر رخت گل
خنده بر بازیچه لؤلؤی عمانی کند

گرد راه شوخ چشمان در فضای کوچه باغ
سرمه در دروازه اکحل صفاهانی کند

عقدها چون تاک دارم بر دل پرخون ز هجر
حل مشکلها مگر ساقی بآسانی کند

ساقی کوثر جوانمردی که بر انگشت او
صد ید بیضا بکار پیر عمرانی کند

سرور ارباب همت انکه بر روی پلاس
حکم رانی بر سر تخت سلیمانی کند

ان شهنشاهی که هر جا گستراند مائده
صد مسیحا بر سر خوانش مگس رانی کند

از ازل همداستان گردیده تا درگهش
خضر سقائی کلیم الله دربانی کند

از دم پر فیض او جبریل با لوح و قلم
معرفت ادراک چون طفل دبستانی کند

مختصر باید سخن در مدح افعال جناب
بی ادب باشد اگر قصه طولانی کند

یا امیر المومنین از فیض حاجت همتی
کشتیم در چار موج غم نگهبانی کند

نامه ام یکباره اسود از خط باطل سفید
فارغ البالم رسید و هم ظلمانی کند

دوستانش دو تکام و دشمنانش ناکام — تا جبین صبح از فروغ مهر نورانی کند

فصل سی و چهارم چون حضرت سید نعمة الله رحمة الله در دار المؤمنین شوشتر اختیار توطن نمود مردم را باکتساب علوم و معارف رغبت افزود همه مشغول آن و مستعد آن بمدرسه العالیه بشتافتند و در ظلال تربیت آن بزرگوار نشو و نما یافتند و اسامی جمع از ایشان بترتیب حروف تهجی که در ذکر رجال معروف است در این تذکره ثبت میشود حاجی حسن بن حاجی زمان بن حاجی غیاث سابق الذکر دانشمندی آگاه در صفای ذهن و حسن فهم و سرعت انتباه آیه از آیات اله و در مروت و فتوت و حسن سیرت و علو فطرت و سایر مکارم و محاسن خصال بحد کمال بود و در شهر صفر چهل و سه وفات نمود و این ضعیف چند بیتی در مرثیه او گفته

أطار عن الجفن الكرى طارق سرى — وأوقد في أضلاعنا لاهبا لا رى
وأجفان المجد غاضت عيونه — ألا أين من نفس المكارم في الورى
نعى مخبرات بكرب وأنه — ونجم المعالي غاب في أفق الثرى
وهزم علياء السمى برد جبه — وأوطد أركان السماحة والقرى

وعون

وعون المزايا قد أصيبت بفقدها — نقض نجوعات نوادب حسرا
وأين الذي يرجى لكل كريهة — ويلقى الوفود المستضيفين بالقرى
وأين الذي يسدي الأيادي موسعا — على معشر ضاقت يداه فأفقرا
ومن لليتامى الفاقدات عشيرا — وأين الذي يكسي اليتامى من العرى
وعروة من أمسى وأصبح بائسا — ولا تجه رحوا الذين من العرى
وكم بائس وافاه صفر الكف — فعاد بنعم البال ملآن بالبشرى
وكم معدم مستعصم بذلوله — فساق إليه المكرمات وأكثرا
طلول المعالي أوحشت بعد فقده — وربع المزايا والمآثر أقفرا
جزعنا وكان الصبر منا سجية — لرزئك لا نستطيع أن نصبرا
ولكنما للعبد ليس وسيلة — إلى صرف ما أمضى الإله وقدرا
تبوأت من روض الجنان مبوأ — نعيما وريحانا وروحا وأنهرا

ابو القاسم بن سید محمد بن میر علی شیخ الاسلام از احفاد میر نور اله سابق الذکر و در اجازاتی که سید بخط شریف خود جهت او در ظهر کتب حدیث نوشته اطرا و مبالغه بسیار در وصف او نموده و در عنفوان شباب

وفات نمود ملا احمد ملا کاظم کبابی مردی خلیق شیرین گفتار بود و بمهم قضا چندی قیام
نمود و چون مردم از طور سلوک او ناراضی بودند تغییر یافت و در چهل و شش
وفات نمود حاجی عبد الحسین بن خواجه کلبعلی گرگری مردی عالم عامل پارسا بود
و سفرها در اصفهان و خراسان اقامت و از فضلا و علمای آن بلاد استفاده
نموده بود و همواره با طبع عالی و با زهد و خمول و از صحبت اهل دنیا منحرف
و ملول بود و در علوم عقلیه ید طولی داشت و در سال چهل و یک رخت از این
سرای عاریت برداشت ملا عبد الغفار بن خواجه باقر بن خواجه طالب بن
خواجه اسمعیل بن خواجه فضل صراف سابق الذکر مردی خوش صحبت بود
و از امرا و حکام حظ تمام داشت و باین سبب اکثر اوقات اشتغال به
درس او معطل و سررشته اشتغال او مختل بود و در چهل و هشت وفات
یافت خواجه علی بن خواجه اسمعیل بن خواجه فضل صراف و او بقوت
شعور و تیز ذکا و حسن ادراک الاکثر افراد آن صنف ممتاز بود و با وجود
کثرت احتیاج و شدت فقر بتعفف و استغنا بسر میکرد زاهد و اکثر اوقات
نیز بمصاحبت و تعطیل میگذشت و در فن منطق مسلم بود و در سال پنجاه و هشت
وفات

وفات نمود حاجی عنایت الله برادر حاجی ابو الحسن مذکور و او تا آخر اوقات
عمر دست از اشتغال باز نداشت و در فنون کمالات خصوصا علم طب الحق نظیر
نداشت و در معالجات او کمتر خطا میشد و حدس او بجهت صواب بود که بمجرد ملاحظه
قاروره یا نبض مریض با اطلاع بر مجمل احوال و اخبار بعد از سابق و مبدا
مرض و سبب آن و سایر خصوصیات میشود و آنچه از حذاق اطبا
یونان و غیرهم بعنوان ندرت و غرابت در کتب متقدمین سمعنا این
ازو شد راسیه مکرر بظهور میرسید وفات او در سال چهل و هشت بود
قاضی عنایت الله بن قاضی معصوم بن قاضی رضای سابق الذکر مردی
خلیق نیکو سیرت خوش محاوره بود و از حکام و اهل دنیا قبول تمام
داشت و مدت العمر بقضا ریه مشغول بود و در حکومت امیر عبد الله خان
وفات نمود ملا عبد المجید قاری بن ملا صالح بن درویش شمس و ایشان
از قدیم الایام متولیان مسجد جامع بودند و او مردی درویش قانع خوش
صحبت بود و از علم لغت و تجوید و ادبیات و شرعیات خصوصا فقه
مواریث بهره تمام داشت و مدت الحیات محرر محکمه بود

ودر سال سی و هشت وفات نمود و ولد او ملا محمد تقی خلیفه او بود و طبع
موزون داشت و کتاب نهج الحق علامه حلی علیه الرحمة را ترجمه لطیف
نمود که بمبلغ کمال او از آنجا معلوم میشود و در سال پنجاه و هفت وفات
نمود منتخب آقا بن آقا محمد بن آقا اسد الله و او بالاصل از طایفه
قزلباش جغتا بود و فطرتی بلند و طبع ارجمند داشته و بواسطت
سیادت از خدمت و تحصیل علوم اشتغال ورزیده و ایله
سالار قوافل بود که بمشاهد مشرفه بزیارت میرفتند و در سال
سی و پنج وفات یافت ملا فرج الله بن ملا محمد حسین سید محمد شاه
طبعی دقیق و فکری عمیق داشت و بجودت شعور و اشتغال ذهن از اکثر
اقران ممتاز بود و تمام اوقات را مصروف اشتغال داشت
که لمحه ببطالت مصروف ننمود و این فقیر اکثر الهیات را بخدمت
او خوانده و از انفاس شریفه او فیض برده رحمة الله علیه و در سال
بیست و هشت وفات یافت مولانا محمد بن علی نجار عالمی عالی مقدار و
مرشدی کامل عیار و فاضل فرخنده آثار بود و در امور دین بغایت
راسخ

راسخ و در امر معروف و نهی منکر مساهله و مداهنه روا نمیداشت و در علوم
شرعیه خصوصا نحو و تفسیر بی نظیر بود و از آثار اوست کتابی کبیر موسوم بمجمع البیان
و رساله فارسی در سیرت ملوک و تدوین حواشی قران و جمع ما بین نسخ
و شرح تهذیب و استبصار و وفات او در سال چهل و دو بود رحمة الله
علیه ملا محمد باقر بن ملا محمد رضا رشته تراشش بغایت ورع موصوف بود
و ترجمه باب حادی عشر از مصنفات اوست ملا محمد بن ملا رضا سید محمد
شاه برادر ملا فرج الله مذکور بغایت فضل و سداد و در علوم عربیه و شرعیه
استاد بود و اکثر مبتدیان نزد او تلمذ نموده و از برکات فاضله او
بهره یافته و بر اکثر کتب عربیه و تفسیر و حدیث حواشی نوشته که بمبلغ
اطلاع او از آنجا معلوم میشود و فقیر کتاب شرح لمعه را نزد او خوانده
و در سال سی و پنج وفات نمود سید محمد شاه بن میر محمد حسین از احفاد
میر نور الله سابق الذکر مردی ظریف لطیف شیرین مقال بود و طبایع را
بصحبت او میلی تمام و در عربیت ملا کلام بود و در سال سی و پنج وفات
نمود ملا محمد طاهر ملا کمال الدین لواف مردی خوش خمیره محبوب القلوب

بود و حسن خلقی داشت که با حرمت کتابت قناعت نمود و از تعلقاتش برابا
و ملاقات اهل دنیا مجتنب بود و در سال سی و هفت وفات نمود میر محمد
باقر برادر میر ابو القاسم سابق الذکر مستجمع محامد صفات دینیه و مکارم
اخلاق بهیه بود و خطی بغایت نیکو داشت که ارباب سلیقه از بلاد بعیده
طالب بودند و در سال سی و هفت وفات یافت و چهار پسر از او مخلف
شده میر محمد کریم و میر محمد مجید که در عنفوان شباب وفات یافتند
و میر محمد شریف و میر محمد علی که بالفعل در اصفهان است مولانا نظر علی
بن خواجه محمد رضا حاجی حاوی صنوف کمالات و مفاخر و مستجمع صفات حسن
و ذکاء ذهن و طبع بغایت لطیف و نفس عفیف داشت و فقیر کتاب مفاتیح را
نزد او خوانده و در سال چهل و شش وفات نمود رحمة الله علیه
و دیگر از او لعقب مانده ملا عبد الکریم که الحال در نهاوند است
قاضی نعمت الله برادر قاضی عنایت الله سابق الذکر عالمی عامل و دانشمندی
کامل بود و در سال صد و دوازده وفات نمود شیخ یعقوب بن ابراهیم
در علوم عربیت از نحو و صرف و لغت و معانی و قرائت نظیر نداشت
و در فقه

و در فقه و حدیث و اصول سرآمد مسلم و مرجوع الیه بود و مصنفات بسیار مبسوطه و مختصره
و حواشی بر اکثر کتبی که از نظر گذرانیده بود نوشته نهایت چون در اواخر
شوق قدری تعجیل در روایات شاذه و آحاد غیر معموله میکرد لهذا بسیار تضعیف نمودند
مصنفات فقهیه او مهجور و فوائد و تحقیقات او غیر مشهور مانده و او از جمله
معمرین بود و در سال چهل و هفت در حویزه وفات نمود فضل بس و نوم
طبقه ثانیه که بعد از این طبقه بوده نما بوده اند یکی شاگرد آن سید نور الدین
بود خواجه افضل خواجه علی سابق الذکر او در صباوت حال بعد از تحصیل
مقدمات باصفهان رفته و در مدرسه شاه حجره گرفته هشت سال در آنجا بتعلم
بوده و در علم موسیقی و تألیف نغمات نظیر نداشت و اهل این فن در مشکلات
خود باو رجوع مینمودند و در ایام ماه رمضان که در مسجد جامع تلاوت قرآن
مینمود خاص و عام جهة استماع صوت او مجتمع میگردیدند و در سال پنجاه و چهار
وفات نمود حاجی خضر بن ملا محمد حسین بن ملا حاجی کبیر بن حاجی خضر مو که در نیکویی
ذات و محامد صفات و حسن سیرت و صفای سریرت و سایر اخلاق
فاضله و ملکات عادله یگانه زمانست و برادر او ملا علینقی رحمة الله از مبتدا

حال باین فقیر در قیل و برادر رضاعی و اعلای بود و در حسن ذکا و جودت ذهن
و سرعت انتقال از مبادی بغایات و از مقدمات بنتایج نظیر نداشت و قبل
از آنکه بکمالات او تمام از قوه بفعل بیاید و ابواب مراد بر وجنات
احوال ان رضی الخصال گشاید در عنفوان شباب شربت کل نفس
ذائقة الموت چشید و دست فنا اجمل صفحه وجود انفر دکارش بخط بطلان
کشید و این شکسته بال برفقدان آن مجموعه کمال آتش حسرت از دهر کان
بر بار ریز و مضمون ابیات ابن ابی الفرا را مطابق حال خود
دید حکم المنیة فی البریة جار ما هذه الدنیا بدار قرار جبلت علی
کدر و انت تریدها صفوا من الاقذار و الاکدار و مکلف الایام ضد
طباعها متطلب فی الماء جذوة نار یا کوکبا ما کان اقصر عمره و کذا تکون
کواکب الاسحار جاورت اعدائی و جاور ربه شتان بین جواره
و جواری و وفات او در چهل و شش بود رحمة الله علیه سید عبد الرشید
بن سید مقیم الحلبی در غایت زهد و صلاح و ورع و تقوی و فلاح
بود و در چهل و سه وفات نمود ملا عبد الرشید بن ملا نظر علی برادر او
حال

حال بتجارت مشغول بود و بعد از آن همت بتحصیل علوم مصروف نمود و در اصفهان
بافاضل هند رحمة الله نهایت ارتباط و اختصاص داشت و این سلسله همگی
ایشان موصوف بصفات حمیده و اخلاق پسندیده اند و حسن سیرت ایشان مثبت
زد السنه و افواه و زبان بدگویان از تناول اعراض ایشان کوتاه است و از ابنای
سلسله است حاجی نعمت الله بن ملا محمد زمان طلبه سلمه الله فی الحقیقه ملکیست بصورت
انسان و آیه الیست بازآیات رحمت حضرت رحمن نفس بارکش نمونه
انفاس مسیح و حدس صایبش را بر حدس بقراط و جالینوس امتیاز بر ترجیح
و نیز راه مهر طاهر دلیر او باهر است بیش در صفات مذکوره کامل و توفیق الهی
مجامع احوال او در اشامل است و از همه جهت مقبول و مسلم و منشاء آیه ان
فما ظلم و سرپرطبان این عصر که الحال در ان ساحات مرضی ایشان است همگی شاگردان
بلاواسطه آنحضرت و خوشه چینان الخرمن پربرکت اند ملا عبد اللطیف برادر ملا عبد
الغفار سابق الذکر و او سابق در حال باصفهان رفته تا آخر مدت حیات در انجا
متوقف بود و از آثار او کمال ذکا و فراست مستفاد میشود مولانا علی اکبر سلمه الله
برادر مولانا محمد سابق الذکر شمع انجمن هدایت و ارشاد و مرکز دایره

مکرمت و سداد مجموعهٔ انواع مفاخر شیرازهٔ اجزای مناقب و مآثر نور حدیقهٔ بصیرت
حسن سیرت و سریرت اختر اوج تیقّن بزم افروز حلقهٔ متقین دانشمندی
که بنیان بیانش معاقد مشکلات حل نموده و لمعات افاداتش اذهان
مستعدون از ظلمات جهل مستنیر رشحات فیض قلوب مستعدون را
از مراحم ربانیش نشو و نما و آخر و عطش در تشنه اهل غفلت بمنزلهٔ تازیانه
و بالجمله اطناب در وصف آنجناب از مقولهٔ مساحت ساحت غبرا
نمودن و بحر محیط را اکتیال نمودن است و چندی قبل از این جمعی
از تلامذه در حضرت مولانا بمباحثهٔ نخبهٔ محشیه اشتغال داشتند چون
در عبارات آن کتاب صعوبت ایجاز و اختصار زیاده از حد لایق
بکار رفته و در اکثر مواضع شاهد مدعا در تتق اختفا از ناظران روی نهفته
وجه استیفای مقصود رجوع بکتب مبسوطه ناگزیر بود و بعض اوقات بسبب فقدان
کتب یا مواضع دیگر میسر نمی شد لاجرم اشاره زان عالیجناب بشرح
برین کتاب صدور یافت و بیمن توفیق الهی و امداد همت آن فضا
پناهی بر وفق مرام باتمام رسید و تا حال تحریر بمباحثهٔ بهر روزهٔ آنجناب
و سایر

و سایر اصحاب قریب نصف آن تنقیح و تصحیح یافته و اگر در اجل موعود مهلتی باشد
عنقریب باتمام خواهد رسید ان شاء الله ملا علینقی و ملا علیرضا ابن ملا محمد باقر سید
محمد رشاس و ایشان در علوم عربیت فایق بودند نهایت ملا علیرضا در اواخر
حال مرض مالیخولیا عارض شده از حیز انتفاع افتاد و از عقب ایشان الی الآن
کسی باقی نیست ملا فرج الله بن درویش خداداد گرگری ذهنی وقاد و فکری نقاد
و طبعی سلیم و سلیقهٔ بسیار مستقیم داشت و علوم عقلیه را از حاجی عبد المحسن تونی
الذکر استفاده نموده بود و در اواخر سال چهل و شش وفات نمود میر فضل الله
بن میر ابو القاسم بزرگوار در کمال صلاح و تقوی و قناعت بود و در چهل و شش
ایضا وفات نمود ملا کاظم بن استاد قاسم نجار گرگری مرد صالح
بود میر مومن بن میر عسکر بن میر رضی الدین نقیب از صلحای روزگار و اتقیای
فرخنده آثار بود سید محمد بن سید طاهر بن سید عبد الله بن سید غیاث
جمیع اوقات را بصرف اشتغال داشت و در اواخر حال بعض ملوکات
بخیار ری شغال و در آنجا وفات نمود آقا محمد بن محمد شفیع آقای بزرگوار عالم نحریر و فاضل
بی نظیر سالک طریق رشد و ناهج منهج اجتهاد بود ذهنی دقیق و فکری بلیغ عمیق

و دستی در فنون در فنون و معقول دراز و سلیقهٔ مستقیم نکته پرداز داشت
و بعض فنون ریاضی مانند هیئت و اسطرلاب و حساب از افادات او
در این بلده منتشر گردید و سه سال قبل از این وفات نمود ملا محمد بن خواجه
معز الدین کرگری عالمی خجسته نهاد و صالحی بغایت سداد بود و او را با ملا
فرج الله و ملا کاظم مذکورین مدت الحیات عهد موافقت استوار و عقد
مرافقت برقرار بود در هیچ وقت جدائی از یکدیگر روا نمیداشت و همواره
در اکتساب آداب سنت و طریق شرع اهتمامی مینمود میرزا محمد بن قاضی نعمت الله
مذکور اوقات خود را صرف اشتغال و در حد اشتن تهذیب اخلاق
بر وجه کمال نموده بود نهایت آن مهلت نیافت و در عهد جوانی رو
از این جهان فانی برتافت و میر محمد حسین بن سید محمد شاه مذکور ذهنی باثبات
و فکری صائب و شعوری بلند و فطرتی ارجمند داشت و در اوایل حال
باصفهان انتقال نمود مدتی در مدرسهٔ شاه ساکن و بعد از آن بمحلهٔ جعفرآباد
اختیار سکنی نمود و در آنجا وفات نمود ملا محمد صالح بن درویش جلال در غایت
معرفت و شناسائی و اعلی مراتب ورع و پارسائی اهتمام باستر و تقطی
پر

پرهیزی بود و در پنجاه و پنج وفات نمود ملا محمد علی بن ملا محمد زمان بن ملا محمد رضا
بن حاجی ابو الفتح الدین صحاف در کمال تقوی و تعفف و پرهیزکاری
و نهایت ورع و دین داری است سلمه الله تعالی شیخ محمود بن شیخ محمد بن حاجی علی بن
امیر محمود ورع شعاری که جمیع صفات حمیده در او موجود و صفات ذمیمه مسلوب
و مفقود فی الحقیقه از اولیاء الله معدود بود و در کمال تقدس و پاکی طینت و نصیحت
و خیرخواهی و حفظ الغیب اصدقاء و احباب و صدق قول و وفای وعد و قضای
حوائج مؤمنین نظیر نداشت و در مراعات حقوق ایمان اصلا دقیقه فرو گذاشت
نمینمود و دو سال قبل از این وفات نمود رحمة الله علیه مولانا معصوم و علی النجار برادر
مولانا محمد و مولانا علی مذکورین بوده اند و در شهر اصفهان بعض بر از زیره
محراب سداد و فراز منبر وعظ و ارشاد بود و در سال سی و شش وفات
نمود میرزا احمد بن میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم سابق الذکر در ذکاء و شعور و علو
ادراک بود نهایت در اواخر حال ترک نمود و سه سال قبل وفات یافت
فصل ۳۳ اخوان الصفا که این فقیر بملازمت ایشان دایم الاستفاده و در برکت
معاشرت ایشان ابواب فیض بر وجنات احوال گشاده فرزند بزرگان شیخ

تحقیق و سیرابان رحیق توفیق اند و آگاهان رموز طریقت عارفان اسرار حقیقت
دانشمندان لطافت شیخ و تهذیب آگاهان دقایق ادب و ترتیب جامعان
مکارم اخلاق متدبران آیات انفس و آفاق عالمان معالم اصول و فروع
ناظمان معاقد معقول و مشروع مستنبطان احکام شریعت مشکل‌شناسان اسناد تفسیر و تأویل
سرشاران نشئه آب طهور متفقهان علوم بطون و ظهور متعرضان نهی
رحمت متفطنان اوقات بیمنت ملزمان راه حزم سالکان مسالک امری
ابلهٔ پایان وادی طلب و تحصیل سرگرمان مقاصد علیه متفحصان ثابت قدمان
موافق وفا روش حلیمان مقام صدق و صفا جاویان آن محاسن خصال
سابقان مضامیر کمال رهبر آن طریق موافقت و مسالمت حافظان
حدود مخالصت و مجاملت همنشینان مجلس شهود همسفران کعبه مقصود حلقه
چون نیمار پاکان پرنور و مجمع چشم روزگاران کور این رفیقان
همه گلچین گلستان همند همنوایان هم و بلبل دستان همند یکجانشان
همه در مصر موافقت عزیز همه دلدار هم و یوسف کنعان همند
جمع گردیده یکجا همه چون رشته شمع همه دلسوز هم و سر بگریبان همند
همه

همه همنوش زخمخانهٔ یک میکده‌اند همه همجوش یکپاره و مستان همند
عکس یکجلوه در این آینها چشم بگشوده بروی هم و حیران همند
یکسر مو بکمر غنچه ادا از هم همه چون زلف بتان سلسله جنبان همند
و هرچند در این جزو زمان بسبب غلبه اهل دنیا متاع معرفت کساد و بهره
اهل علم منحصر در اذیت اعادی و حساد است ارباب فضایل چون شجار خریف
پژمرده و اهل کمال چون بلبلان دی افسرده اند و المقدار که این سلسله
علیه در اعصار سابقه معزز و مکرم و از روایت جهان حیز بند آن
مرفه و منعم و از همه جهت مقبول و مسلم بودند اکنون اضعاف مضاعف
آن موجود و پایمال لکدکوب اوباش و رنود و بنز با وصف این طبایع
ایشان را ملال یا از دهان ایشان را کلال یا در صبا نکند ایشان و همی
یا اخلال یا در عقد عظمت ایشان انحلال متصور نیست سید احمد بن
محمد برادرزاده این ضعیف در نشر در غایت اشغال و جمع اوقاتش بصرف
اشغال است ملا رفیع الدین بن حاجی محمد بن ملا کاظم بن خواجه افضل
شمع شعورش کفلقه للاصباح و ضمیر منیرش کمشکاة فیها مصباح و دوامه

او از معارف اعیان عصر که از هر جهت شمول نعمت الهی و در اصلاح امور
مسلمین بسالکی طریقه صالح بن سید عطاء الله بن سید محمد بن سید حسن
صیاد مرغان اولی اجنحه معانی و صدر نشین انجمن شناسائی و نکته دانی
اکثر کتب مشهوره از نظرش گذشته و در طی مباحثات بر بعض الکتب
و مطول و استبصار و شرح لمعه و شرح نخبه حواشی متفرقه مفیده نوشته
و سید صالح خال بلاواسطه سید نور الدین و ابن عم بلاواسطه سید
نعمت الله است حاجی عبد الرزاق بن حاجی خضر سابق الذکر خجسته سیرت
حمید الخصال محمود الاقوال و الافعال است ملا عبد الله بن مولانا
محمد النجار امام جماعت و پیشوای اهل تقوی و شفاعت است حاجی علی بن
ملا فرج الله بن درویش جد اداد مذکور بارسالی مقبول البصیره و دانشمندی
کامل البصیره حاجی علی بن حاجی میر علی صراف نقاد صنوف معارف و علوم
و جواهر عوالی لوالی منطوق و مفهوم است طبعش موزون و کمالاتش از حد
افزون و بر اوائل شرح نخبه حاشیه مدون است که مبلغ علم و دانش و شقاوت اعلی را
سلیقه او از آن معلوم میشود روزی در بعض مجالس مناسبت این رباعی
در رقعه

در رقعه نوشته بر دست فقیر به اداء مهر منیر روشنی بخش جهان هر ذره به قدر و تو خورشید
جهان خواهم ز عنایت که تابد بر من نوری که بخشش عیان باشد از آن
و فقیر در ظهر رقعه این رباعی نوشته الصبر مفقود و افکار خیال گنجینه دل
زد انشا مالامال رایج نبود کمان چون سکه بر زر اکسیر و حاجت باشد
بسؤال ملا علی اکبر بن خواجه معز الدین مذکور اعلی مراتب ذکا و شعور و در جمع
صفات حمیده و اخلاق پسندیده شایسته والا مسطور است آقا علیرضا بن
آقا اسمعیل بن خواجه عنایت الله بن خواجه عبد الباقی متصدی در وقت طبع
و سلاست ذات یگانه و در فن نجوم کامل و فرزانه و الحال سرآمد تقاویم
این بلاد بر استخراج ان معرفت نهاده است ملا علینقی بن حاجی عبد المحسن
سابق الذکر مرآت خاطرش نقشپذیر صور کمال و جام ضمیرش از شراب معرفت
مالامال و در زهد و تقوی و سایر محامد اطوار مقتدای نیکان والد بزرگوارش است
ملا علینقی نصیر بن ملا محمد تقی بن ملا عبد المحمد قاری مذکور مصباح حقیقت در فانوس
خیال افروخته و در عوض قوه باصره نور بصیرت در دل برافروخته حاجی محسن بن
خواجه اسمعیل بهبهانی قافله سالار ارباب نقش و سرخیل زمره سا نقیر

در مبادی حال در بلده طیبه بهبهان سالها ملازم صحبت شیخ عبدالله بن صالح بحرانی رحمه الله
و رضوانه علیه از مشاهیر علمای روزگار و فضلای عالیمقدار بوده و بعد از ان در
شرفه و سایر بلاد از فیض سایر علمای عصر انواع استفاده نموده و در فقه احکام دین
بر طریقه متوسطه مابین اخباریین و مجتهدین که صراط المستقیم ارباب احتیاط
و یقین است قدم ثبات استوار ساخته و اکنون سالهاست که رخت
اقامت که در این مرز و بوم انداخته و رایت افادت و افاضت
افراخته است و مولانا را بصحبت شعر و سایر بطالات چندان رغبتی
نیست اتفاقا روزی در بعض مجالس بمناسبت این شعر بر زبان او
جاری شد هر کاری که همت میکاری نصرت از حق بین که بر گنجشک دام
افکندم و صید هما کردم و فقیر چند بیتی باین سیاق تتبع نموده
زغم رستم دل از قید تعلق تارها کردم طراز خانه چون بحبر نقش بوریا
کردم زبس صد بوسه بر اندام من خورشید تا خود را خلاص از زر
بار بست بال هما کردم گره چون غنچه در دل داشتم در فکر خود سازی
شکفتم این زمان گل گل که پیراهن قبا کردم نفس روح القدس در سینه
مید

مید روزی از خجلت دم صبحی که در گلشن رفاقت با صبا کردم فقیر از فیض حاجی محسن
استمداد همت کن سراپای ملک بشکفت چون او را دعا کردم ه
ملا محمد بن حاجی عبد الحسین سابق الذکر جامع فضیلتین علم و عمل و مبرا از هر گونه
منقصت و عیبی و در امانت بحجر گرگر قائم مقام والد مسوده سیرت حاجی محمد
بن خواجه محمد علی عالم محقق نحریر و فاضل صاحب تصنیف و تحریر در اثنای
مباحثات شرحی بر استبصار و حاشیه بر روضه و بر شرح نخبه نوشته و رساله
در تحقیق عصر در غایت بسط و تفصیل ملا محمد بن حاجی میر علی صراف گنجینه لعا
علوم و مخزن اسرار فضائل و لطائف در نهایت صفای ذهن و دقت
طبع و وسعت فکر و در جمیع کمالات شارک برادر مهتر سابق الذکر است
ملا محمد تقی بن استاد عبدالله بن استاد تقی بن استاد عبدالله سمساری تقوی
از ناصیه اش ظاهر و انوار توفیق از مجامع احوالش ظاهر طبعش سلیم
و فهمش مستقیم است ملا محمد تقی بن نظر علی حبیب ساز در نهایت صحت
فهم و جودت ذهن و حسن ادراک و دامان ایمانش از آلایش
منافقی پاک است ملا محمد حسین بن حاجی خضر سابق الذکر جامع کمالات

صوری و معنوی و در فن طب و نجوم دست تصرفش قوی است آقا محمد رضا بن حاجی نصیر
حاجی رضا بن حاجی عنایت الله با صراحت سن کامل حقیقت نهاد موفور الا
ستعداد است و در این سلسله است آقا طالب بن حاجی محمد بن حاجی
زمان بن حاجی عنایت الله که در جودت ذهن و استقامت سلیقه
و حسن فهم و صحت شعور و علو ادراک یگانه زمان است و در بادی حال
تمامی اوقات را مصروف اشتغال داشت و تا مغنی اللبیب و مفاتیح
و خلاصه حساب و مقاله ثالثه زیج و متعلق باستخراج است و شرح قبرائی
طب در کمال دقت از نظر گذرانیده و در آن بین والدش
از این سرای عاریت ارتحال و سلسله تزاحم موانع و اشتغال
در سر رشته اشتغال ان ستوده خصال اختلال بهم رسید لیکن استعداد
اصلی و صفای ذات و کمال فطرت او بهیچ چه خللی پذیرفت و با اندک التفاتی
و ادنی نظری بقوت شعور ادراک مغامض امور میتواند نمود و الحال
نظام احوال این بلاد و صلاح اثر ایشی امور عباد منوط برای رزین
و فکر متین اوست و ابن عم او ملا عبد الله بن حاجی عنایت الله بن
حاجی

حاجی زمان در جمیع احوال با او شریک و انباز و در فن طب دستش دراز و دانشش بکه
پرداز است ملا محمد زمان بن ملا محمد علی صحاف در مضمار کمالات سابق و در فن
طب و نجوم ماهر و حاذق است و ملا نعمت الله برادر او و آقا علی رضای بزرگوار خواجه
محمد امین بن حاجی فرج الله خراط که از معارف ابرار و دانشمند آن
فرخنده آثار است یکی از او استفاده علم نجوم نموده و مبدا این
علم در اعصار لاحقه در این بلد از آخوند مولانا احمد صفا خواتون آبادی
بود که در سال سی و شش در این بلد وارد گردیده و این ضعیف برفاقت
ملا علینقی سابق الذکر کمر خدمتگاری او در اثنای آن جان بسته و آنحضرت با والد
فقیر در بادی حال در اصفهان شریک درس و رفیق و با فقیر بالقصر الغایه مهربان
و شفیق بود رحمة الله علیه ملا نادعلی ابن استاد تقی نشلباف در جمیع محاسن
و مکارم با یعنی سابق الذکر شریک و سهیم است قصص سیسی و نجم
عبد محمد زایر افضلی صاحب کمال و شاعر مقال بود و با لاصرش کرد
ملا کاسی سابق الذکر است و از مراحل داخشو خان وحیدین باشی
بصیرت سایر معارف آن عصر قصاید و مقطعات بسیار داشته اکنون

اکثر آنها از میان رفته و غزلیات و منظومات بسیار از او در مجموعها
موجود است که اکنون از نسخهٔ دیوان که بنظر رسیده افتاده است
و هم‌آواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفایی
اثر و میرزا نجات و نجیبای کاشی و میرزا هادی شیرازی
و مخلص و غیرهم همطرح و همداستان بود و تا عهد حکومت نجف
خان معمر شد و در سال یکصد و شش وفات نمود و این غزل
در دیوان او مذکور است   دلا بگوشهٔ عزلت نشین که جا اینجاست
مقام راحت و امنیت و صفا اینجاست   ز کینه خلوت دل را مکن
غبارآلود که جای همنفس و یار و آشنا اینجاست   میان کعبه و دل
امتیاز اگر خواهی   همین بس است که بتی نیست و خدا اینجاست
لباس کعبه فیض است ظلمت شبها   مراد اگر طلبی قبلهٔ دعا اینجاست
در الحلقه اثر دکان و فیض دعا عذر بخواه که هیچ خاک نجف حال
اولیا اینجاست   بود ز مرگ غم اهل این زمانه و من   چه شمع داغم
از این زندگی بلا اینجاست   نمی نهیم چه خم پا برون زمیخانه
کجا

کجا رویم که بیت الحرام ما اینجاست   اجر ضعیفتم در نظر آمد خجل ز رهبر کنم
درد بی دوا اینجاست   بچشم زخم حسودان سپند میسوزم   بگنج فقر که آسودگی مرا
اینجاست   ز طرف کوی تو را ایرسد جائی که کعبه و حرم و در بزم صفا اینجاست
و حکیم نظیری نیشابوری را با این قافیه غزلی است که مطلع آن این است
حریف دردی و صافیم بلا اینجاست   بشر ناخوش و خوش بیکی جدا اینجاست
و فقیر با این سیاق چند بیتی تتبع نموده   مرو ز بزم حریفان برون که جای
سعادت ابر سایهٔ هما اینجاست   حریف خضر و سکندر نه ای چو آب
فتوح هر دو سرا چشمهٔ بقا اینجاست   مرو بزمزمهٔ عود و نغمهٔ داود   ترنم همه مرغان
خوش نوا اینجاست   رموز قصهٔ بلقیس از که میپرسی   دوا بجو که ما هدهد سبا اینجاست
بگو به بوالهوس اینجا مبند لب بطلب که آرزوی دو عالم جدا جدا اینجاست
شنیدم از در و دیوار طور آواز ارنی که تجلیگاه شبان برهنه پا اینجاست
دم بهشت از آن سرا ز غیب خالی نیست   غنیمتی شمرم این که سر ما اینجاست
مبین بغیر که غیر از خیال باطل نیست   بخود ببین تو که مرآت حق نما
اینجاست   نشانه کعبه بدیرم در آستانهٔ دل   اگر غلط نکنم خانهٔ خدا اینجاست

فقیر با شهرت این خرابه گردیدها سر از جیب کش گنج بر عزا نجات آید والهی
آقای مشتاق از طایفهٔ فرّاش چلبی بادی معاصر و معارض بود و با یکدیگر
لطایف شاعرانه داشتند که فیما بین مردم مشهور است و وفات مشتاق
در عهد حکومت اول عبداله خان بود و در وقت سکرات این رباعی را
بزبان خود جاری و وصیت نمود که بسنگ قبر او بنویسند روزی که بحشر داد
خواهیست مترس چون کار برحمت الهیست مترس گر مهر علیست
ناصر ایت بجزا هر چند که کشتیت خواهیست مترس و این دو شاعر
هر دو بلاعقب رفتند و بعد از ایشان جای نقشدعلی بن استاد رجب
قلاس شهرت نموده او مردی درویش قانع مجرد بود و اکثر عمر خود را
بمساحت گذرانیده بود و از معاشرت اهل دنیا نهایت اجتناب
و احتراض داشت و این مطابق حال خود گفته گشته‌ایم از ابر و بو ستنه
سیراب خود است دانهٔ ما چون زمرد سبز از آب خود است و له ایضاً
دلی چون غنچه خونین از غم آن سیمتن دارم گریبان چاک چاک از دست
آن گلپیرهن دارم ببو همچون نمک بیقرار در دکان حلوائی بر آن
شاهد شیرین سخن شوری که می دارم و دور ا با جگر صد پاره از شیرازی
ساکن

ساکن شوشتر مطایبات و معارضات بود و این هر دو بعد از واقعه الله داد و سهل فاصله
الفی بلاعقب وفات نمودند و الی الکسی از آن طبقه باقی نیست ملا موسی
بن ملا میرزا آقا بن موسی است و او در مبادی حال در مدارس اصفهان با والد
این فقیر شریک حجره و یگانه بود و در شوشتر در عداد طبقه مذکورین بمدارست
علوم اشتغال داشت و بعد از آن تتبع طب و شعر نمود و در ایامی که محمد علی
خان نژاد بن اصلانخان والی فارس بود و گاهی بنظم شعر اقدام
مینمود ملا موسی با او هم طرح و همداستان بود و نژاد را غزلی مشهور است
که مطلع آن این است تیر مژگان بس هنر رگ نشتری در کار نیست
عاشق بیمار هجرم بستری در کار نیست و شعرای عصر از کثیر بلاد فارس
و عراق تتبع نمودند و فقیر نیز چند بیتی نظم نموده جز هنرمندان حق را
زیوری در کار نیست در کف شیر ژیان انگشتری در کار نیست
نیست بار رخت تعلق حاجت روشن دلان شمع بزم طور را انسط
زری در کار نیست خانه بر دوشان زآیین بخیلان فارغند خانه
زین را آینه دربانی دری در کار نیست تارک ما کی شود منت پذیر از تاج

شمع را جز شعله زیب افسری در کار نیست از تجرد میتوان آن بر سدره بستن
آشیان طایر قدس را بال و پری در کار نیست چند سرگردان بمانی
در سر سامان راه راه عشق است این نه سامان نه سری در کار نیست
چند از هر رطب و یابس یکی بار گران جز لب خشکی و مژگان
تری در کار نیست عشق پاکان را بحق معراج قرب است ای فقیر زیب
عاشق را پیغمبری در کار نیست فضل یحیی و ششم چون قامت رعنای
شاهد هر معنی را در طراز نظم زیبی تازه و چهره دوشیزه مدعی را الفاظ
بمنزله غازه و کلام منظوم در شکفتن خاطر چون نسیم قبول و قوت
حافظه ان را بالغایت سریع القبول است لاجرم این لطایف
احیانا جهت تشحیذ اذهان ناظران و ترتیب دماغ حاضران و تمرین
خاطر و تمهید حفظ بحسب اقتضای حال بعنوان ارتجال بعض نکات ادبیه
بصورت مقطعات در نظر افروختگان شمع شعور بجلوه ظهور در آورده
و جهه انموذج پاره از انها با اجوبه در این فصل ایراد نموده قطعه بصحرا شدم
دوش نزهت کنان پر زرم بجلوه که بوستان نه زن حلقه زن پیچ چنانکه
با این

باین دلبری و دلبری یکی روزه دار یکی در نماز یکی با جوانی بر ارز و نیاز
نشسته دل آلوده از هر گذر که ناگه جوانی در آمد ز در دو را گشت باطل صلاة و
صیام سوم گشت بر شوهر خود حرام شود لطف حق رهبران چنین که این
شبهه را حل کند بر فقیر جواب للمولی محمد بن الحاج میر علی خود کشف باید
که آن نوجوان که آمد بر حلقه آن زنان بدی شوهر آن زن عشوه
گر که بود دل آلوده از هر گذر ولی حضرت قاضی دین پناه که او
زهر سو بجلی بردر راه ز تقریر جمعی رفیقان او که باز آمد از نزد دونان او
محقق شدش فوت آن نوجوان که در راه و امانده از همسفران
پس از عده دادن بعقد جبر بشوهر زن ان جوان بعید پس انگاه از مال
ان جوان با جبر گرفت دو زن ز آن زنان ز بهر صلاة صیام و قضا چون
حق شود ز در رضا رفتند در خلوت بوستان نشستند آلوده دل از آن
یکی بود از بهر او روضه دار یکی ز پی فرض پروردگار سوم نازنین دلبر
عشوه دار پی زوج ثانی بناز و نیاز که ناگه در آمد جوان زنده بر فکنده
الجمله بر او نظر دو را گشت باطل صلاة و صیام سوم شد باین زوج ثانی حرام

منم بنده آن شهاب العلوم که از ذهن او نکتها چون نجوم شود طالع از روی
عالم تمام بپردازد از نیزگی و السلام قطعه اخری دو دوش پیر قلم بمنجم بهر
فرض کرد کار نکته دیدم عجب از سفیان حق نثار زوجه وقف بحر ربود
خودش حرام شد حلال از نرم که شه خورشید تا بآن انکار ... عقی
بگذشت از آن و بار دیگرش حرام بار دیگرش حلال آن که شد نصف
النهار چون نماز دیگر آمد بار دیگرش حرام بار دیگرش حلال از نرم
بوقت استتار وقت خفتن چون در آمد بار دیگرش حرام لو ... شد
آخر تحریم مؤبدش قرار این همه تحریم و تحلیل پیا پی از چه روست
بی طلاق و عتاق و بی لعان و بی ظهار فرض این صورت لب گردیده
شکر ریز شد چراین شکر بنا ... کامی عیار جواب الملاح علی بن الحاج
میر علی ظفر الحجر خوان فکرت با مداد شه روان در دبستان
تعلم بهر تحصیل کمال دید سکف از زه دانش بعلم نکته باخرد بنیاد
مکتبخانه فهم و خیال شه تخت از سرح دراز تجلاد شکر شکن بعضی از ان
پر خواز چون طوطی سکر این مقال بعد فرض کفر اصح از برای مرد
چه

چرا این مشکل با من بکقطعه پیا پی بیاگی ازدو اسلام زن و زکفر یکی زمین
اسلامین هر یک بارضاع در مال این همه تحریم و تحلیل پیا پی رو نمود بی
نکاح و بی صداق ای مرجع اهل سوال قطعه اخری نکته دانی صحبتم
کفا بمن که دو دستند آر بو العجب لعبتی نا دیده پیا پی بکار سکرش
باشد مرکب از موالید ثلاث در وجودش مجتمع گشته عناصر چار
حرز جان باشد بهار شکر چون دلم با چه عهد دوستان اتش
زبان نا استوار عارضش افروخته چون برگ گل در بوستان
قامتش موزون و رعنا همچو سرو جویبار ناز پرورد چه جان
نازک میانی همچو عمر دولت ان بازه که با خون دل ایر در کنار
همچو گلبرگی که از خاک غریبان سر زند لاله آتش با چون دلم
شه سراسر داغدار رنگهای کهنه و نو در دلش شه نهان روی شه همچون
آینه از تنفس گرد غبار گردد ان بادصبا همچون دل عاشق ملول
میشود از آتش تر تازه چون رخسار یار جلوه که چون ماه تابان
سیما بر ساده رو گاه آرایش دهد خود را نگار ان نگار گاه شیشه ...

شود افسرده چون فصل خزان گاه عشرت میشود خرم تر از فصل بهار
گاهی از بیهده میخاموش گردد از سخن گاه دیگر میزند چه چه به از بلبل
هزار گاه از نخوت نمیخندد ز جا مانند خم گاه دوران بر حریفان
میزند پیمانه وار محرم خلوت سرای ناز دار آن همچو شمع بی زبان
بزم حریفان همچو رود بیگار مونس غمگین دلان سرمایه بی حاصلان
همدم ژولیده حالان بی ملال و بی نقار از وفا میبود از بهر عزیزان
چون سپند جوش میارد برون از سینه دود از دمار بدکش
گاه کند ادراک اسرار الیقین گاه دیگر میرود از خود چه مستان
از خمار باده وجد و سماع عارفان ای شوق آتش جوش و خروش صوفیان
حق شعار بی گناه و با حریت در کلویش میکشند بر زبانها قصه اش
چون قصه منصور دار این سخن پایان ندارد چون غم و درد دم
فقیر اینکه گفتم رایگان حاضر اگر داری بیار اینچنین حیرت عیار
مرا افزوده از این نظم بسیار رفع این حیرت نمای ای برشته کار
واین قطعه را موزون طبعان بسیار جوابها گفته اند وجهه اختصار

اختصار بر بعضی دو جواب قضا رفتنا بر جواب ملا فتح الدین بن ملا کریم الله
بن ملا فتح الدین بن ملا صالح بن درویش شمس متولی مسجد جامع الحاجات
از کمال و فضل خورشید اشتهار و در میزان حقیقت دانشت کامل
عیار حافظ ملت رشتی بتیت محکم چه کوه و در وجودت کرسی دین
شریعت پایه دار ای زبان حکمت آموز تو مفتاح العلوم وی دهان
از معانی در انوار بحار نخبه اهل جهان در جمع اخلاق نکو تاج
فرق اهل فضل و مقتدای روزگار قرة العین اعاظم قطب ارباب
یقین قبله اهل سلوک و صدر بزم افتخار بعد بر شوکت قلم کردی بوصف
درفشان رتبها افزودش از این قطعه نرم بشمار طرفه این
نه در درون با وجود کم مزاج عنصر اضداد در این یکجا بسیار کار
خاصه نفس بلغمی را مانع از فربه شدن تا نیفتد جانش از تنگی
جنبش فشار طبع خونی را دمادم از دمش فیض دگر میکند تیر قعود
دودش راه خلط و ماه و نار طبع صفرا را بهر صبا ضد ای
لازم است وین عجب کاین دود بنشاند بخار النشر از طبع سودا

موافق شیراز جستن چون دو همشرب که در بزمی بهم گرد نیاید قهوه و
تریاق را در درد برادر خوانند که این سه با اسم مثنوی اکثر یکجا مجمع و دوچار
صبح تا شب آتش انداز سر برای بهدست هیچکس را اینقدر رها
نیست نوز اعتبار قالب روح شاه را نباشد اختلاف
دارد اما این تقابلات اختلاف بسیار نیکی دارد آید بزم باده
پیما یاد درست نشاء و جام و صراحی آب تلخ پر خمار
باد یارب سازگار طبع آن عالیجناب تا بود دور دوام و
گردش لیل و نهار پیش از این طول سخن ضیق النفس بار
آورد ختم کن بهر اجابت در دعا دستی برآر یارب آن
ذات مقدس را که باشد کان علم یارب آن بهر
معانی را که بی مایه دارد یارب آن کلک در معنی را که دارد
رنگ و بو یارب آن ابر کرامت را که باغ فیض بار
از زوال و از نکال و از بلا و از فتن در پناه لطف عام
خویشش محروس دار جواب آقا قاسم را فش برادر میرجواد.
وزیر

وزیر سابق الذکر اگرچه صبح صادق الفت دمادم فیض بخش و لطراوت ده
گلزار سخن چون نوبهار حکمت العین اشارات شفابخش قلوب ه
چشمه سار خاطرت قاموس معنی را انجاز از معانی در بیاض هر زمان
طرحی بدیع منطقت را از مطالع لمعها خورشید وار عرض بر جو
ذات تو قائم هر کمال چون عدد خیر کمالات برون از انحصار
گاه استدلال قولت مخلص اهل کلام وقت برهان هندسی را
بر وجوبت اقتصار هدیه فرموده خواهش که در همصحبتی یکزمان
بی یار آن نخدان خامه دار قاصر وصف این بود در جهان جز
یکصنم کان بود در این صفت مطلوب خلق روزگار با همه شاه و
گدا یکسان انیس است و جلیس همنفس با مرد و زن هم صحبت لیل و نهار
روز سر سوزی شعار رنگش با دماغ آشفتگان مونس بود یاران عشق
در شبهای تار با رفیقان خوش لب چون بلبلان در فصل دی
با حریفان در نوا نشیمی چه دستان در بهار وضع او با عاشقان خسته
دل یکسر شبیه بر سر آتش دود در دل عارضش زرد و نزار زرد. اما

بصیرت است کشف این حال از صفا چون آب گوهر باطن او آشکار
شد آتش سرشار هنگام خیال چون شراب وصف جانان
مستان با خمار یکنفس به همدمان آن دوران شد نکو نمی‌ماند
در بزم با یاران نیگیرد قرار تخیش مطلوب همچون لحن ملاعب
شدیش مرغوب همچون شدی دشنام یار پیش این فصل ماند
نماز جمعه است در جواز و حرمت آن اختلاف بسیار شد
بیمار او در دسر غم را علاج در درمان آن بعض زدود دلش تنم قائل همچو
مار بوجودش الجنها را اثبات زنبق ممضی از فیض وجودش
رشک صحرا الاله زار رأفت الشمس الکه این را که گودم درگی
در بر عالیجناب سید والاتبار فصل در اوایل سنه
شصت و پنج فیما بین مشایخ آل کثیر شقاق و نفاق بهم رسید و اکثر ایشان
بطور سلوک شیخ سعد ناراضی و گله‌مند گردیدند و رئیس ایشان
شیخ ناصر بن کریم بن کریم بود و او مردی عاقل با تمکین است
و بلطایف تدبیر چنان کرد که اکثر بنی اعمام و عشیره حتی شیخ مطلب
برادر

برادر شیخ سعد را با خود متفق ساخت و چند روزی مصلحین خیر اندیش
تسکین فتنه نمودند و چنان شد که ایام متوافقت فی الجمله ما بین
ایشان دست بر آورد رفت و آثار رسمی با یکدیگر یکدیگر می‌نمودند لکن
کینها باقی بود رفته رفته تعاطی [illegible] اشرار و شیاطین الانس در کار افتاد
بودند و ماده نجدی غلیظ شده دیگر قابل اصلاح نبود لاجرم نایره
جدال و قتال اشتعال پذیرفت و طرفین هر یک علیحده از حاکم
و اعیان شوشتر استمداد نمودند و مردم از امداد ایشان احتیاط
و مصلحت دیدند که خود را بان فتنه آلوده و چنان کردند و بین
الطرفین جنگها قایم شد و در آن معارک شیخ طعان برادر شیخ ناصر
و شیخ سلامه بن حرب برادرزاده او مقتول گردیدند و این تعدی
باعث زیادتی اصرار شیخ ناصر و موافقان گردید تا آنکه جنگ
سلطانه واقع شد و شیخ سعد مغلوب و در معرکه دستگیر گردید
و اولاد و اعوان او متفرق گردیدند و چند روزی او را در خانه
شیخ عبدالله ربیع بن ساعد که عمزاده بلا واسطه او بود نگاهداری و بعد

از آن رخصت انصراف در آن نمود با اهل و عیال روانه محال آل رحمن
گردید و شنوایان و متعلقان باو ملحق گردیدند و شیخ مطلب برادر او
نیز باو پیوسته در آنجا متوقف میباشند و شیخ آل کثیر بردن
منازع و مخاصم شیخ ناصر مذکور قرار گرفت و اهالی شوشتر در قبول
حکومت او را قبول و مراسم تسلیم و انقیاد را معمول نمودند و چون
مهرعلیخان سابق الذکر برابطه که شیخ ناصر داشت قوی حال گردید در
از قلعه بند بارکه تا آنوقت در آنجا متوقف بود در اراده دزفول شوشتر
و شیخ ناصر امداد و اعانت نمود و موافقان که در اصل بلبردار
و تا از زمان ساکن بودند بحرکت در آمدند و عباسعلیخان در محله
خود محصور گردید و بالاخره باستصواب حاجی حسن آقا بن حاجی
صوفی که از معارف و مصلحین حقانیت کیش آن ولایت و سایر خیر
خواهان رای بارتحال قرار داد و با اقارب و مخصوصان بنجد
کاونیزه منجمله املاک محرثه اوست انتقال نمود و دولت در قبر
بردن منازع و مخاصم بر مهرعلیخان مسلم گردید و الیفا در اوایل این
سال

سال فیمابین مهررضاخان و سید فرج الله تبق کدورت و ملال بهم رسید و علت
مفسدون روز بروز غلیظ‌تر گردید و هر چند مصلحون در سلطت نمودند تأثیر
نبخشید تا چنان شد و سید فرج الله از خانه اصلی خود که در محله میرکهان نزدیک
بخانه مهررضاخان بود بمحله دیگر انتقال نمود و اهل آن محله بتعصب فساده
مراسم حرمت بتقدیم رسانیدند و چون معارف آن محله را با شیخ
ناصر و برادران از قدیم الایام روابط اختصاص مذکور بود
و بحکومت او قوی بودند جمعیت نموده دفعه از جای خود حرکت و دو طرف
خانه مهررضاخان یورش نمودند و موافقان از این محله نیز
مرافقت و مهررضاخان مضطرب شده از یاران و کهنان خود
بالیشان نهایت حسن ظن و اعتماد داشت استمداد نمود چون
امداد بعمل نیامد مأیوس گردیده اهل و عیال را بخانه حاجی
قاسم باغبان فرستاد و خود با مخصوصان از دروازه مقام
از شهر بیرون رفت و در آنشب خود را بمحمد شاه هولی رسانیده
از آنجا روانه حضور شیخ ناصر گردید و آخر الامر بدزفول انتقال نموده

در انجا متوقف نماند و ولایت شوشتر بدون منازع و مخاصم بسید فرج الله
مسلم گردیده و همه این وقایع در ماه ذی حجه مقارن رجعت شهریار دوران
اتفاق افتاد و ایضاً در این سال علیمردان خان بختیاری سابق
الذکر با جمعی که از عرب و عجم فراهم آورده بود روانه بلاد فیلی
و کرمانشاهان گردید و کریم خان زند از اصفهان بقصد او حرکت
و در حوالی کرمانشاهان تلاقی فریقین جنگ سلطانی وقوع
یافت و شکست بر علیمردان خان افتاده اکثر سپاه او مقتول و مجروح
گردیدند و از جمله مقتولین اقا قاسم عرب سابق الذکر است که
از دزفول بایشان رفیق شده بود و بعد از این شکست علیمردان خان
با معدودی خود را بحدود بغداد رسانید و از آنجا بتعاقب طایفه زند
در رهانید و قبل از آن بتواتر خبر رسیده که در عراق شخصی بر ابره
سلطان حسین میرزا نام و خود را ببنوت منسوب بنواب کامیاب
شاه طهماسب نماید و مصطفی خان شاملو بیگلربگی که از قدیمان دولت
صفویه و در اواخر عهد دولت نادری در انجاها متوقف بود تصدیق نسب او
نموده

نموده و سلیمان پاشا حاکم بغداد در استمالت او بسعی و مراسله داشته و چون
علیمردان خان با ورود ارقام و فرامین ملاطفت آمیز مشتمل بر استمالت خلایق و دعوت
رعایا و زیردستان بسلوک شاهراه انقیاد بجمیع معارف اخیر و صدور با
دستیجیکین او این بود و داور زند شاه بردان فرمان حکمرانی بر جمله
ممالک سلطان حسین ثانی و طغرای مهر ثبت بر آن چیان و سایر خصوصیات
بحکم بر دستور ارقام پادشاهی و متعاقب آن خود نیز حرکت و بعد از ورود
بحیات آمد من جمله محال فیلی ارقام مجدد شخص خبر قرب ورود و فرمان
سیورسات و سایر مصالح جهة مصروف عساکر ضرور بود ارسال
داشتند و چون شیخ ناصر و سایر مخاطبین بر وفق خواهش جواب
صادر فرمودند و از آنجا عنان عزیمت بجانب قبلاب فیلی معطوف
نمود نیز و علیمردان خان جهة تهیه اسباب و تدارک ملزومات پیش افتاده
در این روزها و در دو بخشش زر و مشغول جمعیت و ایلجاری است تا خود فقط
پرده چه ارد بیرون نفس سی توم شیخ ناصر در دوای قسمدار
خود و در شوشتر در خانه سید فرج الله نزول نمود و حاجی نظر علی بن حاجی

این فقره را که از مخصوصان محمد رضا خان آن بود محبوس و مبلغی کلی بها داده
نمود و بعد از بازیافت او توجه شیخ ناصر روانه منازل خود گردیده حاجی
نظرعلی در خانه سید فرج الله پنهان در حبس بازرو متوبان او جهت
استخلاص او میرزا عبدالله سابق الذکر توسل نمودند و میرزا عبدالله
چندین نوبت بالمشافهه و غایبانه شفاعت و درخواست رخصت او از
سید فرج الله نمود و سید فرج الله بعض معاذیر در آن باب تاخیر نموده
این معنی سبب تغار خاطر میرزا عبدالله گردید بر نهایت رسم دید و بازدید در
در رفت و آمد و سایر رسوم ظاهره فیما بین بر قرار بود تا آنکه یکشبی حاجی
نظرعلی فرصت یافته از مجلس گریزان و بر خدمت تمام افغان و خیزان
خود را بخانه میرزا عبدالله رسانید و میرزا عبدالله بزبان ملاطفت او را
دلداری نموده خود نگاهداری و نحوی که لایق ارباب مروت بود داد و
پرستاری و غمخواری نمود و در ساعتی که این خبر انتشار یافت سوافغان
که تا از نان بعضی در شکنجه جفا و برخی معتکف زاویه اختفا و جمعی ملتزم
طریقه فرار آوارگی و سکوت و گروهی از افراد که فرسوده و فرتوت بودند
منتظر

منتظر بر گردیدند و چنانچه در اکثر محلات دستوا و بعضی محلات گرگر همه همراهی
و همزبان و بقسم قرآن تجدید عهد و پیمان نمودند و چون شیخ ناصر از این
واقعه خبردار گردید و مکتوب خوش آمیز در کمال وعید و تهدید بر وجهش
تاکید و تشدید به میرزا عبدالله فرستاده در دور او از نگاهداشتن حاجی نظرعلی
منع بلیغ نمود و ایشان اعتنا ننموده بر اظهار اصرار نمودند و مکاتیب که مضمر
مشتمل بر عذرخواهی مقدمات گذشته و تقاعد از اغاثه و امداد در آن
عینی محمد رضا خان در درفقی فرستاد و او را با ترک شورش تکلیف و بر
نمودند و شیخ ناصر ابتداء علیقلی بیک پسر خود را با جمعی در قول نموده و
و آزرده شده علیقلی بیک در خانه خود منزل نموده و همراهان را
در خانهای متعدد در همان محله نزول فرمود و سنگرها بساختند
و سید فرج الله مردم خود را مأمور نمود که آنچه از سنگرها دست رس
بود خراب کردند و در روز بعد از آن محمد رضا خان خود وارد شهر گردید
و سید فرج الله در ساعت جمعیت نموده بر او یورش نمود و محمد رضا خان
مجال توقف نیافته خود را بخانه میر عبدالله رسانید و خانه خان با اکثر

خانهای آن محله بجاروب غارت از چرک جیفه دنیا پاک گردید و آتش فتنه بجوی
اشتعال بر زبر رفت که آثار آن منهٔ سابقه هرگز معهود و معمول نبود و خطر این
شب و روز بمی قطعت ثغور و عدد دو توپ و تفنگ مشغول و همه روزه
جمعی مجروح و مقتول میگردیدند و سید فرج الله و شاه مردان سابق
الذکر با او رفیق و شفیق بودند ابراهیم بیک کنه زلو منجمله شاه مردان
خان مذکور و حاجی محمد علی ابن ملا کاظم و جمعی دیگر در اوایل این فتنه
باسلیبی گلوله مجروح گردیدند و با تسلیبی آثار ضعف در جانب ایشان
فی الجمله بظهور رسید و مقارن انحال شیخ ناصر با اکثر مشایخ آل
کثیر بتقریب ایشان وارد ولایت و چندین روز بخصوص این فتنه
توقف نمودند مؤثر نیافتاد و هیچ یک از طرفین از سخن امر خود
بهیچوجه تنزل ننمود تا آنکه شیخ ناصر با رفقا بناخوشی از شهر روانه
شده بعد از دو سه روز خانه کوچ عرب را بمحاصره شهر کشیدند
و محمد عقیلی را از تصرف میرزا عبد الله انتزاع و مردم خود را بضبط
آن موکل گردانیدند و املاک محمد رضا خان را که در خارج بلد بود
خراب

خراب و اشجار را بقطع و اتلاف بقول و زروع نمودند (مضمون) ان البلاء
اذا نزل بقوم عم الصالح والطالح از شرر این آتش هزار سینه
سوخته و درد مصیبت در دل انداخته و بیشتر کبار اجلاف اعراب
بکلی املاک و مزارع خراب و محصول ارباب منحصر در یأس و اضطراب
و موافقان و مخالفان و کسانیکه مطلقاً نظر و رجوع باین امور نداشتند
همه با یکدیگر هم بهرجهت حیرانی و دانشمندان متحیر در چاره این کار
یاس امان و علاج درد بی درمان و چون موافقان محمد رضا خان
این اوضاع مشاهده نمودند و دانستند زیاده اصرار پیشرفت ندارد حسب
ندامت است بجانب سید فرج الله میل نمودند و فرستادگان ایشان نیز
در جزو عهد و میثاق کردند که محمد رضا خان احتیاط نموده از خانه
میرزا عبد الله بخانه سید عبد الله ابن سید محمد تقی مستوفی انتقال
و روز دیگر رای بر این قرار داد که انجام این مقدمه را بصواب دید
آقا طالب سابق الذکر تفویض نمایند و آقا طالب تعهد انجام آن
بر وجهی که متضمن مصلحت وقت باشد نمود و چون محمد رضا خان تمکین کرد در

بخانه آقا طالب نقش بکان نموده در همان روز آقا طالب بوانه حضور
شیخ ناصر و در سعادت شیخ عبد علی بن زیاد و شیخ علی ابن بطاس بن
حسین بن علی بن عتیق و شیخ سالم بن حرب را همراه آورده
که محمد رضا خان با عزاز و احترام و اطمینان تمام از شهر بیرون
برده بخانه شیخ ناصر رسانیدند و شفاعت آقا طالب تقصیرات
مردم دشتی و او و سایر موافقان را بالعفو مقرون داشته در همان روز
برفاقت محمد رضا خان کوچ نموده و مردم از مضیق محاصره بیرون
آمدند و فرمان فرمای بلاد کهکان بسید فرج الله استقرار یافته
ضعفا و فقرا از درد سر منازعه رؤسا فارغ گردیدند و مدت
این جنگ و جدال سی و سه روز بود و مقارن استقامت شری
فرونشست و عدد مقتولین از معارف و غیر ایشان قریب بهشتاد بود
و هرچند بر وفق آیه کریمه «واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة»
بر قاطبه سکنه این مرز و بوم آسیب این فتنه عموم داشت نهایت
بهره راقم این سطور از مکاره و متاعب این فتنه پرشور زیاده از دیگران
بود

بود اجامره و اوباش در چهار سوی خانه چون خبر مور در دیوارگاه به ارای نشستی
گلوله پر زور اخترازات آن زنبور شب صباح در صدای طبل جنگ و نعره
توپ و تفنگ مرغ خواب از آشیان چشم بریده و تیغ ستیزه بر آن
دور آن رشته مهلت حیات بریده و اکثر اصحاب اطیاب را
بریده مردار صحبت بر ایشم نقش سیاه و جرئت و لهو الحدیث بکامات
ایشان ناخوشتر از آواز دهل زنی القصه بعد از طی مقدمه تجدید رای
آقا طالب جمعی کثیر از اعزه و اعیان را با خود متفق ساخته بجمعیت تمام
بخانه شیخ ناصر رفته استدعای محمد رضا خان نمودند و شیخ ناصر با جمعی
کثیر از عشیره بمراقبت و بگو که تمام نواب عالی داخل ولایت نمودند
و سید فرج الله و موافقان در هر باب متابعت رای او را بر خود
التزام نموده تا غره شهر رمضان شصت و شش بزین شوال بود و بعد
از آن خلف و شقاق تجدید یافته وقایع و سوانح بسیار رو داده
که قابل تحریر نیست حق سبحانه و تعالی همه را براه خیر هدایت و از شر
شیاطین الانس و الجن حفاظت و حمایت نماید بمحمد و آله ٥

فصل سی و نهم خواجه ابوتراب بن خواجه علی‌خان بن حاجی نجم‌الدین خواجه علی

نقاش دماوندی بن خواجه صادق بن استاد محمدتقی قواس از اهل

عصر هردو لطیف‌الطبع و موزون خیال و از ادراک معانی دقیقه و ابداع

انواع نظم از غزل و قصیده و مثنوی و غیره بهرهٔ تمام دارند با وصف

اشتغال بشغل دیگر و مصروف بودن اکثر اوقات ایشان بکسب

معیشت و عدم تردد بمجالس علما و شعرا و سخنوران بحسب استعداد ذاتی

و قابلیت فطری قدرت ایشان در این فن از هرگونه متقصدین عاری

و تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده اند و همواره طریقهٔ مجاورت

و مواخات با جمیع سلوک و مراعی در کسب و کار با یکدیگر شرکت دارند چه

ابوتراب است مثنوی چهار درویش و آن قصهٔ شیرین است

مشتمل بر لطایف و نکات بسیار و ملاهادی برادر مراتب این بیت و بعض

سادات عصر قصاید متعدده هست از الجمله قصیده در مدح حضرت

امیرالمومنین صلوات الله علیه مطلعش این است خاطر دارم پریشان چون

سر زلفش یار سینه آتش‌فشان مانند حسن یار آر چهره گاه چون

عاشقان

عاشقان ستمند همچو چشم فتنه انگیز آن شوخ بیمار در آزار و قصیده دیگر ایضاً

در مدح اسر در همین بحر و قافیه با تجنیس قافیه و قصیده دیگر در تتبع قصیده

استاد انوری که متاخرین اکثر تتبع نموده اند تیره روزم بسکه بی از رخ ظلمت

بر اختری بیش چشم من نهاد دارد فروغ خاوری بسکه رنجورم می از ایام سخن

تلام زمان حنظل زهر کام من دارد مذاق شکری رشته اوضاع من

گردیده سرتاسر گره تا مرا زین بر داده دست جور چرخ چنبری و قصیده

دیگر در مدح حضرت سید الشهدا علیه السلام لازم سو تتبع قصیده مشهوره

خلاق المعانی در کمال اصفهانی و قصیده دیگر تتبع مولانا فیاض رحمة الله

علیه در مدح حضرت امیرالمومنین مطلعش این است دیده بازگی از لبن

ای نگار کرده نگار قند فروشان شد هر ز رگره می و صبا تو پریشان

ساز و سر گردان خدا را تکش از لطف تا بر آر گره زبسکه از نای

داغ تو گشته ام بهانه افتاده است پای من ابرار گره به مردن

بود آن دیده ره در چشم نکه بر او شده از ظهر انتظار گره و بقیه ها

سیاق چند بیتی منظوم نموده صبا گشته چه از زان زلف مشکبار گره

زنهار ز شرم بناف آهوی تتار کرده   شمیم پیرهن یوسف است پنداری
گشاده است ز بند قبا نگار کرده   نسیم صبح چه بوی بهشت روح افزاست
مگر ز چاک گریبان گشاده بار کرده   مشام جان شود از نکهت تو عطر
آمیز   ببوی طره گشای ز دل هزار گره   مگر ز بوی تو در زد بره است
گلبن باغ که بسته است بار خود استوار کرده   ببوی توست که در ابر صباح
فروردین   ز رخت غنچه گشاد با دنو بهار کرده   بیاد توست که آواز نغمه و
دف و نی   ز نهر باد بغنوان یادگار کرده   رسید مژده وصل و هنوز
می‌ترسم که نارسائی بخت فکند بکار گره   بهم ز خشم نگشا برجبین بتصور
دلم ز بسکه بخون خورده غنچه وار گره   شعر نظم تو از نظم دیگران زیباست
چنانچه در صف لولوی آبدار گره   و روزی در بعض مجالس بنا دست
ملا هادی این رباعی سور بر شعر خوانند   بر در کهتای خسرو دربار شیخ
قسمت شده چون ناصیه فرسائی من   از منکر منت توقع انبارم رازی
تخلصم تو مشهور رازی   و شعر این رباعی برادر خوانده   ای شعر فلک نور آیت است
پیوسته بکیش بر جبین گمان نهاده انگشت در پیش   آوازه زه تو را زه بر

زه گوشه بلند   و اینس بود تخلص باکم ویش و شیخ ابوالمفاخر رازی
قصیده است مشهور مصدر بوصف طلوع نیر اعظم که مطلعش اینست
بال مرصع بوخت مرغ ملمع پرن   اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن
صفحه صندوق چرخ گشت نگون سار بار   کرد برون از صبح مهره مهر آزدا
صبح مسیحا نفس از زه بام آمده   ساغر زرین بکف چون صنم سیم تن
و شعرای متاخرین بسیار تتبع نموده اند از انجمله خاجو کرمانی و انشاء ح
بوصف طلوع و بعد از آن وصف غروب نموده مطلعش این است
قرطه ز رچاک زد لعبت سیمین بدن   اشک ملمع فشاند شمع مرصع لگن
لکن صبح برامد ز کوه دامن اطلس کشان   چون نفس حرز دار گوی
اهرمن   سالک دلها شده نکهت روح القدس   چون نفس تری
اویس قرن   و ملا هادی در شرح حضرت حسین صلوات الله علیهما قصیده
طولانی است که اختتام بمدح حضرت رضا علیه السلام یافته
عنصر نموده و در وصف صبح و شفق و طلوع و غروب معانی بدیعه
و مضامین لطیفه بکار برده و شعر چندی تتبع نموده   رایت

اقبال تاخت و آراسته خفش   راجه ظلمت شکست اسپ و پیاده پشن

باز بخود راست کرد حشمت افراسیاب   بیچیزه زنست کوه زد بجهان

تاختن پخش خود را زچه چرخ بالا کشید   تا کشد از پشت کوه

تیغ برین انجمن. فصل چهلم در سال شصت و هشت که شاهزاده محمد رضا

خان و سید فرج الله اشتداد آورد زمان ان امتداد بهم رسانید

انواع محنت و بلا در داخل و خارج انولایت استیلا یافت و فتنها

بر پا شد و جمعی کثیر از معارف و غیرهم ناچیز گردیدند از انجمله

میرزا عبدالله سابق الذکر اضطرار ابسمت بختیاری سفر کرد و در انجا

مریض شده معاودت نموده و بعد فاصله وفات یافت و میرزا

ابراهیم برادر میرزا عبدالله در اثنای محاربات بآسیب گلوله

مقتول گردید و حاجی نظر علی قیصر را خواجه ابوالحسن برادر او با عوام

معاندان مقتول نموده و حاجی محمد بن ملا کاظم بمعاونت سید فرج الله

اجرای فتنه نموده و حاجی محمد و حاجی محمد علی برادر او ملا رفیع الدین پسر

او هر سه در ان فتنه مقتول گردیدند و حاجی محمد بن ملا کاظم و بازماندگان

ایشان

همه اسیر و دستگیر خانه ایشان بتاراج حوادث پامشور گردید و انچه اموال و ذخایر

و ودایع در انجا بود همه بتلف رسیده و میرزا رحیم بن میرزا محمد تقی جهة تسکین فتنه

داخل شهر رفت و آمد برای اصلاح مینمود اخر الامر بتهمت بموافقت اطراف

مقتول گردید و این فتنه بعربستان سرایت نموده تمام طوایف ال

کثیر و بنی لام و غیرهم در حدود بنادر الی بغداد و در عمال ده نود سبعه ایشان

جمعیت نموده و والی و الاجایگاه برفاقت اعراب حویزه نیز با ایشان

موافقت نمودند و باین تقریب تمام محصولات صفر ان حدود بتلف رسید

و قری و دهات خراب گردید و اکنون که اخر سال است نیز تمامی ان

جمعیت در حال و قرار دست داده و محصولات در معرض تلف در امده

و شیخ سعد آل کثیر در حویزه محبوس میباشد اعسی الله ان یاتی بالفتح او امر من

عنده) و ایضا در این سال نواب سلطانحسین میرزا که در میان ایلات

بختیاری بود از علیمردان خان بختیاری انحرافی بهم رسانید و علیمردان خان ا

انمیرزا را گرفته و پیش دستی نموده از نور بصر او را عاری ساخت و در جهت

انصراف بهر جا که خواهد ازو اذنی داشت و سلطانحسین میرزا

روانه نجف اشرف گردیدند و بازرگ نامه‌ای که در بختیاری مسموح یافت و علیمراد زبانی
بقتل رسید و ایضاً در این سال محاربه عساکر افغان و زند و بختیاری در حوالی
بلاد بروجرد واقع شده و باین تقریب قصبه خرم آباد و بروجرد و نهاوند و محال
قریه نهی پایمال و اهالی انجا را الطمع مال انواع زجر و نکال نمودند و در سنه مهر
شیخ الاسلام خرم آباد مصادره و مواخذه و تعذیب بسیار واقع شده
تا انکه بلطایف الحیل خود را مستخلص و عیال ایشان جهت آن قاصد در قول
گردیدند و در عرض راه بسبب آسیب التصدمات بجوار رحمت الهی رسید
و ایضاً در این سال شهر قه عجم که از کل بلاد ایران در عراق عرب
مجتمع گردیده بودند و از اولیای دولت ردیه تا از زمان با انواع مکرمت
و مراعات که لازمه طمع خرسند آن غریب نوازان معزز و محترم
بودند بسبب سعایت بر نفان مورد مصادره گردیده مبلغهای کلی
از ایشان باز یافت و در کلهای مذلت و خواری ایشان را از آن
حدود اخراج نمودند و از الجمله سلطان حسین میرزای مذکور که تا قاف
بسیاری از اهالی اصفهان و غیر آنهم دارد بصره گردیدند و ایضاً در اواخر
این

این سال را قسم حروف از نظر نزاع و جدال و اشتداد حرب و قتال
نهایت که در رتبه ملال بهم رسانید بقصد تفرج هموم و تسلیه کردن
و غموم اختیار مسافرت از راه دورق روانه بصره گردیده و در اثنای
طریق شیخ عثمان بن سلطان بن ناصر کعب را که از انجا روزگار در کمال
فرخنده آثار و ادات ملاقات و حسب التکلیف او چند روزی در محل
اقامت او توقف نمود و بعد از آن روانه شیخ سلمان برادر
او که بوابق صداقت اختصاص داشت گردیده در آثار عظیمه او
بندی است که بر رود کرن بسته و بچوب و نی و خاشاک بجوی انکو
مضبوط و محکم نموده است که کار گذاران توشتر شکستن و ساروج
شوانند نمود و الحال مرآرابادی جمیع محال قریه همه بر اثبات و بقدر
نخلستان و مزارع برنج و سایر حبوب بصقع در انجا متجدد شده
و رعایا و زارعین از اطراف مجتمع گردیده که در از منه سالفه
هرگز نبوده حسن سیاست شیخ سلمان بحد است که در محال تصرف او
دزد و قطاع الطریق وجود عنقا بهم رسانیده است و اگر ضعیفه اعمی

طبقی از طلا بر نهاده در شب تاریک اختری متعرض حال او شوانیز و با حکام
و اعیان بصره طریقه موافقت و مسالمت پیموده اکثر اقطاعات
و ارباب الجزو و بلاد متنازع در تصرف او میباشد فضیلت حمل و تکلم
ملا مادی قوا است که باقتضای طبع دقیق اسمواره نکات ادبیه را
در مقام تفتیش و تحقیق است روزی در بعض مجالست نواب نیت
بتقریب سؤال از فرق ما بین نغز و معمی و انکه تا کی اشاره
باسم است و اول لغز از تعمیات مولانا شرف الدین علی
یزدی سخن میراند اخر الامر این قطعه برخواند صحبتی خوش داشتم دی
با حکیمی نامدار کاز دانش اندر آن یونان یادگار گرد طاق
حجره اش اجزای گردون منتقش زیر سقف گنبدیش اجرام دوار را
برار مرسلی مانند موسی صاحب الواح امره بر در غارش جو احمد
عنکبوتی پرده دار مریم آسا گشته اش بادقایق حامله ظهر او
عیسی صفت در مهد خود حکمت گزار گاه معراجش جو عزم ارتقاء
زبراتش نقش بندد از بشیر باز فلکی استوار حکم او در باب
اعمال

اعمال نجومی متبع رای او در فن احکام ریاضی مستشار کرده‌ام مستعار
اسرار سپهر از حد بیش او فاضلان در هر زمان و کاملان در هر
دیار روز تشخیص کرده صوب قبله و وقت نماز مقیاس خطه‌ا بشوری
لیل و نهار طبع او ما بین مرکز روی او لوی محیط داده اصحاب بینش
اختصاص بابصار تاریکی چشمش تا بر نور در چشم دگر در بنای هرسخن
نور چشمش مستعار دور بینی بصر بسیار دانی بحیر رای است قول با
زبان گردون و شیر بیش هشیار کور قسم زن نظر بالا را در او
از زیرکی گر شرف خواهی که دانی نام آن حکمت شعار افتخار او
بانج که گاهی بکمر هست دشت آویز خرام خوبی کامکار
خسرو گردون محل اسکندر برجیس قدر هرمز بهرام کین جمشید جور شد
اقتدار داور دوران مغیث الحق والدین افتاب خاک درگاهش
کشند در چشم گردان سرمه وار ماه اوج پادشاهی شاه ابوالفتح انکه
هست افتاب عدل پرور سایه پروردگار خسرو جم رتبه ابراهیم
سلطان کامکار هست قدر قدر او زاغرفه از صد هزار انجم

در اوصاف شاهان گفته شده است رمزی از نعت جلالش بر سبیل اختصار
آسمان برداشت اصطرلاب مهر و بر یافت ارتفاع سپهر
قدرش گردش شرم سار تا شود هر ماه اصطرلاب گردون زورقی
ماه جاهش باد افزون بر سپهر کامکار و فقیر چند بیتی به همین سیاق
منظوم و در زبان مرقوم ای دست انفاس مانند مسیحی روح بخش
در فروغ صبح صادق در جلیت مستعار این حکیم را که با او داشتی
خویش مجتبی از سر اخلاص بودم سالها حضرت گذار مجره او
مقصود دلها همچو محراب حرم گردش چون منزار ارباب تقوی استوار
روزنش چون سر پاکان مطلع انوار غیب لبه آتش از نور حق
چون جبهه شب زنده دار منظرش چون باطن روشن ضمیران
با خلق جوهرش پاک از غرض همچون زر کامل عیار حلقه آتش از
ایقان را قوی تمسک عروة الوثقات خالی ز انفصام و ز انقطاع
ایکل از بهر تسخیر کواکب بی نظیر پیکر فن طلماتش کم از صد هزار
که مجرد که درویشان بپوشد جبه که نهد اکلیل بر سر چون شهان تاجدار

تاجدار میخ و دام در رشته آتش همراه در هرجا که هست تا کند بهر کسان
مرغان چه وضع روزگار هر زمان چون قرعه رمال دارد شیر ٥
انقلابات آتش فزون از حرچه وضع روزگار که چه اسکندر کند صفحه
رود بسیط فرسخ و میل و ذراعش را در آرد در شمار که
چه ادریس است جایش فرق هفتم آسمان یا بچرخ چارمین علی
صفت گیرد قرار حق او دانند چون منصور اصحاب الیمین ٥
بیند رو او نیز اصحاب الشمال او ابرار صد چه ابراهیم سلطان
از سلاطین جهان میکند از فیض دست او بزی او را افتخار جمله
شاهان چو گدایان بیند در کویش فقیر سوده بر درگاه او روی
سؤال و افتقار فصل چهل دوم در شهر جمادی الاخر ۱۰۱۱ طفر
رضیع یک ساله را که از اسهال داشت مادر او جهت استعلاج
نزد حکیم محمد طاهر بن حاجی نعمت الله طبیب که احذق اطبای آن
بلد بود برده و در اثنای که حکیم متوجه آن طفل و پرسش احوال او
مینمود شروع بسعال نموده و بعد از قبض و بسط بسیار سینه قطعه لحم

شقه لیکن حیوانی از حلق ان ظهر بیرون آمده و سعال فرو نشست و سبب

غرابت این امر حکیم ان اشتغال بو برداشته در میان ظرفی نگاه

داشته بود و روز دیگر بجهت تماشای خانها بیگرداینده تا آنکه نزد

فقیر آوردند و هم شاهده حال و هم اگر از اسباب و علامات

ان علم داشته بی اخبار نمایر فقیره ملاحظه نموده تا از انها که

کوچکتر بود بسیلی دست بربست بسیار ضخیم و اعضای آن در هم

شکسته شده بود که درست تشخیص داده نمی شد ولی دیگری بزرگ

و اعضای ان بحال مانده باقی بود شیء بیکلی بعد که برو گردن

و گوش و بینی و چشم و دهان و سینه و شکم و خصیه و پا و دم ان دراز

و بارین و لوزان دراز بود مانند سگ گرگ و طول ان از گوش

تا دم بقدر انگشت سبابه طولانی بود چون فقیر هیچ چیزی نزده و در

تواریخ و از حکایات سلف ندیده بود نهایت انچه در ان وقت بخاطر

رسید این بود که ماده تکون هیچ چیز ها همان ماده تکون کرم

معده است که رطوبات بلغمیه و غصه که در جوف ان انجمع و طبعیت

از

از تحلیل انها عاجز باشد بسبب طی تمکث و حصول استعداد صورت حیوانی

بر انها فایض میشود و در بعض کتب معتبره مسطور است که حجاج بن یوسف

ثقفی را در مرض موت عقرب در جوفی بهم رسیده بود و حاذقی

بلطایف الحیل یکی از انها از ممر حلق او بیرون آورده او را اخبار نموده

که این مرض علاج پذیر نیست

والله اعلم

این کتاب جهت ملاحظه سرکار جناب فخامت نصاب آقای سعد الملک ادام الله

ایام اقباله العالی در سال یکهزار و سیصد و شش هجری مطابق سنه

اودئیل ترکی در بیستم شهر ذی قعده الحرام در لوشتر اتمام پذیرفت

حرره فردی این استان مهر نظر